

بمناسبت «چهلمین روز» درگذشت

ستر جنرال محمد نبی عظیمی



مجموعهء پیامها و یادوارہا

تہیہ و ویرایش: دستگیر صادقی و داکتر حیدر عدل

تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

نشر: انتشارات راہ پرچم

شناسنامهء مجموعه

عنوان: مجموعهء پیامها و یادوارهها بمناسبت «چهلمین روز» درگذشت ستر جنرال محمد نبی عظیمی
تهیه و ویرایش: دستگیر صادق و داکتر حیدر عدل
تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی
نشر: انتشارات راه پرچم ۱۶ اپریل ۲۰۲۱



زنده یاد نبی عظیمی در مقدمهء کتاب «اردو و سیاست» این سرودء خویش
را گذاشته بودند:

از اینجا...

در افق های دور دست و خونین مشرق

ستاره های فراوانی

در آسمان شسته و آبی سرزمین مقدسی

به چشم میخورند...

آنجا، زادگاه من است... سرزمین خونین!

جانکد بر اساس حق تولد

در خوشی های اندک و رنج های یکسران و پیمان ناپذیر...

فراموشتم نمی کرد...

سرزمین محبوب من، عشق من،

مادر من!

قصه های درد، غم و اندوه «مان» را...

به تو تقدیم می کنم.

پیشگفتار:

عظیمی نامیست بزرگ، ماندگار و جاودان در تاریخ افغانستان. این نام چه در بخش نظامی، چه در بخش مبارزه آزادی‌بخش در راه تأمین حقوق زحمتکشان و تأمین عدالت اجتماعی و همچنان در بخش فرهنگی از درخشش ویژه‌ی برخوردار بوده و همواره پرتو افگنی نموده است.

زنده یاد عظیمی مسلک نظامی را به صورت اکادمیک و دانشگاهی فراگرفته و به مرحله‌های عالی آن یعنی ارکان حربی و رتبه سترجنرالی نایل و در امر دفاع از میهن و مادروطن خدمت‌های بزرگی را انجام داده اند که ثبت برگ‌های زرین تاریخ کشور ما می‌باشد.

در بخش مبارزه آزادی‌بخش، این راه را آگاهانه انتخاب کرد، به پیش تازید و تا اخیر عمر به آن وفادار باقی ماند.

در بخش فرهنگی کتاب‌ها، اثرها، رمان‌ها، یادواره‌ها، مقاله‌ها و یادداشت‌های تحلیلی و پژوهشی‌ی فراوانی نگاشته اند که نقش برانزده‌ی را در رشد فرهنگ کشور دارا بوده و در دنیای مجازی با گشایش برگه در گستره زنده‌گی خدمت شایانی را در امر روشنگری انجام داده اند.

زنده یاد محمدنبی عظیمی به تاریخ سوم ماه مارچ ۲۰۲۱ م مطابق سیزدهم ماه حوت ۱۳۹۹ به جاودانه گان پیوست که داغ حسرت را بردل دوستان، رفیقان، کاربران و هم میهنان عزیز برجا گذاشت و لایه‌های مختلف جامعه در کشور و خارج از کشور، بخاطر درگذشت زنده یاد عظیمی سخت اندوهگین شدند و از طریق غم‌نامه‌ها، پیام‌های تسلیت، ابراز دیدگاه‌ها در صفحه‌های اجتماعی و کمنت گذاری‌ها، احساس اندوه

و غم شریکی شانرا با فامیل زنده یاد عظیمی و گروه دبیران برگ در گستره زنده گی شریک ساخته و در این اندوه بزرگ سهیم گردیدند.

پیکر زنده یاد سترجنرال محمدنبی عظیمی از تاشکند به کابل انتقال و پس از مراسم ویژه نظامی به تاریخ هفتم مارچ ۲۰۲۱ مطابق هفدهم ماه حوت ۱۳۹۹ در آرامگاه خانواده گی شان به خاک سپرده شد.

برگ در "گستره زنده گی" که از جمله بازمانده‌های کار و فعالیت زنده یاد عظیمی در دنیای مجازی می‌باشد و در رأس آن گروه دبیران قرار دارد، تصمیم گرفتند تا این ابراز احساس‌ها، دیدگاه‌ها و خاطره‌ها را گردآوری و زیر مجموعه‌پی به مناسبت چهلمین روز وفات این مرد بزرگ، به شکل دیجیتالی آماده، نشر و در اختیار کاربران و هم میهنان گرامی قرار دهند.

باید یاد آور شد که تبصره‌های نشر شده در برگ «در گستره زندگی» و صفحه‌های مجازی دوستان و رفقا به هزاران می‌رسید که درج همه‌پی آنها در این مجموعه کوچک کار نهایت دشوار و زمان‌بر و هم از لحاظ گنجایش مجموعه، امکان ناپذیر بوده است؛ پس به نشر شمه‌پی از آنها بسنده شده، از عدم نشر تمام تبصره‌ها از کاربران عزیز و هم میهنان گرامی پوزش می‌طلبیم.

جا دارد که از تلاش و مدیریت جناب محترم داکتر حیدر عدل در امر گردآوری این مجموعه و دیگر اعضای گروه دبیران ابراز سپاسگزاری گردد. همچنان از جناب محترم محمد قاسم آسمایی مبنی بر دیجیتالی سازی این رساله ابراز سپاس می‌گردد.

آرزو می‌بریم نشر این رساله دیجیتالی بازتاب دهنده‌ی احساس دردها و اندوه‌های هم میهنان ما و همچنان ادای رسالت در برابر خدمت‌های

بی‌شایبه‌پی آن نظامی بلند قامت، مبارزه نستوه و فرهنگی بی‌همتا زنده یاد
سترجنرال محمدنبی عظیمی باشد.

با درود های بی‌پایان عبدالرسول نیازی منشی گروه دیبران آپریل ۲۰۲۱

زنده گی نامهء سترجنرال محمدنبی عظیمی

سترجنرال محمدنبی عظیمی فرزند غلام حیدرخان در سال ۱۳۲۳ هـ. ش در شهر کابل در یک خانوادهء متوسط الحال نظامی متولد شدند. جنرال عظیمی در سال ۱۳۴۱ هـ. ش از لیسه حبیبیه کابل سند بکولریا را به دست آوردند و در سال ۱۳۴۳ هـ. ش از دانشگاه نظامی به رتبه دوم بریدمن فارغ گردیدند. ایشان بعد از فراغت در قطعات مختلف اردو اجرای وظیفه نمودند.



جنرال عظیمی در سال ۱۳۵۲ با افسرانی که برای سقوط سلطنت و برپایی جمهوریت قیام مسلحانه کرده بودند همگام شد، و پس از سقوط دادن جمهوریت به وظایف مختلف در قطعات اردو ادامه داد.

جنرال عظیمی بعد از قیام مسلحانه ۷ ثور غرض تحصیلات ارکانحربی به مسکو اعزام شد و بعد از به اتمام رسانیدن موفقانهء دورهء تحصیلی دوباره به وطن برگشت.

سترجنرال محمدنبی عظیمی در طول سالهای ۱۳۵۲ الی ۱۳۷۱ هـ. ش خدمات صادقانه برای اردو و مردم افغانستان انجام داده اند. مسئولیت دفاع از شهر جلال آباد را در جریان حملهء گروههای مجاهدین در سال

۱۳۶۸ بدوش داشتند. (قوماندان جبهه جنگ جلال آباد) و بعداً به حیث معاون اول وزارت دفاع افغانستان و قومندان گارنیزون کابل ایفای وظیفه نمودند که از جمله کارکردهای فراموش ناشدنی سترجنرال نبی عظیمی برای ملت افغانستان است.

نبی عظیمی پس از سقوط حاکمیت حزب دیموکراتیک خلق افغانستان دست به قلم برد و کتاب «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» را نوشت که یکی از منابع معتبر در مورد اردوی افغانستان از زمان شاهی الی زمان سقوط دولت جمهوری افغانستان میباشد. جنرال عظیمی چندین اثر دیگر پژوهشی، نقد، رمان و داستان دارد که به زیور چاپ آراسته شده و مورد استقبال مردم قرار گرفته است.

پیام تسلیت گروه دبیران در گستره زنده گی در پیوند با جاودانگی سردبیر برگ در گستره زنده گی :

عظیمی - نمادی از پاکی، شجاعت، فداکاری، میهن پرستی، فرهنگ پروری
و مردم دوستی

چه قدر درد آور و غم‌انگیز است که پیام تسلیت را در موردی شخصیتی
بنویسی که هر هفته سخن روز را ویراستاری می‌نمود، هدایت می‌داد تا
بخاطر خوشی و غم دوستان و عزیزان پیام شادباش و تسلیت بنویسیم،
کمنت می‌نوشت و خلاها را برجسته می‌ساخت.

آری! دشوار است و بویژه برای اعضای گروه دبیران که مطابق هدایتش
عمل می‌نمودیم؛ ولی امروز در مورد نبودش می‌نویسیم. دستان، قلم،
چشمان و ذهن مان یاری آنرا ندارد که در مورد نبود سردبیر گرامی ما
بنویسیم.

اما! به ناچار با چشم اشک‌بار و دست لرزان چیزی می‌نویسم، امیدوارم
شمه‌پی از رسالت ما را در برابر این بزرگ مرد تاریخ کشور ما انجام داده
باشیم. باید گفت که شخصیت رفیق عظیمی آنقدر بزرگ است که با
نوشتن کتاب‌ها خاتمه نمی‌یابد؛ ولی شمه‌پی از زنده گی و فعالیت‌های شانرا
در اینجا با دوستان شریک می‌سازیم.

انسان‌ها به دنیا می‌آیند و می‌روند، این یک امر طبیعی و اجتناب ناپذیر
است؛ ولی انسان‌هایی در تاریخ وجود داشته است که زنده گی خویش را
خردمندانه و هدف‌مندانه دنبال نموده و کارنامه‌ها و حماسه‌های از خود
به یادگار مانده اند. یکی از این انسان‌های ماندگار و جاودان زنده یاد
سترنرال محمدنبی عظیمی معاون اول وزارت دفاع کشور بود که به دنیا

آمد، هدف‌مندانۀ زنده‌گی نمود و بالاخره با کارنامه‌ها، اثرهای جاودان و دستاوردهای پرافتخار این دنیا را ترک و با جاودانه‌گان پیوست.

رفیق عظیمی از آوان جوانی سرنوشتش را با سرنوشت مردمش گره زد، به صفوف قوای مسلح کشور پیوست، به رتبه سترجنرالی کشور نایل آمد و در رخدادهای سیاسی پنج دهه‌ه اخیر کشور از تغییر نظام شاهی به جمهوریت تا استقرار حاکمیت ح. د. خ. ا، دفاع مستقلانه از کشور و دفاع از مادر وطن نقش برجسته‌یی را بازی نمود که نبرد جلال‌آباد، خنثی‌سازی کودتای تنی- گلب الدین و دفاع از حاکمیت ملی، استقلال و نگرهبانی از وجب و جب خاک کشور از جمله حماسه آفرینی‌ها و کارنامه‌های نظامی‌شان می‌باشد که ثبت برگ‌های زرین کشور ما می‌باشد.

رفیق عظیمی انسانی بود پاک نفس، صادق، پویا، متحرک، با استعداد، چند بعدی، جستجوگر و تسلیم‌ناپذیر که هیچ‌گاه از پویایی باز نماند و تا آخرین لحظه‌های زنده‌گی انرژی خویش را صرف خدمت به هم‌میهنانش نمود.

رفیق عظیمی که از ایام جوانی و نوجوانی به خوانش و نوشتار علاقه‌مند بود؛ با آنکه یک افسر نظامی بود؛ ولی علاقه‌ او بیشتر به تاریخ، ادبیات و فرهنگ بود که این علاقه مندی او را به یک نویسنده بزرگ و توانا مبدل نمود.

رفیق عظیمی عضو کمیته مرکزی ح. د. خ. ا و یکی از پرچمداران وفا دار بود که به رهبر حزب روانشاد ببرک کارمل وفادار باقی ماند و هیچ‌گاه با اصول و ارزش‌های حزب معامله ننمود.

رفیق عظیمی بعد از فروپاشی حاکمیت ح. د. خ. ا و دوری از وطن از

فعالیت باز نماند و مبارزه‌پی را که قبلاً در عرصه سیاسی و نظامی آغاز نموده بود، از طریق مبارزه فرهنگی آنرا دنبال نموده - کتاب نوشت، مقاله نوشت، رمان نوشت، داستان نوشت خاطره و یادواره ها نوشت و هر آنچه، ضرورت احساس میشد، او در مورد آن می‌نوشت و پیگیرانه می‌نوشت.

کتاب اردو و سیاست از جمله نخستین کتاب های رفیق عظیمی می‌باشد که یکی از کتاب‌های پرخواننده در سطح کشور بوده که نه تنها چندین بار تجدید چاپ شده؛ بلکه به زبان انگلیسی نیز برگردان گردیده که منبع مهم تحقیقی در مورد ارتش و تاریخ معاصر کشور می‌باشد.

در کتاب «روزهای دشوار» و «فرار» نیز وقایع و رخداد های دوره اخیر حاکمیت ح. د. خ. ا را به صورت مستند بیان و در واقع تاریخ آن دوره را به نگارش در آورده است.

در رمان‌های «سایه‌های هول» و «واهمه‌های زمینی» شرایط اجتماعی حاکم بر جامعه را به سبک ریالیستیک و جادویی بیان نموده که نمایانگر ادبیات مدرن در تاریخ کشور مامی باشد.

نقش رفیق عظیمی در رشد فرهنگ و ادب زبان فارسی در کشور خیلی برجسته بوده و در واقع میت‌وان گفت که رفیق عظیمی کاخ بلند زبان پارسی دری در سده‌های اخیر کشور بود که با نگارش مطلب‌های فراوان پیرامون زبان و ادب فارسی در واقع این زبان را جان دوباره بخشید.

رفیق عظیمی منحیث یک جامعه‌شناس و روان شناخت درک نموده بود و می‌دانست که رهایی از مصیبت و بدبختی صرف در روشنایی اذهان جامعه نهفته می‌باشد، پس صفحه انترنتی در گستره زنده‌گی را بنیان نهاد و

از طریق آن به روشنگری اذهان جامعه پرداخت. در مدت تقریباً شش سال از بدو ایجاد این صفحه انترنتی به صدها مطلب پژوهشی، معلوماتی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و... برای قشرهای مختلف اجتماعی نشر گردید که در سطح کشور نه تنها بی پیشینه؛ بلکه یک دستاورد بزرگ فرهنگی - اجتماعی پنداشته میشود.

رفیق عظیمی انسان پر انرژی و پرکاری بود که می‌نوشت، بررسی می‌نمود، کمنت می‌نگاشت و بالاخره به صدها پرسش خواننده گان و کاربران پاسخ ارائه می‌نمود که از حوصله یک شخص عادی بیرون بود؛ ولی رفیق عظیمی نوشت، نوشت و تا آخرین لحظه های زنده گی خود نوشت که این نوشته‌ها همه در ذهن، قلب و روان هم میهنان ما جا گرفته و ماندگار ماند.

هر انسانی با چنین ویژه گی های رزمی، سیاسی، فرهنگی و مردمی در پهلوی موافقان، مخالفان و منتقدان خود را نیز میداشته باشد که رفیق عظیمی از این امر مستثنی نبود. رفیق عظیمی آن چه عمل کرده بود، همه را به گونه بی مستند و مکتوب به مردم و تاریخ سپرد؛ ولی مخالفان و منتقدان رفیق عظیمی کسانی که در میدان‌های نبرد نظامی و سیاسی شکست‌های فاحشی را از رفیق عظیمی متقبل گردیده بودند، دست به توطئه و شخصیت کشی زده و خواستند شخصیت برجسته ی رفیق عظیمی را جریحه دار سازند که این همه توطئه و افترا صرف در سطح افوا، دروغ پردازی و عقده گشایی بوده و یکی از منتقدان نتوانست در برابر استدلال های منطقی رفیق عظیمی تاب مقاومت بیاورد و حد اقل کتابی و یا اثری در رد نوشته های گرانب‌های رفیق عظیمی ارائه دارند و اینها بیشتر کسانی اند که میخواستند کابل به حمام خون مبدل گردیده و تمام عضو های حزب و منسوبان قوای مسلح با خانواده‌های شان قتل عام گردند. میتوان گفت که اگر مخالفان و اثرهای گران سنگ رفیق عظیمی را در دو

پله ترازو بگذاریم، پله‌ی اثرهای رفیق عظیمی بر پله‌ی مخالفانش سنگینی خواهد نمود. بهر صورت به همان متل مشهور اکتفا می‌نمایم که می‌گویند : «آفتاب با دو انگشت پنهان نمی‌گردد!»

رفیق عظیمی به مادیات ارزش قایل نبود و حتی در اخیر عمر با تنگدستی با اخذ معاش تقاعد و هزینه‌ی چاپ کتاب‌هایش زنده‌گی می‌نمود که هیچگونه میراثی از ایشان باقی نماند؛ ولی آنچه به میراث گذاشت کوله‌باری از اثرهای نظامی، سیاسی، تاریخی، فرهنگی و ادبی می‌باشد که برای همیشه جاودان خواهد ماند.



رفیق عظیمی سیهسالار کشور بود، یک مکتب بود، یک اندیشه بود و یک الگو بود که با رفتن اش - اثرها، یادگار ها، یادواره ها، حماسه‌ها و کارنامه‌هایی از خود باقی ماند که نه تنها ثبت برگ‌های زرین تاریخ کشور می‌گردد؛ بلکه برای جوانان، فردای بهتر کشور، تأمین عدالت اجتماعی و

گسترش زبان و فرهنگ فارسی رهنمودی خواهد بود جاودان و فراموش
ناشدنی.

رفیق عظیمی به تاریخ سوم مارچ ۲۰۲۱ م در شهر تاشکند به اثر سگته
مغزی با جاودانگان پیوستند که پیکر گلگون شان روز یکشنبه هفتم ماه
مارچ ۲۰۲۱ م بعد از سپری نمودن مراسم ویژه و شاندار نظامی در حالیکه
فرزندان و خانواده‌ءشان، معاون اول ریاست جمهوری، مشاور ویژه
ریاست جمهوری در امور حکومت داری خوب، لوی درستیز، عده‌پی از
افسران سابقه و برحال، اعضای حزب و تعدادی کثیری از شهروندان
کشور حضور داشتند، در زادگاهش شهر کابل، در شهدای صالحین به
خاک سپرده شد.

روان رفیق عظیمی شاد - یاد، حماسه ها و کارنامه های فرهنگی و مردمی
اش جاودان و نور خورشیدش تابان باد!
گروه دیپران در گستره زنده گی
مارچ ۲۰۲۱

الفت ملزم

سوگ سرودی در رثای جاودان یاد سترجنرال نبی عظیمی

روحش سبک پرید و به جنت مقام کرد
مانند رهبری که رسالت تمام کرد
انگار پیش مرگ نمی خواست خم شود
استاده مُرد و سوی خدایش قیام کرد
از این جهان جنگ و جهالت دلش گرفت
بیغم به سوی شهر خموشان خرام کرد
جسمش نه از لحاف مریضی ملول گشت
روحش نه در زمان پریدن دوام کرد
آزاده و دلیر در این تنگنای پیر
نی خویش را امیر نه کس را غلام کرد
نی با جهاد خانه‌ی مردم خراب ساخت
نی با فساد لقمه‌ی خود را حرام کرد
درخانه مهربان و به همشهریان رفیق
با دوستان شفیق و به دشمن سلام کرد
از مهنّت حلال به جز خانه‌ی حقیر
نی باغ و راغ و قصر و سرای و حمام کرد
روحش نشست بر سری بال فرشتگان
وانگه میان روضه‌ی رضوان کتام کرد
از دوستان سپاس که در صفحه‌ی مجاز
باری برای تسلیت ما پیام کرد

پیام تعدادی از سابقه داران حزب، شخصیت‌های مستقل و رهروان نهضت ترقی‌خواه افغانستان به مناسبت رحلت جانگداز جنرال محمدنبی عظیمی.

با درد و افسوس تمام آگاه شدیم که فرزند راستین وطن، سترجنرال محمد نبی عظیمی سابق عضو کمیته مرکزی ح د خ، معاون وزیر دفاع و قوماندان گارنیزون شهر کابل بنا به مریضی که عاید حالش گردیده بود، بطرز ناباورانه به تاریخ سوم مارچ در شفاخانه‌ی در شهر تاشکند درگذشت.

سترجنرال ارکانحرب محمد نبی عظیمی چراغ پر فروغی بود که نام اش با فتح و پیروزی، سر بلندی، افتخار و روشنگری عجین گردیده است.

جنرال عظیمی ارث‌شمرد بزرگی بود که مدام در آسمان حوزه‌های سیاسی، نظامی، رسانشی و فرهنگی افغانستان چون ستاره می‌درخشید. او سپاهی فداکار و وطنپرست شجاع و دلیر افغانستان بود.

درگذشت این شخصیت بلندمرتبه در حالی که قلب همه‌ی رفقا، نظامیان، فرهنگیان، روشنفکران و عزیزان خانواده شانرا جریحه دار و آنها را زمینگیر و ماتم زده ساخته است، ولی مطمئن هستیم که او بامیراث‌های کبیر، دست‌آوردهای افتخار آفرین نظامی، آثار گرانسنگ و به جامانده از آن و با تدوین صدها مقاله، نوشته‌های علمی، سیاسی، فرهنگی و ادبی، را که از خود به میراث گذاشته است، با اطمینان، دهه‌ها در کنار ما و در همه جا حضور معنوی خواهد یافت و زندگی او جاویدانه خواهد بود.

عظیمی عزیز و گرامی ما، با همه افتخارات، تمام عمر خود را فدای آرمان‌های مقدس وطن و مردم نمود، او مرد جسور، سختکوش، اندیشمند فرزانه، و نویسنده توانمند و رسالتمند و متعهد بود. با کژاندیشان، دروغ

گویان، جعلکاران و معامله گران سر سازش نه داشت و در برابر آنها قاطعانه می‌رزمید و در امر حقانیت راه اش شجاعانه قدم و قلم میزد.

بگذار، نبود این شخصیت بی بدیل را به مثابه ضایعه بزرگ و جبران ناپذیر به خانواده جلیل شان، به جامعه روشفکری افغانستان، به منسوبان قوای مسلح کشور، به فرهنگیان کشور، و در مجموع به همه میهن‌دوستان کشور تسلیت گفته و روان این بزرگ مرد تاریخ افغانستان را شادآرزو نماییم؛

نام جنرال عظیمی بزرگ جاویدان باد؛

یادداشت:

در پای پیام فوق بیش از ۴۰۰ تن از سابقه داران حزب، شخصیت‌های مستقل و رهروان نهضت ترقی‌خواه افغانستان امضا کرده اند.

محترم محمد آصف الم

به مناسبت جاودانه شدن سترجنرال ارکانحرب ومحمد نبی عظیمی

با دریغ و درد اطلاع یافتیم که سترجنرال ارکانحرب محمد نبی عظیمی یکی از نخبگان و قوماندانان برجسته قوای مسلح که سالیان طولانی بخاطر دفاع از تمامیت ارضی و حاکمیت ملی افغانستان در میدان های نبرد علیه دشمنان وطن با شهامت و شجاعت بی نظیری به رزم و پیکار عادلانه دست یازیده است به جاودانگی پیوست.

زنده یاد عظیمی يك شخصیت والا، مدبر، پاکنهاد و وفادار به آرمان های اندیشوی طبقات محروم و زحمتکش افغانستان بودند که تمام اوصاف عالی انسانی را در خود نهفته داشتند.

عظیمی والاگهر و نوردیده پی همزمان، با دانش پُربار نظامی و مدیریت عالی که داشت در جنگ جلال آباد پلان های دیرینه دشمنان وطن را خنثی و آنها را به شکست قطعی مواجه ساخته و در کودتای تی - گلبالدین قهرمانانه و عالی درخشید و به حیث يك الگوی با وقار و شجاع نظامی نامش را ثبت صفحات تاریخ کرد.

عظیمی همانطوری که در عرصه نظامی از خود شایستگی و استواری نشان داد در عرصه فرهنگ و ادبیات نیز سرآمد روزگار خود بود. از او آثار، کتاب ها و رساله های زیادی بجا مانده که از جمله کتاب (اردو و سیاست) او يك شهکار است.

از همه مهمتر اینکه سترجنرال عظیمی در تاریخ چهل سال اخیر کشور ما یکی از شخصیت های تاثیر گزار نظامی محسوب می گردد که کارکردهای شان از دیدهی تاریخ افغانستان بیرون و پنهان مانده نمی تواند.

مرگ عظیمی برای خانواده‌ها و جامعه‌ی نظامی و فرهنگی کشور یک ضایعه
بی بزرگ و جبران ناپذیر است.

مراتب تسلیت خود را به فامیل جلیل و بزرگ عظیمی و مخصوصاً فرزندان
شان، همچنان خانواده فرهنگی و ادبی کشور ابراز مینمایم.

روحشان شاد، حماسه و کارنامه‌هایشان جاودان باد.

در سوگ نبود یک افسر سرفراز وطن

با دریغ و درد، سترجنرال محمدنبی عظیمی، این شخصیت بزرگ نظامی، سیاسی و فرهنگی کشور، نابهنگام به ابدیت پیوست و دوستانش را سوگواری ساخت. این ضایعه برای همه و به ویژه برای من خیلی سنگین بوده است؛ زیرا دوستی ما سابقه بیش از نیم قرن دارد. پیوند ما از دوران نوجوانی و جوانی در لیسه عالی حبیبیه در اواخر دهه سی و اوایل دهه چهل خورشیدی آغاز می‌گردد. در این زمان فضای این لیسه عالی دگرگون شده بود و شور و شعفی ناشی از مدیریت مدبرانه لیسه و حضور استادان تازه و ورزیده که با اندوخته‌های ترقی خواهانه و عدالت خواهانه شان به تدریس می‌پرداختند، بالای همه تاثیر گذاشته بود. در چنین حال و فضا، با تدویر محفل‌ها، کنفرانس‌ها و جشن‌های معلم، برپایی مسابقه‌های ورزشی در سطح شهر، همه شاگردان دست به دست هم می‌دادند و با صمیمیت بیشتر از گذشته‌ها باهم نزدیک و به آینده امیدوار می‌شدند. همین فضای بطور نسبی باز، راه را برای بحث‌های جدی سیاسی، فرهنگی و ادبی نیز گشوده بود. شماری از این شاگردان بیشتر از دیگران در این زمینه‌ها و عرصه‌ها، برجسته‌گی داشتند و در تمام این محفل‌ها سهم بایسته می‌گرفتند. نبی عظیمی در جمله همین شاگردان سخت علاقمند به مسایل روز و ادبیات بود که برای نخستین بار در ایجاد و نشر جریده دیواری هفته وار با همت چند تن دیگر تلاش می‌کرد. در آن برهه، نوشته‌های ادبی نبی عظیمی مورد توجه قرار می‌گرفت و حتا شادروان طاهر بدخشی یک جستاری از وی را در مجله ادب ارگان نشراتی دانشکده ادبیات نیز به نشر رسانید. استعداد بسیار برجسته نبی عظیمی در عرصه ادبیات از همان روزها چهره گشود و چنین تصور می‌شد که وی در آینده به یک ادیب و نویسنده‌ی بزرگی مبدل خواهد گردید.

با دریغ، برخلاف معمول همه ساله که هیات وزارت دفاع در لیسه‌ها، شماری از شاگردان را بنابر وضعیت جسمانی و آماده‌گی‌های بایسته برای دانشگاه حربی انتخاب می‌کردند، این بار در سال ۱۳۴۱ رهبری حکومت از روی فهرست نتایج امتحان سال اخیر فارغان صنف دوازدهم لیسه‌های شهر، شماری از شاگردان ممتاز را نادیده انتخاب کردند که نبی عظیمی، من و دیگران در آن شامل بودیم.

درست به یادم است که در نخستین روزها، جنرال فاروق خان سابق لوی درستیز به دیدن این شاگردان به دانشگاه آمد و از صنف خاصی که زیر نام (قسم دال) آماده شده بود دیدن کرد. وی با تعجب از قوماندان مربوط پرسید که آیا این‌ها معاینه صحی خود را سپری کرده اند؟ زیرا بیشترین این جوانان خام و با جسامت نه چندان بزرگ و مناسب برای نظام بودند. بود و باش شباروزی در دانشگاه این زمینه را برای ما فراهم ساخت که در آن دوران با مبادله آثار بزرگ ادبی در میان هم، بیشترین کتاب‌های نشر شده آن زمان راکه در اختیار ما بود، مطالعه کنیم و در حقیقت یک "کلوب کوچک ادبی" را با دلهره و وسواس ایجاد نماییم. سیاه‌مشق‌های را که می‌نوشتیم با هم می‌خواندیم. دوستی‌های ما در همان زمان بسیار ژرف و صمیمی گردید. پس از فراغت و مدتی کار در نظام و انفاذ قانون اساسی جدید (۱۳۴۳) شماری از آن افسران به شمول نگارنده از انجام وظیفه در نظام استعفا و کناره‌گیری کردند و شماری دیگر به شمول نبی عظیمی همچنان به وظایف نظامی شان ادامه دادند.

باورم نمی‌شد که وی با این رویاهای شاعرانه و عشق به ادبیات روزی یک افسر و نظامی برجسته گردد. این جوان شاعر پیشه با زحمت فراوان، تمام مدارج تحصیلی و آموزشی تا سطح دکتورا و ارکانحربی از معتبرترین دانشگاه نظامی اتحاد شوروی و برنامه‌های عالی و اختصاصی مدیریت نظامی جنرال استاف را موفقانه به انجام رساند و در این راستا به پیروزی‌های بزرگی نایل

آمد. وی با پشت کار و دسپلین قوی و آگاهانه به یک افسر نمونه مبدل گردید. از نخستین ماموریت‌ها تا بلندترین مقام‌ها که به همت و توانایی‌های شخصی خود به آن رسیده بود، اثر عمیقی بر جریان‌های تاریخی، نظامی و تحولات سیاسی کشور بجا گذاشت. همان افسر بلند قامت، منزه و مهذب از نخستین ماموریت‌ها، وظیفه افسری در قطعه انضباط شهری تا فرماندهی فرقه چهارده غزنی، فرقه هفده هرات، فرماندهی زون غرب، معاونیت اول وزارت دفاع و فرمانده عمومی گارنیزن کابل درخشید و بیشتر درخشید و عضویت کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را نیز بدست آورد.

نبی عظیمی در کودتای بیست و ششم سرطان و برپایی نخستین جمهوری به زعامت محمد داوود نقش بسیار برجسته بازی کرد و در تحکیم نظام بر پایه اندیشه‌های ترقی خواهانه و وطن دوستانه آن بر بنیاد برنامه "خطاب به مردم" از جان مایه گذاشت. تغییر مسیر پذیرفته شده از جانب رهبری و متمرکز شدن قدرت بار دیگر به دست خانواده و کنار زدن عناصر ترقی خواه، وی را از نظام دور ساخت و به جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوست. نبی عظیمی در قیام ثور به گفته خودش هیچ‌کاره بود و نقشی نداشت و از دفتر اوپراسیون قوماندانی قوای مرکز رویدادها را نظاره می‌کرد. به زودی پس از قیام ثور و تشنج در رهبری حزب دموکراتیک خلق، بنابر توطئه‌های حفیظ الله امین و ایجاد فضای رعب و وهشت در کشور به حاشیه رانده شد.

جنرال نبی عظیمی پس از تحول ششم جدی به تدریج مدارج ترقی و تعالی را پیمود و به یک افسر بزرگ نظامی و شخصیت بسیار اثرگذار حزبی و سیاسی مبدل گردید. کارنامه‌های پرافتخار وی در این برهه از تاریخ کشور بسیار برجسته بوده و به گونه گسترده در رسانه‌های ملی، بین المللی و

شبکه های اجتماعی بازتاب یافته است. در این مختصر ضرورت نیست تا به این همه کارنامه ها پرداخته شود.

جا دارد تا به گونه بسیار فشرده نقش بسیار اثر گذار وی را در چند رویداد تاریخی کشور برجسته سازم.

نخست: در میدان های جنگ با نیروهای مسلح مخالف رژیم که از حمایت، تسلیح، تجهیز، تمویل و پشتیبانی لوژستیک کشور های غربی در راس ایالات متحده امریکا، کشورهای اروپایی و کشورهای وابسته به آنها، و از همه مهمتر دو کشور همسایه پاکستان و ایران که برای آنها اضافه بر آنچه گفته شد، پناهگاه های امین، تامین کرده بودند، فعالانه سهم داشت. جنرال نبی عظیمی در تمام جبهه های جنگ به گونه مستقیم و یا غیر مستقیم قومانده و رهبری جنگ را به عهده داشت و با سرسپردگی و همیاری افسران نامدار و سربازان دلیر به پیروزی های بزرگ نایل گردید. یکی از پر افتخارترین آنها جنگ جلال آباد است که در آن نقش مستقیم اردو و استخبارات پاکستان بسیار برجسته بود و آنها برای باداران شان وعده داده بودند که در ظرف چند روز به پیروزی می رسند و کابل را فتح می کنند. آنها به همت و قهرمانی افسران و سربازان وطن دوست اردو به شکست بزرگ و تلفات بسیار سنگین مواجه شدند که مایه شرمسای و سر افگندی رهبران سیاسی و نظامی آنها گردید.

دوم: در توطئه های داخلی و شکست فجیع کودتای شهنواز تنی به همراهی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار که در آن از حمایت قوای هوایی کشور نیز برخوردار بودند. شکست افتضاح آمیز این کودتای ننگین و این نورچشمی های دشمنان وطن به مثابه لکه سیاه ننگ برای آنها و افتخار بزرگ برای افسران و سربازان دلیر و وطن دوست کشور ثبت تاریخ گردیده است. نقش جنرال عظیمی در سازماندهی، مدیریت و رهبری قوت ها بر

علیه کودتاچیان، انکار ناپذیر است. تحلیلگران نظامی . سیاسی نهاد های پژوهشی بین المللی نیز در ارتباط به این قهرمانی ها، مطالب زیادی نگاشته اند که به نشر رسیده و مایه سر افزاری است.

سوم: خنثی و ناکام ساختن توطئه پاکستان توسط حزب اسلامی در آستانه سقوط حاکمیت که با همکاری و همیاری بخشی از نیروهای دولتی به ویژه در ارگان های پولیس سازمان یافته بود و ساختمان های کلیدی دولتی به شمول وزارت امور داخله، مقر کمیته مرکزی حزب و شماری از قرارگاه های پلیس را اشغال کرده بودند. در برابر تشویش مردم و جهان از قتل عام ناشی از همچو کودتاها، باری حکمتیار با صراحت بیان داشته بود که تلفات سنگین نخواهد بود، صرف برای پاک سازی شهر کابل تا سی هزار نفر به گمان وی از "کمونیستان" کارمندان دولت و روشنفکران "سکولار" کشته خواهند شد. حکمتیار و آمرانش می خواستند با استفاده از نسخه قتل عام مردم در کودتای اندونیزیا، آن برنامه را در کابل عملی سازند. به همت افسران دلیر و وطن دوست کشور به شمول جنرال نبی عظیمی و با درایت سیاسی و سوق و اداره قوت های در دست داشته، جلوی این قتل عام گرفته شد. فیصله حزب و دولت در ارتباط به انتقال مسالمت آمیز قدرت به ممثل دولت اسلامی به گونه رسمی و با اشتراک معاون رییس جمهور، رییس ولسی جرگه، قاضی القضاات و شخصیت های بلند پایه دولتی و حزبی در تالار وزارت خارجه به عمل آمد. با دریغ، بنابر مداخله های خارجی ها، نبود دید استراتژیک، ناپختگی، وابسته گی، غلیان و غلبه احساسات بر عقل، تعصب و تکبر در بخشی از رهبران وفرماندهان جهادی، و همچنان پخش شایعه ها و تبلیغات خصمانه از جانب حزب اسلامی و دیگر گروه ها، فضای همکاری و همدیگر پذیری بوجود آمده میان نیروهای دولتی و برخی از مجاهدان که در اکثر ولایت ها بوجود آمده بود، برهم خورد و جای آن را بی اعتمادی و خصومت پُر کرد. در چنین فضایی و در نتیجه آنچه گفته آمد، آتش جنگ داخلی برافروخته شد و

هست و بود مردم را در شهر کابل و دیگر شهرها برباد داد و در نتیجه صدها هزار نفر کشته، زخمی و آواره گردیدند که عواقب بسیار بد ناشی از آن تا امروز همچنان به گونه بی ادامه دارد.

سقوط حاکمیت جمهوری افغانستان و دور شدن از عرصه نظامی و زنده گی در غربت، و نظاره گر بودن حوادث خونبار کشور و مشاهده آن همه بریادی‌های که دامن مادر وطن را گرفته بود، این سترجنرال سرافراز ما را بار دیگر به اصل اش که همانا عرصه فرهنگ و ادبیات بود برگشتاند. آن استعداد بزرگ ادبی که در وی وجود داشت، سربلند کرد، شگفت و شگوفان گردید. با سخت کوشی و تلاش خستگی ناپذیر و با جمع آوری اسناد و مدارک فراوان از منابع داخلی و خارجی و همچنان برخوردار از حافظه بسیار نیرومند خویش کتاب بی همتای «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» را در دو جلد نگاشت و در غربت به نشر رسانید. وی در نوشتن این کتاب به بنیادهای اصیل تاریخ نویسی پایبند ماند. چنانچه در پیشگفتار کتابش آمده است: «می گویند، دروغ گوئی، شایعه پردازی و افسانه سرایی هنگامی در تاریخ جاگزین واقعیت و حقیقت می گردد که کسانی که در کوران حوادث و وقایع سهم داشته اند لب فروبندند و نظر به علل و عواملی سکوت را ترجیح دهند. از زمانی که جمهوری افغانستان سقوط کرد و اردوی نیرومند آن مضمحل گردید، سالیان درازی می گذرد. در طول این سال‌ها به گونه عبثی سکوت کرده و به این باور بودم که روزی قلم بدست وارسته بی حقایق آن «سقوط بزرگ و این اضمحلال کبیر» را از زبان شاهدان عینی بیرون بکشد و رازهای سریسته و نهفته را که مردم ما تشنه فهمیدن و دانستن ان هستند، افشاء و برملا سازد. کتاب های زیادی بدستم رسید اما آن عطش، انتظار و آرزو هرگز بر آورده نشد؛ زیرا که عده‌ی حوادث نظامی و سیاسی سه دهه اخیر کشور را فقط از یک زاویه و یک طرز دید نگاه کرده و به تحلیل گرفته بودند، از زاویه بغض، کینه و دشمنی با کمونیست‌ها و روس‌ها. . . بعضی‌ها منافع

شخصی، خانوادگی، گروهی، سمتی، لسانی و تنظیمی خویش را ارجحیت داده و از همان چند سطر اول، سخن شان بارگران تعصب را بر دوش می کشد و به دل نمی‌نشیند. نویسندگان بی خیالی هم بدون هیچگونه ترس، قصه های «سرچوک» کابل را شاخ پنجه داده اند و تاریخ نوشته اند که خواه نا خواه در پیشانی آثار شان چلیپا گذاشته اند. در این اواخر نوشتن خاطرات مُد شده است، بعضی ها با چشمان بسته می نویسند و بعضی ها با وجدان خفته دروغ های شاخدار می گویند و از کاه کوه می سازند، به امید آنکه «مجاهدین سابق» از آنها راضی گردند و یا «طالبان امروز» از آنها خشنود. این عده از مداحی باکی ندارند و از دشنام پراگنی خوفی نه، مایه خجالت و شرمساری «قلم» و «آدم ها» می گردند. ولی بدون تردید به آثاری نیز برخورده ام که اگر چه انگشت شمار و اندک اند ولی سرشار از راستگویی و حقیقت جویی. من، معتقدم که نوشتن تاریخ کار ساده‌یی نیست و دانش و حرفهء مشکلی است و هر کس نمی تواند تاریخ بنویسد و مورخ گردد، زیرا که تاریخ نباید بر مبنای شایعات و آوازه های کوچک و بازار تحریر گردد. مورخ باید با صدر وسیع، وجدان بیدار و ضمیر تھی از ریا و تدویر به نقل حوادث بپردازد. او باید انگشتان پاکیزه، بی طرفی کامل و بی تعلقی ناب و راستین داشته باشد. تاریخ نویس امروز با مورخ دیروز که وقایع و حوادث را از ترس شاهان، امرا و سرداران جنگی وارونه جلوه میداد، فرق دارد. او باید با شهامت، جرئت و بصیرت بنویسد و با ارایه اسناد و دلایل معتبر و غیر قابل انکار به مردم پیشکش نماید. "

جنرال نبی عظیمی کتاب «اردو و سیاست در سه دهه» اخیر خود را با شهامت، جرئت و بصیرت نوشت و با ارایه اسناد و دلایل معتبر و غیر قابل انکار به مردم پیشکش کرد. این کتاب مستطاب در یک فضای بسیار تاریک و مملو از بزرگن مایی و دروغ‌های شاخدار نگاشته شده که در میان علاقمندان کتاب غوغا برپا کرد. دوستان و بیشترین دشمنان کتاب، هر

کدام به نحوی غوغای بزرگی را بر علیه این کتاب برپا کردند. شماری به اصطلاح چیزفهمان حتی نمی‌پذیرفتند که این کتاب را عظیمی نوشته باشد!

شاید این کتاب بیشترین تبصره و نقد در تاریخ نشر کتاب در افغانستان را در بر داشته بوده باشد. عظیمی با حوصله مندی، متانت و تعقل، با زبان سچ و مودبانه پاسخ هر یک را نوشت و آن همه انتقادات و پاسخ به آنها را به صفت یک کتاب مستقل زیر عنوان «مناظره‌ها محاضره‌ها در پیرامون اردو و سیاست» به نشر رسانید و صادقانه تمام دیدگاه‌های مخالفان خود را در آن بازتاب داده است.

نبی عظیمی در سال‌های غربت و مهاجوری از وطن، آثار ارزشمند و در خور تأملی دیگری در عرصه‌های سیاسی، تحلیلی و ادبی به نگارش در آورده است. در میان آثار وی در کنار ده‌ها مقاله پژوهشی ادبی، سیاسی و نظامی سه رومان زیر عنوان‌های «سایه‌های هول»، «واهمه‌های زمینی»، «لعبت‌گان فلک» و کتاب‌های دیگری زیر عنوان‌های «روزهای دشوار»، «من و آن مرد موقر»، «یادواره‌هایی از جنگ جلال‌آباد»، «فرار» و «درست نویسی املای واژه‌ها در زبان فارسی. دری» را به نشر رسانید.

رومان‌های وی ماجراهای تلخ و دردناک رویارویی‌های ناخواسته لایه‌های درونی یک جامعه سنتی را در داخل و خارج از کشور به نمایش می‌گذارد که بازگوکننده قصه‌های سقوط ارزش‌ها و انحطاط اخلاقی یک جامعه است؛ حکایت از فوران عقده‌ها و خشونت‌های فروخته در یک جامعه زیر ستم می‌نماید، و برشی از یک برهه تاریخ معاصر کشور ماست که دو سه نسلی از آن شاهدان زنده این حوادث بوده اند.

وی در محافل و حلقه‌های روشنفکری کشور و برون مرزی به مثابه نویسنده پُرکار و ادیب فرزانه مورد توجه زیاد قرار گرفت. آثار وی دست

به دست گشت و با شور و شوق فراوان به خوانش گرفته شد. به این وسیله وی از خود یک چهره بسیار متمایز دیگری به نمایش گذاشت.

با دریغ و درد، دیگر این دوست دوران نوجوانی تا کهنسالی، رفیق صمیمی روزهای سخت و دشوار، مبارز نستوه و سپهسالار دلیر، دوست مردم و زحمتکشان افغانستان، نویسنده متبحر و توانا، تحلیلگر مسایل سیاسی. نظامی، شخصیت بزرگ فرهنگی که با خلق و نشر کتاب های ارزشمند و صدها مقاله برای سالهای سال، یکجا با مردم نفس خواهد کشید، جهان فانی ما را ترک گفت. رهروان این راه یکجا با هم در فراز و فرودهای زنده گی، گرمی ها و سردی ها کار و مبارزه ی مشترک، زیر یک درفش ترقی خواهانه گام گذاشته اند و این راه بسیار دشوار را با متانت و ایمان قاطع به خاطر خدمت به انسان زحمتکش و انسانیت، آزادی و عدالت، ترقی و رفاه اجتماعی، بر علیه بی داد و جهل، ستم و تعصب و خرافه ها پیموده اند.

سترنال رفیق نبی عظیمی، آرام بخواب که با افتخار زیستی و میراث بزرگی از خود بجا گذاشتی. یادت را رهروان راه آزادی، عدالت اجتماعی و ترقی، هیچگاه فراموش نمی کنند.

دکتر حیدر عدل

عظیمی بزرگ دیگر نمی نویسد

با درد و تالم فراوان سترجنرال ارکانحرب محمد نبی عظیمی یکی از سپیدار های بلند اسطوره نظامی، تاریخ نویسی، رومان نویسی، داستان نویسی و ادیب با نام و بلند آوازه ی حوزه تمدنی ادبیات پر بار و توانای فارسی، امروز سوم ماه مارچ به ساعت ۱۲:۰۸ دقیقه بعد از ظهر به عمر ۷۸ سالگی در اثر خونریزی مغزی در یکی از شفاخانه های شهر تاشکند با گذاشتن ارثیه های ارجمند بلند ادبی، و افرینش های گران سنگ رومانی بزمین افتید و جاودانه شد.

سترجنرال نبی عظیمی راد مرد بزرگ و بی بدیل سیاسی و نظامی کشور، قهرمان ملی، ادیب فرهیخته و فرزانه، مورخ، مبارز شجاع، متواضع، دوست راستین و میهن پرست پرشور راه رهایی انسان ستمدیده افغانستان از ستم ملی واجتماعی بود که متاسفانه دیگر با ما نیست.

بدین وسیله عمیق ترین تسلیت خویش را به خانواده مرحوم رفیق عظیمی و به تمام هواداران و ماتم داران این مرد قلم و اندیشه ابراز نموده روانشانرا شاد میخواهم.

روزنامه هشت صبح

حبیب حمیدزاده

رنج‌های بیکران یک جنرال؛ نبی عظیمی در غربت درگذشت

۱۶ حوت ۱۳۹۹

«از اینجا

در افق‌های دور دست و خونین مشرق
ستاره‌های فراوانی
در آسمان شسته و آبی سرزمین مقدسی
به چشم می‌خورند
آنجا، زادگاه من است... سرزمین خونین!
جایی که براساس حق تولد
در خوشی‌های اندک و رنج‌های بیکران و پایان‌ناپذیر...
فراموشم نمی‌گردد.
سرزمین محبوب من، عشق من،
مادر من!
قصه‌های درد، غم و اندوه «مان» را
به تو تقدیم می‌کنم. «

نبی عظیمی

جنرال نبی عظیمی در دهه چهل خورشیدی جوان فرهیخته و فرهنگی‌ای بود که در میان روشن‌فکران و سیاست‌مداران برای خودش نام و نشانی کسب کرده بود و جایگاهی داشت. او با اشتراک در کودتای ۱۳۵۲ سردار

داوودخان علیه سلطنت ظاهرشاه، به متن قدرت و سیاست افغانستان وارد شد و تا آخرین روزهای فروپاشی نظام مورد حمایت شوروی، یکی از تصمیم گیرنده‌گان و یکی از بلندپایه‌های نظام بود. او از ۱۳۵۲ به بعد، در اغلب حوادث بزرگ کشور دخیل بود. پس از فروپاشی حزبش، کتاب معروف «اردو و سیاست» را نوشت که در میان کتاب‌های خاطراتی که توسط رهبران و مقامات بلندپایه حزب دموکراتیک خلق نوشته شده، از تمام لحاظ بی‌نظیر است. این کتاب، بهترین و معتبرترین منبع در مورد رویدادهای چهل سال پسین به خصوص دوره حاکمیت حزب دموکراتیک خلق است. جنرال نبی عظیمی فقط یک نظامی نبود. او نظامی، فرهنگی و سیاست مدار معروف و مطرح تاریخ معاصر کشور است که در این یادداشت کوتاه نمی‌توان تمام کارنامه‌اش را توضیح داد. این نوشته گام کوچکی است به منظور به یادآوردن و به خاطر داشتن او.

نبی عظیمی تا کودتای سردار داوودخان به حیث قوماندان تولی در قطعه انضباط شهری قوای مرکز اجرای وظیفه کرد. در همین هنگام، مثل دیگر ترقی خواهان و تحول طلبان آن دوره، به جمع کسانی پیوست که معتقد بودند با سرنگونی سلطنت و از میان برداشتن شاه، افغانستان به نیک‌بختی و سعادت می‌رسد. با همین فرضیه و گمان در کودتای ۱۳۵۲ اشتراک کرد و نقش بسزایی داشت. او کسی بود که ساعت یک و چهل و پنج دقیقه شب، منزل خان محمدخان، وزیر دفاع وقت را محاصره کرد. او همراه با چند سرباز زیر فرمانش، وزیر دفاع وقت را از منزل تحتانی خانه‌اش و از میان بوجی‌های پخته و مواد غذایی بیرون آورد و با یک موتر نوع لاری به منزل سردار داوود انتقال داد. وقتی سردار داوود را از موضوع گرفتاری وزیر دفاع مطلع ساختند به درب خانه‌اش به استقبال نبی عظیمی آمد، تا آن لحظه او را حتی یک‌بار هم ندیده بود و نمی‌شناخت. وقتی نبی عظیمی خودش را معرفی کرد، داوود او را در بغل گرفت و رویش را برای آن موفقیت بزرگ بوسید. در همین هنگام سردار داوود از او پرسیده بود که

وظیفه بعدی شما چیست؟ عظیمی گفته بود: گرفتن رادیو. وقتی کودتا به پیروزی رسید و سردار داوود به رادیو رفت تا مردم را از رخداد تازه در کشور آگاه بسازد، نبی عظیمی در دفتر رادیو بود و به یاد می‌آورد که وقتی گوینده رادیو خواست بگوید که سردار داوود بیانیه می‌دهد، داوود گفته بود: «برادر، دیگر مرا و هیچ‌کس را سردار خطاب نکنید، سرداری برای همیشه از افغانستان رخت بسته است.» نبی عظیمی پس از کودتا مثل دیگر هم‌زمانش معاش بخششی دریافت کرد و در تعیینات جدید جمهوری دو رتبه ترفیع کرد. او جگرن شد و قوماندان غُند ۷۱۷ انضباط شهری قول اردو مقرر شد.

سردار داوودخان که به کمک افسران چپ‌گرا به قدرت رسیده بود و نقش این افسران در سطوح بالای جمهوری او برجسته بود، در سال‌های ۱۳۵۵ تغییر مشی و سیاست داد که این برای شوروی آن وقت و هوادارانش در افغانستان غیرقابل تحمل بود. جنرال نبی عظیمی در همین سال‌ها بعد از مراجعه مکرر اعضای حزب دموکراتیک خلق و با سرخورده‌گی از نظام داوود خان به شاخه پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوست. در هنگام کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷، او دگرمن بود و از وظیفه قبلی‌اش تبدیل شده بود و به حیث آمر کشف قرارگاه قول اردوی مرکز وظیفه اجرا می‌کرد. بعد از قتل میر اکبر خیبر و هشدار رفقای حزبی او به داوودخان، حکومت اقدام به دست‌گیری رهبران حزب دموکراتیک خلق کرد. نبی عظیمی در این هنگام اسنادها و مدارک حزبی خود را مخفی کرد و در یک شب بارانی و طوفانی تا توانست برای رفقای حزبی‌اش نیز اطلاع‌رسانی کرد که اسناد و مدارک حزبی‌شان را مخفی کنند. او در هنگام کودتای ۷ ثور در قرارگاه قوای مرکز بود. صدای فیر و انداخت‌ها را از محل وظیفه‌اش می‌شنید و آن طور که خودش روایت می‌کند، سایر همکارانش در آن روز و شب به او به چشم شک می‌نگریستند. در زمانی که کودتای ۷ ثور به پیروزی رسید، نبی عظیمی

صرف یک نظامی حکومت، ولی طرفدار سرنگونگی داوود بود. به قول خودش «من کاره‌ای نبودم».

نبی عظیمی به دستور رهبران حزب دموکراتیک خلق مدتی در قرارگاه قوای مرکز به حیث رییس ارکان وظیفه اجرا کرد. در همین زمان حفیظ الله امین او را یک روز فراخواند و در یکی از اتاق‌های وزارت خارجه نظر او را در مورد اجرای وظیفه در اطراف افغانستان جویا شد. عظیمی بدون هیچ استدلالی گفته بود که هرچه رهبران لازم بدانند، مورد قبول او است. فردای آن روز، جنرال عبدالقادر، وزیر دفاع حکومت تازه، او را نزد خود خواست و توظیف شدنش را به حیث قوماندان فرقه ۱۴ غزنی تهریک گفت. او در حال سیستم‌سازی فرقه‌اش بود که به بهانه مریضی مادرش به کابل خواسته شد. عبدالوکیل که بعدها در حکومت داکتر نجیب وزیر خارجه شد (آن وقت معین سیاسی وزارت خارجه بود)، او را خواسته بود. او برای عظیمی گفته بود که حفیظ الله امین در حال تدارک کودتا علیه شاخه پرچم است و در نظر دارد همه ما را در بیرون کشور توظیف کند. برای همین در نظر داریم، اگر او به این کارهایش ادامه بدهد، خودت فرقه ۱۴ غزنی را مستقل اعلام کنی و در صورت صدور فرمان از طرف کارمل از آنجا به کابل حمله کنی. نبی عظیمی گفته بود اگر وسیله دیگری سراغ ندارید، درست است؛ ولی «... انتخاب این راه خون‌های بسیاری را خواهد ریخت و فرجام آن بسیار تاریک است.» نبی عظیمی برای انجام این کار، تلفنی دریافت نکرد. ولی در ۱۷ اگست خبر گرفتاری جنرال عبدالقادر وزیر دفاع، سلطان‌علی کشتمند و دیگر رفقای حزبی‌اش را به جرم اجرای دسیسه علیه دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان شنید.

عظیمی در هنگام کودتای شهنواز تنی، معاون وزیر دفاع بود. در همین ایام داکتر نجیب او را با حفظ معاونیت وزرات دفاع، قوماندان گارنیزون کابل نیز تعیین کرد. این درست هنگامی بود که داکتر نجیب از برنامه کودتای تنی

اطلاع حاصل کرده بود و برای همین از نبی عظیمی خواسته بود که برای خنثاسازی آن آماده باشد. نبی عظیمی قبل از وقوع کودتا تدابیر خود را گرفته بود. تنی، وزیر دفاع رژیم برای هموارسازی راه کودتاچیان در یک اقدام ناگهانی، غُند ۷۲ فرقه ۸ که در «میدان شهر» جابه‌جا بود و اکثریت افسران آن پرچمی بودند را از آنجا بیرون کرد و به قوماندان‌های فرقه هدایت داد که آنان را به خوست بفرستند. نبی عظیمی که در آن زمان معاون شهنواز تنی بود، قوماندان فرقه و افسران را از میدان شهر نزد خود خواست و گفت تا وقت حل شدن مشکل تنی در گارنیزون کابل حاضری امضا کنید و از اجرا نمودن فرامین او نیز ابا ورزید. در مقابل این کار عظیمی، تنی در وزارت دفاع تشکیل جلسه داد و به همه روسای وزارت دفاع هدایت داد که از این پس نبی عظیمی را به حیث معاون وزیر دفاع نشناسند. در ۱۶ حوت ۱۳۶۸ امواج شدید انفجار یک بمب، نبی عظیمی را از کوچکی‌اش در گارنیزون کابل پایین انداخت. هواپیماهای قوای هوایی بمب اول را در ارگ، دوم را در گارنیزون و سوم را در جوار رادیو تلویزیون رها کرده بودند. نبی عظیمی در لحظه شروع کودتا با مدیریت خوب، شروع به مقاومت علیه نیروهای وفادار به تنی کرد. او در مدت بسیار کوتاه کودتا را خنثا کرد و تنی، وزیر دفاع وقت و رهبر کودتا از فرودگاه بگرام به پاکستان فرار کرد. داکتر نجیب ساعت ۱۲:۴۵ دقیقه شب، زمانی که کودتا شکست خورد، به محل قوماندانی گارنیزون کابل رفت، نبی عظیمی را در بغل گرفت و چندین بار او را بوسید. در حالی که گوی داکتر نجیب از عقده و بغض ناشی از تنهایی پر بود، به حاضرین گفت: «نبی عظیمی قوماندان شما بزرگ‌ترین و ناجوانمردانه‌ترین توطئه را که عبارت از کودتای سیاه شهنواز - گلبدین بود، با سوق و اداره عالی و پلان‌گذاری ماهرانه خویش به کمک شما خنثا کرده است...»

نبی عظیمی در پایان روزهای حکومت داکتر نجیب نقش اساسی در برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌ها داشت. بار مسوولیت رویدادهای پایان

حکومت نجیب اغلب روی دوش او بود. او در هنگام قیام دوستم و مومن اندرایی در برابر حکومت، تلاش زیادی به خرج داد تا آنان را دوباره به صفوف قوای مسلح کشور برگرداند. با این همه، نجیب در روزهای آخر او را در برنامه نهایی اش فریب داد. عظیمی برنامه داکتر نجیب را برای خارج شدن از فرودگاه کابل و رفتن به هند «فرار و خیانت» می گوید. به نظر او، تصمیم نجیب خلاف آن چیزی بود که در کمیته رهبری حزب فیصله شده بود. او بعد از فرار ناکام داکتر نجیب و پناه گرفتنش در دفتر سازمان ملل متحد، پیش او رفت و از وی پرسید: «چرا به من نگفتید که فرار می کنید، تا من به شما کمک می کردم، یا لاقول مشوره می دادم.» داکتر نجیب برایش گفته بود: «من فرار نمی کردم، من برای پذیرایی سیوان رفته بودم.» نبی عظیمی به این پاسخ نجیب خندیده بود و برای خنده نبی عظیمی اشک های نجیب ریخته بود.

نبی عظیمی در هنگام انتقال قدرت به مجاهدین در کابل بود و مسوولیت نظم کابل تا روزهای بعد از ورود مجاهدین بر عهده او بود. او روزها در گارنیزین کابل شاهد رفت و آمد پکول پوشان مجاهد بود. احمدشاه مسعود پس از ورود به شهر کابل به دفتر او در گارنیزین رفت و او را در آغوش گرفت. مسعود در دفتر او، در حضور جنرالان حزب دموکراتیک خلق، مجاهدین و خبرنگاران گفت: «عظیمی صاحب شما دیگه بسیار زحمت ها کشیدید، دیگه مه می فهمم که اگر شما و این برادرها نمی بودید، حکمتیار صاحب به منظور خود نایل می شد. در شهر کابل جوی خون جاری می گردید و دیگه حکمتیار همه گی را قتل عام می کرد، مردم پایمال می شدند و وضع بسیار خراب می گردید.»

در روزهایی که او هنوز در گارنیزین کابل بود، یکی از جنرالان و رفیق حزبی اش کارت سفیدی را جهت عضو شدن در جمعیت اسلامی به او داده بود. او با تحیر به طرف جنرال نگاه کرده و گفته بود: «رفیق عزیز، من

عضو حزب د. خ. ا هستم و تا سرحد مرگ نمی‌خواهم این افتخار را از دست بدهم. «

نبی عظیمی دوران مجددی و چهار ماه دوره برهان‌الدین ربانی را در کابل بود. پس از آن غرض تداوی به بیرون از کشور رفت و بعد از تداوی دوباره به کشور برگشت. او پس از حکومت طالبان هیچ نقش و مسوولیتی در حکومت‌های افغانستان نداشت؛ اما هم‌چون یک وطن‌پرست متعهد همیشه در رفت‌وآمد به کابل بود. او هم‌چون یک وطن‌پرست واقعی مسوولیت حوادث رخ داده را برعهده می‌گرفت و اشتباه حزب‌شان را در کتابش مو به مو نشان داده و برجسته کرده است.

او کتاب «اردو و سیاست» را با این جمله‌ها به پایان می‌رساند: «آشفته‌گی‌های سرنوشت من، با بحرانی‌ترین اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی همراه و هم‌زمان بود، سرزمینی که بر اثر حق تولد، شادمانی‌ها، خوشی‌ها و بهترین چیزها به من داده بود و در آن نمک قدرت و شور غرور را چشیده بودم، دیگر از دست رفته بود و ما مانند یک موجود سرگشته و غریب از باغ‌ها و چمن‌زارهای بهشتی آن رانده شده بودیم...»

نامه‌ای شادروان طاهر بدخشی به زنده یاد عظیمی گرامی

نامه ای به نویسنده ای جوان

نیمه راه زندگی. . .

لحظه ای حساسی در زمان وجود دارد،

لحظه ای که شخص درست به نیمه راه زندگی اش می رسد؛

جزیی از یک ثانیه،

تکه ای زود گذری از زمان، تند تر از یک نگاه،

تند تر از ذروه ای التهابات عشق،

تند تر از نور؛

و شخص در این لحظه سریع تاثیر است.

برادر ارجمندم نبی عظیمی؛

هر وقتی که ترا می بینم، از خطوط چهره اندوهناک و متفکر و فروغ
چشمان مایوس و منتظرت، تمام هیجانان و تالمات انسانی و اجتماعی
جوانان عصر و محیطم را روشن می خوانم. آنچه در مغز پر تلاطم و
طوفانی تو می گذرد، همیشه مرا رنج می دهد که چرا مجرایی به این سیلاب
بهاری عصیان پیدا نیست؟ اما تو در «کھسار نویسندگی» راهی پیدا خواهی
کرد و چون دریاچه ای تند و شوخی به «دشت کم حاصل هنر» کشور
فرود خواهی آمد و آن را شاداب و سرسبز خواهی نمود.

اجازه بده! این قطره اشک تحسر نارسایی رهنمایی ها به آن دریاچه ای
استعداد همراه و بدرقه باشد.

در کوره راه زندگی با مشعل مغشوش جهان بینی های سطحی، یکه وتنها
رفتن خود را به دام تزویر رهنزان «عقل و دانش» انداختن است و حکم

خود کشتی را دارد که از نادانی و ناشناسی خویشتن و جهان، سرچشمه می گیرد. چنانچه بسیار اند کسانی که از نادانی «تابلیت» های مخدر زریبچ را می خورند و به تب هوس می سوزند و هذیان های رویایی بسیار می گویند و طبقه اغفال کرده ای شان آن لاطایلات را در مجلات زرانودود بنام هنر و ادب به جامعه ها تقدیم می کنند تا عده ای را مسموم سازند و باز گروهی به تقلید ایشان خویشتن را تخدیر کنند و هذیان گویند؛ اما مردم کمی هم بوده اند و هستند که از زیبایی های طبیعت ملهم و از جریانات جوامع منتبه شده، پس از نیکو اندیشیدن به گفتار نغز پرداخته و نوشته ای جمیل به میان آورده اند.

تو که شوق نویسندگی داری و استعداد آن هم در تو دیده می شود، باید در ته‌داب کاخ بزرگ هنر ایدیالی واقعی خویش، سنگ های بزرگ و استوار مترقی ترین افکار بشری را بخوابانی و بعد بر بالای آن دیوار های که ارکان ادب باشد، بالا بری {بروی}، از میان انبوه خشت های پخته شده در کوره تجربه ای مدنیت و مواد خام زبان مادری مانند فرخی، فردوسی، حافظ، خاقانی، میمندی و بیهقی بهترین کلمات و شسته ترین الفاظ و کاکه ترین ترکیبات و مزین ترین جملات را برگزین و چون جمال زاده ساروج طبقاتی را در میان آنها بریز و بسان صادق هدایت به کار ساده و عوام پسند آغاز کن.

ببین در باره پیشوای ریالیست ها (بالزاک) چه گفته اند: «بالزاک در همان اجتماعی می زیست که نویسندگان رومان‌تیک را در آغوش خود پرورده بود، اما این نویسنده به جای اینکه خود را تسلیم تخیل و تحسر سازد و دچار بیماری قرن شود و برای انصراف از فکر محیط خویش دست به دامن گذشتگان زند و به قرون وسطی پناه برد، اجتماع خود را با همه مشخصات و اسرارش و با همه صفات و نیکی و بدی ها که در آن بود، در آثار خویش

نشان داد. آنچه را که تا آن روز نویسندگان رومان‌تیک از آن غافل بودند، یعنی تاثیر و نفوذ پول را در اجتماع آن زمان بیان کرد.»

آری، بالزاک، پاریس، عروس بورژوازی را چنین تعریف می‌کند: «وحشت‌انگیزترین مناظر دنیای گمان‌دیده دهشت‌بار مردم پریده‌رنگ و زرد روی و افسرده‌ای پاریس است. پاریس میدان وسیعی است که بر اثر طوفان منافع، شب و روز در جوش و خروش است و در زیر این طوفان خرمی از مردم در تک و پو است. . .

از همه منافذ قیافه‌های پژمرده و پرچین این مردم فراست و هوس و سمومی که مغزشان را انباشته است، بیرون می‌ریزد؛ نه. . . این‌ها را قیافه نمی‌توان خواند، این قیافه‌ها را (نقاب) نقاب ضعیف، نقاب قدرت، نقاب فقر و بدبختی، نقاب شادی، نقاب تزویر باید نام داد. . . در پاریس همه چیز دود می‌کند، همه چیز می‌سوزد، همه چیز می‌درخشد، همه چیز می‌جوشد، همه چیز شعله می‌کشد، بخار می‌شود و خاموش می‌گردد. زیرا پاریس دوزخی است.

در پاریس عشق هوس است و کینه چیز بیهوده‌ای، آنجا انسان قوم و خویشی به جز نوت هزار فرنکی و دوستی به جز بانک رهنی ندارد. . .

وجود همه کس در پاریس مجاز است: حکومت و گیوتن، مذهب و وبا؛ هر کس به این محیط تناسب دارد و فقدان هیچ کس در آن مشهود نیست. . .

چه چیز بر همه تسلط دارد؟ زر و خوشی.

این دو کلمه را مانند چراغی در دست بگیرید و این قفس گچی، این کندورا که جوی‌های سیاهی در آن روان است، بپایید.

... در آغاز کار دنیای مردم محروم را ببینید:

کارگر، رنجبر کسی که پاها، دست‌ها، زبان، پشت و یگانه بازوی خود را با پنج انگشت خود برای امرار معاش به کار می‌اندازد. این کارگر بیشتر از حد کار می‌کند. زن خود را مانند حیوان به ماشین می‌بندد و فرزند خود را به کار و می‌دارد. نمی‌دانم کارخانه دار چه رشته‌ای سحرآمیز به گردن این طبقه انداخته است؟... پیش از همه به این پادشاه جنب و جوش پاریس که زمان و مکان را به زیر اطاعت خود درآورده است، سلام کنید!

بالاخره به این مستخدم چند کاره ای ملامت ناپذیر سلام کنید!»!

به همین نسبت است که ژرژ التمان ادیب و منتقد معاصر فرانسوی گفته است: «گذشت زمان بالزاک را جوان تری کند و آثار بالزاک هر چه بیشتر خوانده شود، تازه تری می‌گردد؛ ناگفته پیداست که ویکتور هوگو صاحب نبوغ است، اما اکنون دیگر سبک هوگو سبکی که چراغ آن در برابر چشم آفریننده اش خاموش شد، خریداری ندارد».

اشخاص علمی مانند انگلیس (انگلز؟) در باره بالزاک که در طبقه ارستوکرات و در سیاست سلطنت بود، می‌گوید:

«در عالم تاریخ و حتی اقتصاد چیزی که من از آثار بالزاک فرا گرفته‌ام، بیشتر از همه چیزهای است که از کتاب‌های تاریخ نویسان و علمای اقتصاد و آمارگران زیر دست جهان آموخته‌ام – این نویسنده که از سقوط اجتناب ناپذیر ارستوکراسی متأثر است با این همه عاقبت خوبی برای این طبقه پیش بینی نمی‌کند و این خود یکی از پیروزی‌های بزرگ ریالیسم و یکی از بزرگ‌ترین کامیابی‌های بالزاک است».

بالزاک مکتب ادبی ریالیزم را بنا کرد و بعد از آن دهها مکتب دیگر به وجود آمد، اما این قصر ساده نه تنها همچنان پا برجا ماند، بلکه روز بروز صیقلی شده و درخشان تر می گردد. به گفته ای مولف «مکتب های ادبی»: «مکتب های متعدد بعدی نتوانسته است از قدر و اعتبار آن بکاهد و بنای رومان نویسی جدید و ادبیات امروز جهان بر روی آن نهاده شده است».

خواهی پرسید، ریالیزم یعنی چه؟

ریالیزم عبارت است از مشاهده دقیق واقعیت های زندگی، تشخیص درست علل و عوامل آنها و بیان و تشریح و تجسم آنها.

البته هیچ وقت نباید مانند نویسنده ای بزرگ امیل زولا کار ریالیزم را به ناتورالیزم کشاند، زیرا ناتورالیزم تشریح بی غرض و دقیق طبیعت است که بحر علم بار آن را باید به منزل برساند، نه نسیم هنر.

نویسنده ریالیست قهرمان داستان خود را از میان مردم و از دور و پیش محیط خود بر می گزیند و پشت اشخاص عجیب و غریب مثل داستان یوسکی {داستایوفسکی}، نمی گردد. بلکه برای نویسنده ریالیست چون تولستوی هر پدیده اجتماعی و طبیعی موضوع قرار گرفته و بطور عادی بیان می شود. در نوشته های ریالیستی وحدت مصنوعی وجود ندارد، چیز های تصادفی دیده نمی شود.

اما امروز ریالیزم به مرحله تکاملی دیگری رسیده، چنانچه مولف «ریالیزم و ضد ریالیزم» می گوید:

«مقصود از ریالیزم در نظر نویسندگان معاصر شرح تجربه ای شخصی نویسنده است از زندگی، نه وصف مشاهدات او؛ گرچه نویسنده عناصر

کارش را از واقعیت خارجی می گیرد، ولی نه از آن رو است که خود چیزی برای گفتن ندارد، نویسنده ابتکار عمل را به دست امور واقع می سپارد، زیرا زبان واقعیت از زبان خودش گویا تر و رسا تر است، وصف بی طرفانه واقعیت، حقیقت اساسی و مهمی را آشکار می کند:

حقیقتی که نویسنده کشف کرده و در آن زیسته است».

ریالیزم متکامل قرن بیست که به اثر کامیابی جهان بینی های اجتماعی نوین با گورکی بصورت اساسی پی ریزی شده و سرمشق عالی مانند «مادر» دارد، فرزندان چون «عشق زندگی» و «پاشنه آهنین» جک لندن، «سرنوشت یک انسان» و «دن آرام» شولوخوف، «عصیان» و «آزادی» رومن رولان. . . بوجود آورده و فامیل انسان دوست و اجتماع پسندی در «برج عاج هنر» تشکیل کرده که آنها نه تنها چون کارکنان «رادیو» آه و فریاد طبقه زیرین اجتماع را که در بردن تخت تمدن زیر گرفته شده اند، به گوش هوش داران می رسانند، بلکه چون کارگردانان «تلویزیون» فجایع ستمگران طبقات ممتاز و صدر نشینان طفیلی اجتماع را بی رحمانه افشا کرده، در نظرگاه بینایان نمایش می دهند.

آثار این مکتب اجتماعی و انسانی برای ساعت تیری و روزگذرانی خسته شدگان و پیران نیست، بلکه کتب درسی جوانان و رهنمای زندگی مردم است؛ این است که هنر دوباره به مردم بازگشته و از ضروریات حیاتی آنها شده است. این مکتب جوان و ناخوشایند طبقات عالی (!) و ثقافت پسندان (!) مرتجع و محافظه کار را «هایریک هارتلی» این طور تعریف می کند:

ریالیزم اجتماعی بر این اصل مبتنی است که «کار» قدرتی خلاق دارد و هنر به منزله بسط و انعکاس خلاقیت «کار» است. این هر دو بطور مستقیم

یا غیرمستقیم مناسبات متغیر اجتماعی را منعکس می کند و در آن موثر می افتد».

بین گورکی پیشوای این مدرسه یک مسئله مهم علمی سوسیولوژی یعنی تضاد های شهر و ده را چطور ادیبانه و هنرمندانه بیان می کند: «من اندوهگین بودم و احساس تنهایی و غربت در میان این مردم قلب مرا به شدت می فشرد. . . من نظایر این افراد را دیده بودم و کمی آنها را می شناختم؛ من می دانستم که تقریباً یک بیک آنها از رهگذر یک تحول روحی شکنجه آمیز و اجتناب ناپذیر گذشته اند؛ شهر ها با اسلوب خویش روی جوهر نرم و شکننده ای ارواح آنها که زاده و پرورش یافته ای آرامش روستا هاست، صدا ها چکش کوچک کوبیده و پاره ای از آنها را پهن و پاره ای را باریک کرده اند؛ وقتی که این مردم خاموش و بی صدا شروع به خواندن آواز روستا های خود می کردند و افسردگی خاموش و گیجی رنج آمیز ارواح خود را جامه ای کلمات و نوا ها می پوشاندند، عمل ستمگرانه و سنگدلانه ای شهر آشکار تر احساس می شد».

در آخر بعد از دانستن ماهیت ادب امروز باید بگویم که شکل آن شعر و چه و چه. . . نیست، بلکه عصر ما (قرن رومان و ناول) است، چنانچه ژرژ سمنون ادیب و نویسنده معاصر غرب گفته: «قرن بیستم را می توان عصر رومان نامید، اکنون اگر چه شهکار های رومان قبلاً بوجود آمده، ولی در قرن بیستم می توان ادعا کرد که رومان راه خود را پیدا کرده و بسوی شکل کلاسیک خود نزدیک می شود».

از رومان روسی تا رومان امریکایی. . . جنبش عظیم و پر قدرت و مشابه ناشناخته احساس می شود. . . تخمیری که بی شک شرابی مرد افکن بوجود خواهد آورد و این شراب این حباب لرزان. . . این طلب حق حسیات و

اداره زندگی یک جنین ناپیدا همان «رومان» است، اگر بهتر بخواهید نطفه عصر رمان است که بسته می شود».

آقای عظیمی! این است آن راهی که من می توانم به شما نشان دهم؛ یعنی جاده ای دور و دراز «رومان» که اگر چه وسیع و ناپیدا انجام است و همه «جنگ و صلح» و «رستاخیز» «برادران کارامازوف» و «پدران و پسران» بر بالای آن شده و «بی نوایان» و «آزردگان» بسیار دارد، اما باز هم یک «کمیدی انسانی» است که به دنیای ما منتهی می شود، در مقابل «کمیدی الهی» که به آسمان رفته است. «چمدان» را که در آن «هنر داستان نویسی» را گذاشته ام، چون توشه ای راه برایت تقدیم می کنم؛ اما خودت «سگ ولگرد» را به خاطر «سپید دندان» همراه گرفته، با «پاشنه های آهنین» و با «عشق زندگی» پی «آزادی» به آرزوی دیدار «مادر» هنر روان شو؛ این است «سرنوشت یک انسان».

«فرزندانی که در راه عقل و حقیقت راه می روند، به همه چیز مهر می ورزند، آسمانی دیگر می آفرینند، آتش فساد ناپذیری دارند که از روح و از اعماق قلب سرچشمه می گیرد و بدین ترتیب است که در عشق پر شور فرزندان برای همه دنیا، زندگانی نوینی به ما داده می شود؛ چه کسی قادر است که این عشق را خاموش کند؟ چه کسی؟ آیا نیروی بالا تر از این وجود دارد؟

زمین است که آن را بوجود آورده و سراسر زندگانی خواهان پیروزی آن است، سراسر زندگانی»!

به آرزوی نویسندگی شما؛
م. طاهر بدخشی

مرور کوتاه کارنامه جنرالی که شاهد مهم‌ترین حوادث افغانستان معاصر بود

عباس اسدیان ۲۳ حوت ۱۳۹۹

نبی عظیمی، از شخصیت‌های نظامی و تأثیرگذار تاریخ معاصر افغانستان بود. عظیمی که به لحاظ فکری به مکتب مارکسیسم گرایش داشت، در تغییرات عمده و تأثیرگذار کشور نقش عمده و به‌سزا ایفا کرد. او نویسنده کتاب مهم «سیاست و اردو» است. در حوزه کتابت در افغانستان، این کتاب به نوبه خود یگانه است، زیرا اولین کتابی است که نقش ارتش را در سیاست افغانستان به بررسی می‌گیرد. در کنار این، عظیمی نویسنده رمان‌های «سایه‌های هول» و «واهمه‌های زمینی» نیز است. از این‌رو، در کنار این‌که او یک چهره نظامی-سیاسی است یک چهره فرهنگی هم می‌باشد.

نبی عظیمی در تعیین‌کننده‌ترین اتفاقات چند دهه اخیر نقش داشته است. از جمله در نبرد مشهور جلال‌آباد که میان مجاهدین و کمونیست‌ها درگرفته بود. نبی عظیمی و چند شخصیت تأثیرگذار دیگر این نبرد را به نفع حکومت کابل به پایان رساند... البته در این میان بعضی اتهامات، از جمله «سازش‌کاری» با هر جبهه، بر شخصیت نبی عظیمی وارد است، خصوصاً در قضیه ممنوع‌الخروج کردن داکتر نجیب و اعدام‌شدن آن به واسطه طالبان (در صورتی که نبی عظیمی برای به قدرت رسیدن نجیب نیز نقش مؤثر داشته است). اما حسین فخری (نویسنده و پژوهشگر) در این مورد می‌گوید «جنرال عظیمی سازش‌کار نبود، بلکه با در نظر داشت پالیسی‌ها و منافع عموم تغییر جهت می‌داد. منافع شخصی برایش بسیار کم مطرح بود.

موضوع‌گیری‌اش با نجیب با در نظر داشت این بود که کشتار و جنگ در کابل صورت نگیرد. یعنی به‌نحوی که نه مردم و نه اردو متضرر شوند. «عظیمی در سال‌های آخر عمرش بیشتر به کارهای فرهنگی می‌پرداخت و سردبیر نشریه آنلاین «در گستره زندگی» بود. نبی عظیمی، چند روز قبل در تاشکند درگذشت. به همین بهانه کارنامه او را به‌صورت اجمالی به بررسی می‌گیریم.

«اردو و سیاست»

در تاریخ معاصر افغانستان، به‌جای بازی‌های سیاسی و تأثیرگذاری اندیشه‌ها، اردو (ارتش) نقش تعیین‌کننده برای به قدرت رسیدن افراد و جناح‌ها داشته است. این موضوع به نوبه خود می‌تواند برای شناخت بهتر از جامعه افغانستان کمک کند. زیرا به این پرسش پاسخ می‌دهد که چرا در عصر حاضر که نقش تعیین‌کننده را اندیشه و علم دارد، در افغانستان «زور بازو» و «تفنگ» همه‌چیز را تعیین می‌کند. عظیمی در این مورد اشاره می‌کند «تاریخ افغانستان که از سپیده‌دم تمدن جهانی آغاز می‌شود با تاریخ تشکل و پیدایش لشکرها، افواج و اردوهای که یکی بعد از دیگری زاده می‌شدند و در امر دفاع از مردم، آزادی و حرکت بودند، می‌رزمیدند ارتباط پیوسته و عمیقی داشته است که نمی‌توان یکی را از دیگری مجزا دانست» (اردو و سیاست، ص ۲۲). اما همان‌طور که پیداست برای حصول شناخت بهتر از این موضوع نیاز است تا ابتدا در مورد ارتش افغانستان معلومات کسب کنیم که قطعاً بهترین کتاب در این مورد کتاب «اردو و سیاست» می‌باشد. این کتاب با نگاه اجمالی اردوی افغانستان را «در مسیر تاریخ»، و با نگاه فشرده به سه دهه اخیر، مورد ارزیابی قرار داده است. «هدف من در این کتاب، دادن تصویری مختصر برای خواننده گرامی که مشتاق دانستن نقش و رول اردوی افغانستان در حوادث گوناگون، کودتاهای پی‌درپی و تغییرات شگرف سیاسی در سال‌های اخیر

می‌باشد. زیرا که خود افسر بوده‌ام و شاهد زنده‌ی وقایع و حوادث گوناگون» (ص ۲۷).

کتاب «اردو و سیاست» در نزدیک به ۷۰۰ صفحه نقش ارتش را در تحولات سیاسی افغانستان به بررسی گرفته است.

کتاب «اردو و سیاست» یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها در حوزه سیاست و بحث‌های نظامی در افغانستان است. اما باید توجه داشت که این کتاب را باید از دو منظر به خوانش گرفت؛ یک، به دلیل نداشتن متن مکتوب و جدی در حوزه ارتش این کتاب باید به لحاظ اطلاعاتی مورد خوانش قرار بگیرد. دوم، به دلیل حضور بعضی پیش‌داوری‌ها باید این کتاب مورد خوانش انتقادی قرار بگیرد. حسین فخری (که کتاب اردو و سیاست را ویرایش کرده است) در گفت‌وگو با روزنامه اطلاعات روز در این مورد می‌گوید کتاب «اردو و سیاست» را می‌توان از چند لحاظ مورد خوانش قرار داد. «همان‌طور که توقع می‌رود کتاب اردو و سیاست از تاریخچه نظامی اردوی افغانستان معلومات دسته اول دارد. زیرا جنرال نبی عظیمی یک شخصیت برجسته و بسیار تأثیرگذار در اردوی افغانستان بوده و نیز اکثر ماجراها را از نزدیک دیده است؛ مطالب و اسنادی دارد که در جریان کار خود شاهد آن بوده است. بسیار چیزها را یا انجام داده، یا دیده یا شنیده. بنابراین این کتاب در حوزه اردوی افغانستان بهترین معلومات را در اختیار ما قرار می‌دهد. «آقای فخری به‌عنوان کسی که شناخت نزدیک از نبی عظیمی دارد درباره محتوای کتاب می‌گوید که «تحلیل‌هایش خویش‌دارانه است، یعنی بیشتر خودش را توجیه کرده است. در این کتاب تلاش شده است نویسنده و جناح‌های که نویسنده به آن متعلق بوده تبرئه شود و اشتباهات و خطاهایی را که احیاناً صورت گرفته، توجیه کند.» و به تعقیب این‌ها علاوه می‌کند که «نثر و زبان بسیار ساده و

سلیس» این کتاب باعث شد بعد از انتشار کتاب جنرال عظیمی به عنوان یک شخصیت فرهنگی برجسته و بااستعداد نیز به جامعه معرفی شود.

در کل، کتاب «اردو و سیاست» کتاب تاریخی است. اما گذشته از حسنات و جنبه‌های مثبت این کتاب نقضش در این است که تحلیل‌ها و بررسی‌های که در این کتاب صورت گرفته جانب‌دارانه است و این امر به ارزش کتاب به عنوان یک سند معتبر و متن تاریخی آسیب می‌رساند. زیرا در فلسفه تاریخ می‌خوانیم اصولاً یک تاریخ‌نگار - در این جا فرض ما این بوده است که جنرال نبی عظیمی را به عنوان یک تاریخ‌نگار، حداقل در بخش نظامی، در نظر بگیریم - به هیچ وجه نباید وقایع و رویدادها را برحسب پیش فرض‌های ذهنی خودش روایت کند. یک متن تاریخی با ارزش و قابل اعتنا متنی است که عاری از پیش داوری‌های نویسنده باشد، اما ردپای پیش فرض‌های ذهنی جنرال نبی عظیمی در این کتاب دقیقاً خلاف همان چیزی است که نظریه پردازان تاریخ‌نگاری به آن اتکا می‌کنند. البته یک نکته را باید در نظر گرفت و آن هم این که ما توقع نداریم نبی عظیمی باید یک تاریخ‌نگار حرفه‌ای می‌بود و کتاب «اردو و سیاست» بهترین متن در حوزه تاریخ اما به عنوان مخاطبان این اثر و از آن جایی که این کارها به سرنوشت جمعی ربط دارد، می‌توانیم توقع داشته باشیم که متن‌های از این دست باید عاری از پیش داوری‌ها باشد.

پیوند فرهنگ و سیاست

همان‌طور که تذکرش رفت نبی عظیمی از محدود چهره‌های سیاسی و تأثیرگذار کشور است که در حوزه فرهنگ و ادبیات هم کارهای قابل توجه دارد. عظیمی در ابتدا یک چهره فرهنگی بود، و البته در کنار آن از اوضاع و احوال سیاسی هم غافل نبود. همین امر، و توانایی‌های که از خودش به نمایش گذاشته بود، باعث شد شخصیت‌های سیاسی به او اعتماد کنند و

از او بخواهند که در جناح‌های‌شان بپیوندند. حبیب حمیدزاده (ژورنالیست و نویسنده) می‌گوید «زیرکی و هشیاری و ظرفیت او سبب شده بود که در کودتای داوود و خلقی‌ها از او خواستار کمک شوند و او کارهای در حد خودش در آن زمان انجام داد. « و بعد علاوه می‌کند «مارکسیست شدنش هم ذوقی بلهوسانه نبوده است. او از راه مطالعه و پژوهش به این مکتب رسیده بود و به آن باور پیدا کرده بود. »

مکتب مارکسیسم، که اگرچند فعلا از آن به‌عنوان یک مکتب شکست‌خورده و ایدئولوژی‌ای که باعث جنایات فراوان در قرن بیستم شد نام برده می‌شود، اما برای حقوق «فروودستان» مبارزه می‌کند. این مکتب از آن چیزی حرف می‌زند که اتفاقا در افغانستان به شدت ملموس است و معضلی برای همه: فقر. البته در کنار این‌ها، آن میزانی بی‌شمار آدم‌های را نیز در نظر بگیرید که از آن به نام «کارگر» یاد می‌شوند و برای پیدا کردن «نان» مشقت‌های فراوان را متقبل می‌شوند. نبی عظیمی، با توجه به این واقعیت‌ها به مکتب مارکسیسم می‌گراید و آن را به‌عنوان روزنه‌ای برای دفاع از حقوق طبقه «کارگر» و کاهش «فقر» می‌بیند. او می‌نویسد «آشفستگی‌های سرنوشت من، با بحرانی‌ترین اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی همراه و همزمان بود، سرزمینی که بر اثر حق تولد، شادمانی‌ها، خوشی‌ها و بهترین چیزها را به من داده بود و در آن نمک قدرت و شور غرور را چشیده بودم دیگر از دست رفته بود...» (ص ۶۳۷). عظیمی تلاش می‌کند با درک واقعیت‌های جامعه پیوند معنادار میان سیاست و فرهنگ برقرار کند و به آن‌هایی که صرفا یا به سیاست متوسل شده‌اند یا صرفا فرهنگ را راه‌حل می‌دانند، تذکر بدهد راه سومی هم در این میان وجود دارد. این راه سوم، پیوند میان فرهنگ و سیاست و گذشتن از متن جامعه و لمس کردن درد طبقه فرودست است.

عارف عرفان

باران اشک در سوگ جنرال نبی عظیمی

رفقا، دوستان و سروران عزیز!

امروز آسمان افغانستان هوای تیره و تار رادربر گرفته است. فرزند راستین، شجاع و سلحشور میهن، ارتشمرد بزرگ، فاتح معرکه‌های نبرد و قلم سالار بی‌بدیل کشور سترجنرال محمدنبی عظیمی این مدافع جسور وطن، باسپری نمودن هشتاد سال بهار پربار عمرش، لاجرم در پی یک سگته مغزی، با کاروان رفتگان همسفر گردید و جایودانه شد. با این حادثه استخوان سوز درین لحظات درد الود برقلمرو خانواده سیاسی ما غمی به پهنای کوه بزرگ خیمه زده است.

جنرال عظیمی شخصیت فرهیخته، ارتشمرد کارآگاه و پراگماتیک و نظریه پرداز پرنیوغ نظامی، سیاست‌گر مدبر و قلم پرداز کم‌نظیر حوزه‌های فرهنگ، تاریخ، ادبیات و سیاست افغانستان بود. او در سکوی عضویت کمیته مرکزی ح د خ، معاونیت وزارت دفاع و فرمانده گارنزیون کابل نقش آفریده است.

انگار که جمهوری دموکراتیک افغانستان در زیر حملات مرگبار دشمنان افغانستان نفس می‌کشید، او پیوسته به حیث آتش نشان سیاسی با قامت افراشته در گرمایش آتش جنگ حضور می‌یابید، اتمسفیر رزمی می‌آفرید و باهماهنگی و انسجام رزم‌آوران شجاع، پرچم ظفر و پیروزی را در میادین نبرد مدام به اهتزاز می‌کشید.

نقش این سپهسالار دلیر و قهرمان در نبرد پرشکوه و پرجلال جلال آباد به مثابه بزرگترین کارنامه‌های پرافتخار رزمی برای دفاع از میهن برای همیشه

بر تارک تاریخ پرافتخار افغانستان چون ستارهٔ تابناک درخشش خواهد داشت.

جنرال عظیمی، انقلابی پرشور همه فصل‌های سیاسی تاریخ افغانستان، رادمرد فرازها و فرودها بود و در اوج شکست، درفش امید و پیروزی را مدام به اهتزاز می‌کشید، شکست برای او تداعی کننده پایان تاریخ نبود و او همیشه برای فتح قله‌های پیروزی با اراده و عزم آهنین به پیش می‌رفت.

جنرال عظیمی نه تنها تراوشگر نبوغ نظامی و برتابنده شجاعت و دلاوری در میدان رزم بود، بل با قلم جادویی اش و نوشت کتاب «اردو و سیاست» رومان‌ها، داستان‌ها، و هزاران مقاله در عرصه‌های مختلف شاهکار آفرید.

جنرال عظیمی بذرافشان اندیشه‌های چپ و دادگرانه در مرغزار افغانستان بود. قلم اش سخنگوی درد تهیدستان و بینوایان افغانستان بود. انسان باورمند به اندیشه‌های دموکراسی، عدالت و دادخواهی در کشور بود و کماکان در همین خط بدون تزلزل و با ایمان راسخ به پیش می‌رفت.

سال‌های بعد از فروپاشی حاکمیت، در هر دو خط "چپ" و "راست" یاوه سرایان، با هذیان‌گویی‌های تب‌آلود همسفر باد شدند، بر ارزش‌های بزرگ مکتب سیاسی مان، بر میراث‌های سترگ معنوی ما تاختند، اما هربار جنرال عظیمی بزرگ، قلم از نیام کشید و با منطق رسا به مصاف کژاندیشان شتافت و برلاطایلات شان خط بطلان کشید.

او در قفس فراخ هجرت، ضرب آهنگ تحولات سیاسی افغانستان را حس می‌کرد و همگام با تاریخ از رخدادها، رویه پردازی نموده و با تصویر بخشی حوادث، نقش یک رزم‌آور رسالت‌مند را برای سمت‌دهی جامعه افغانستان و مهار سازی بحران‌ات فزاینده کشور ایفا می‌نمود. جنرال عظیمی

می‌پنداشت که دیگر نباید عقربه زمان به گذشته بسته گردد، او با داشتن یک قطب نمای معاصر کماکان به پیش می‌رفت.

او شخصیت مهذب، انسان مدار و والاترین تجلی یک پیکارجوی متعهد و با پیمان مکتب سیاسی خود، انسان پاکباز و متقی بی‌مثال جامعه افغانستان بود.

جنرال عظیمی از معدودترین شخصیت‌های بزرگ تاریخ افغانستان است، که در برابر تاریخ هیچ بدهی ندارد. او تا آخرین نفس‌ها، با جان و دل و با کمال ایثار، شجاعت، وقف و فداکاری، آخرین دین اش را برای میهن ستم دیده، مردم بلادیده و خلق زحمتکش افغانستان و بینوایان این بلاد با سرافراشته و گردن بلند انجام داد و الگو آفرید. او بلاوقفه موتوررسانشی حوادث و رخدادها بود.

او برفت، اما در عقب خود یک جامعه تاریک، ملت رنجور و میهن طوفان زده را به جا گذاشت. فقدان اش درد بزرگتری برپیکر زخم آلود این جامعه تحمیل کرد.

بگذار برای خانواده رفقا، دوستان و همه همسفران مکتب سیاسی اش ابراز تسلیت نمایم.

روح جنرال عظیمی شاد و خاطرش در برگه های تاریخ افغانستان و در گوشه های قلب ما جاویدان باد.

با حرمت

عارف عرفان

لندن، مارچ ۲۰۲۱

حسین فخری

جنرال نبی عظیمی فرمانده بزرگ و مشهور و نویسنده کتاب ارزشمند اردو و سیاست پس از بیماری مهلک خونریزی مغزی دور از یار و دیار و خانواده به عالم باقی شتافت.

زندگی و رشادت و درایت نظامی جنرال نبی عظیمی در کتاب اردو و سیاست بازتاب وسیع و روشنی دارد. اماچهره ادبی او در دهه هفتاد و هشتاد ناگهان درخشیدن گرفت و نخبه گان جامعه ادبی را با نگارش رمان های قطور سایه های هول و واهمه های زمینی به خود جلب کرد و معاندان جرارش هم که همواره در قبال قدرت نویسندگی شان سمپاشی داشتند یکباره لب فروبستند و دریافتند که گل خشک به دیوار نمی چسپد.

نبی عظیمی با ساختار محکم آثار ونثر روان و صمیمانه و لحن جذاب و ماهرانه توصیفش که تنها معیار سنجش هنرمند واقعی است، آثار عالی و ماندگاری آفرید و نام خودرا در تاریخ ادبیات داستانی با خط زرینی ثبت کرد.

من وفات نابهنگام دوست دیرین و گرمی خویش جنرال نبی عظیمی را خدمت اسد جان عظیمی و سایر برادران شان، امید جان عظیمی پسر، آرزو جان دختر، صهبا جان عظیمی عروس و فرزند جان نواسه و سایر بستگان شان از صمیم قلب تسلیت عرض نموده و برای همه شان صبر جمیل آرزو نموده، خاطرات شان را گرمی می دارم.

حضرت ظریفی

به احترام نبی عظیمی

خوش بخواب هنوز وقت است. . .
با اشک پیام دل به این یار بگو
با دوست سخن زبان گفتار بگو
رفتی و چه زود ترک کردی ما را
با عرض و درود نیک کردار بگو
هرگز نیروی زخاطرم در همه عمر
از فهم و فراست به هزار بار بگو
من چون تویی را کجا توانم دیدن
از عشق بگو به نیک کردار بگو
از خواب همیشه کی تو بر میخیزی
من منتظرم ز خواب و بیدار. . . بگو
آرام بخواب خواب خوشت راحت توست
بیدار مشو دگر زهر بار بگو. . .
جمعه مورخ ۲۰۲۱ / ۴ / ۹

انجیلا پگاهی

قسم به واژه که ورد زبان هر قلم است

و روشنی که تراود ز هر برگ کتاب. . .

الا ستاره ی دانایی!

ترا خموشی نمی زبید!

ترا خموشی نمی زبید!

عزیز آرینفر

سخنی در باره مرگ نا به هنگام سپهدار فرهنگ‌مند!

سپهسالار نبی عظیمی را از ۱۹۸۷ بدین سو می شناختم. جدا از گرایش های سیاسی و کارنامه رزمی، نویسنده و فرهنگی برجسته پی بود. درست همین وجه اش ما را به هم پیوند می داد. در آشنایی با او، کاری به گذشته سیاسی، باوری و نظامی اش نداشتم. چیزی که ما را با هم پیوند می داد، روشن سازی گوشه های تاریک تاریخ نوین کشور بود. او در سه دهه بسیار سرنوشت ساز تاریخ کشور در کانون تحولات دراماتیک بود و این گونه ناظر، شاهد و در برخی از برهه ها بازیگر رویدادها و نوعی تاریخ زنده به شمار می رفت.

نمی خواهم در این جا به کارنامه سیاسی و رزمی او بپردازم. این که نقش او در کودتای داوود خان و تحول هفت ثور چگونه بود، در این نبشته نمی گنجد. این ارزیابی و داوری را می گذاریم به تاریخ.

با این هم نقش او در دو رویداد شکست کودتای تنی و واگذاری قدرت به مجاهدان جدا از پیامدهای مثبت یا منفی آن بسیار برجسته است. در هر دو رویداد، او مهره کلیدی بود.

با سپهدار عظیمی در مسکو آشنا شدم. او در آن هنگام در آکادمی علوم نظامی دوره ارکان حربی یا دکتری نظامی را می گذراند. دیدار نخست ما در خانه دوست مشترک ما، داکتر علی کریمی صورت گرفت.

طی این دیدار، دریافتم که او نه تنها رزم آرا، بل نیز آدم فرهیخته، با مطالعه، نویسنده و فرهنگی هم است. در نگاه نخست بسیار آرام، با تهذیب، خوش برخورد و خوش سخن می نمود.

سخنانش بیشتر پیرامون این می چرخید که من یک سپاهی هستم. تصامیم سیاسی را رهبران سیاسی می گیرند و ما فرمانبردار هستیم. با این هم از وضعیت حاکم بر حزب و کشور ناخشنود بود و چنین احساس می شد که از داکتر نجیب دل خوشی ندارد. به ویژه این که رفتارهای جنرال شهنواز تنی، رییس ستاد ارتش را، آشکارا نقد می کرد. ظاهرا به دلیل اختلافات با تنی، او را در کرسی معاون اول وزارت دفاع برای گرفتن رتبه ارکان حربی به مسکو فرستاده بودند.

ارزیابی های او از اوضاع عینی بود. پیوسته از خطر افتادن بخش هایی از کشور به دست نیروهای وابسته به پاکستان در صورت بازگشت سپاهیان شوروی سخن می گفت. در عین حال نوعی اعتماد به نفس داشت و تاکید می کرد که نیروهای مسلح کشور، در صورت سوق و اداره و فرماندهی درست، توان ایستادگی در برابر توطیه های دشمنان را دارند. برایش گفتم که حزبی نیستم و منتقد سیاست های دولت و حتا شوروی هستم. آن گاه به نقد سیاست های دولت در آن برهه پرداختم.

واکنش او به سخنانم بسیار آرام و طبیعی بود. گویی به نوعی پلورالیسم اندیشه ها باورمند بود. جر و بحث و کنکاش آرام را دوست داشت و دگر اندیشی را می پذیرفت.

دومین دیدار ما سال ها بعد، در همین در مسکو در یک هوای دیگر بود. شاید سال ۱۹۹۳ سال ۱۹۹۴.

دولت داکتر نجیب برافتاده بود و او آواره و بی سرنوشت بود. این دیدار هر چند کوتاه اما بس پر بار بود. حالا زیاد به یادم نمانده است، گویی به ذهول حافظه گرفتار شده باشم. چنین می پندارم که راهی فرودگاه دومادیدوای مسکو بود رهسپار تاشکنت. از بد حادثه ناگزیر بود برود.

به او گفتم که می‌خواهم شماری کتاب‌های جنرال‌های روسی را در باره جنگ افغانستان ترجمه کنم. بسیار خوش شد.

کوتاه از سپردن قدرت به دولت مجاهدان یاد کرد. گفت مسعود آدم دور اندیش است. اما سخت تنها است. پیرامونش را اخوانیان اگر نه وابسته، دست کم زیر تاثیر پاکستان و اعراب گرفته اند و نمی‌گذارند آزادانه کار کند. به نوعی آزادی عمل او را سلب کرده اند. شیرازه امور کشور شاریده و از این رو، عملاً نمی‌شود با دولت کار کرد. در تیم جنبش هم فرماندهان خودسر و زورگو بسیار اند و با آن‌ها هم نمی‌شود کار کرد. من با دسپلین آهنین نظامی و انضباط خشن سریازی خو کرده ام. برای مثال، هر روز وقت می‌خیزم و ریشم را می‌تراشم و بوت‌هایم را رنگ می‌کنم، دریشی افسری می‌پوشم و به وظایف سریازیم می‌پردازم.

اما وقتی در محیط نظامی می‌بینم که اصلاً مقررات رعایت نمی‌شود، سلسله مراتب بر هم خورده و بی‌انضباطی و بی‌نظمی بیداد می‌کند، به چشم سر می‌بینم که ارتش و کشور به سودی نابودی پیش می‌رود، چگونه می‌توان با این‌ها کار کرد؟

در یک سخن، او را سخت نومید و سرخورده و نگران از آینده یافتم. به هر رو، مدتی گذشت و از او هیچ خبری نداشتم. تا این که کتاب اردو و سیاست به دستم افتاد. این کتاب را بنگاه انتشارات میوند در پیشاور چاپ کرده بود. همان سال‌های نیمه دوم دهه نود بود.

سپس دانستم که با خانواده به هالند پناهگزين شده است. با دشواری آدرسش را پیدا کردم و نامه پی‌برایش نوشتم. در پیوست آن در حدود بیست و اندی صفحه ملاحظات و پیشنهادهای خود را در باره کتابش افزودم.

دو هفته بعد، روزی تیلیفون زد و بسیار سپاسگزاری کرد. با ملاحظات و پیشنهادهایم کاملاً موافق بود. قول داد تا در چاپ آینده آن‌ها را در نظر بگیرد و چنین هم کرد. پس از چند ماه بار دیگر تیلیفون زد و گفت که چاپ دوم کتاب برآمده است و همه پیشنهادهای شما ملحوظ شده است. و افزود، حالا تنها یک جلد نذم است. اما به محض رسیدن چند جلد از پیشاور، یکی را برای شما می‌فرستم.

پسان‌ها چند کتاب و کتابواره دیگر خود را هم برایم فرستاد. از جمله سایه‌های هول را که دو جلد فرستاده بود یکی را برای استاد ناظمی.

آخرین تماس تیلیفونی ما به سال ۲۰۰۳ بود. برایش زنگ زدم. بسیار نا آرام بود و شکواییه داشت که بسیار دل‌تنگ میهن شده و دیگر تمایلی به بودن در دیار بیگانه ندارد. می‌خواهد در نخستین فرصت ممکن دوباره به کابل برگردد.

خوب، سرنوشت به گونه‌ی رقم خورد که من سال ۲۰۰۳ کابل رفتم و تا پایان ۲۰۰۸ در وزارت خارجه کار کردم.

در بازگشت دانستم که او برای همیشه اروپا را ترک گفته و کابل رفته است.

امروز پیک دردناک درگذشت او را در تاشکنت دریافتیم. سخت اندوهگین شدم. درگذشت او برای کشور یک ضایعه است. چون از فرهنگیان بنام کشور بود. یکی از انگشت شمار سپاهیان فرهنگی بود در قطار سید عثمان اندیشه، نورالله تالقانی و . . . چند سپاهی انگشت شماری که در دستی قلم و در دست دیگر شمشیر داشتند. روانش شاد و یادش انوشه باد.

رویا افسون

در چشمانم اشک حلقه زد

و قلبم در قفسه ی سینه ام گریست

من این انسان والا اندیشه را استاد خود خطاب میکردم

او مشوق من در نگارش متن ها و سرود هایم بود

انسان دارای افکار زیبا و شفاف اندیش

نهایت اندوهگینم از این. مرگ نابهنگام

دست تلخ مرگ چقدر بیرحم است

روانش شاد باد!

شهاب الدین سرمند

مرگ هرگز سبب آن نخواهد گردید که نامش را از خاطره ها، شهادت بیان و قلم فرسایی آشکارا نویسی وی را به فراموشی بسپارد.

او اولین بار با چاپ و تحریر کتاب اردو و سیاست حضور قوی نویسایی خود را به خواننده گان زبان فارسی ارائه نمود.

بلی رفیق نبی عظیمی انسانی دارای سجایای عالی سیاسی، وطن پرستی و مردم دوستی بوده در طول دوره مهاجرت عمر خود را وقف مبارزه برای روشنگری و مبارزه بر ضد ارتجاع و استبداد حاکم در جامعه نمود.

خبر درگذشت نا بهنگام رفیق نبی عظیمی برای من شوک و تائرانگیز و غیر قابل باور بود اما متأسفانه که اخبار در مورد بیشتر نشر شد و درد نبود یک رفیق با وقار و بارمان ما را در سرا پا وجودم بیشتر ساخت.

من درگذشت نا بهنگام رفیق نبی عظیمی این شخصیت عالی نظامی جغرافیای ما افغانستان و نویسنده والا مقام آن جغرافیا را به خانواده محترم شان، برادران ایشان و رفقای عزیز تسلیت گفته شکیبایی آرزو میدارم.

روان رفیق نبی عظیمی را شاد و یادش را گرامی میدارم.

ادریس اریب

نبی عظیمی یک نظامی نخبه و یک جنگاور دلیر، مدبر و متخصصی بود که در میدان های نبرد با سنجس درست درک عالی از وضعیت می توانست از سخت ترین شرایط محاربه پیروز مندانه سریدر کند.

جنگ جلال آباد یکی از نمونه های بارزان است که بمثابه بزرگترین کارنامه های وی محسوب می گردد.

در این جنگ خانمانسوز و مهینی علیه دشمنی که در حمایت مستقیم فرقه های ۱۱ و ۱۸ پاکستان بود و شدید ترین حملات خویش را انجام داد ولی در اثر تدبیر و سازماندهی موفقانه سپهسالار عظیمی که نقش برجسته دران ایفا کرد به پیروزی نایل آمد.

باید در تاریخ کشور بحیث یک جنگ میهنی ثبت و همه ساله از ان تجلیل بعمل آید.

او نه تنها یک جنگاور دلیر و بی باک بود بلکه نویسنده توانا و مستعد بود که کتاب اردو و سیاست را بحیث یک اثر ماندگار و بیان کنند ه تاریخ مستند و مبسوط کشور جهت تحقیق و پژوهش نسل های بعدی به میراث گذاشت.

وی بعد از سالیان خدمت در اردو کشور و نقش در رویداد های بزرگ سیاسی ترک وطن نمود و در غربت داعیه اجل را لبیک گفت. و پیکر بی جانش به کشور وارد شده با تشریفات خاصی نظامی به خانه ابدی اش انتقال یافت.

روانش شاد یاد و خاطراتش ماندگار باد

محترم صمد کارمند

جنرال نبی عظیمی یکی از نظامیان موفق و مطرح بیش از نیم قرن اخیر، نویسنده کتاب اردو و سیاست، عضو فعال حزب دموکراتیک خلق، فعال سیاسی و ادبی و بالاخره شخصیتی که موافقان و مخالفان خود را داشت دگر در میان ما نیست و خاموشانه در جمع رفته گان پیوست.

به همه رفیقان، دوستداران، علاقمندان و خانواده سترجنرال محمدنبی عظیمی تسلیت عرض نموده، یاد شان را گرامی می دارم.

صفیه حقوق حسابی

دریغ و افسوس، امروز وطن یکی از بهترین فرزندان خویش را از دست داد.

سترجنرال محمدنبی عظیمی به اثر خونریزی مغزی به عمر ۷۸ سالگی در شهر تاشکند در وازه تاریخ وطن را عبور کرد و به ابدیت پیوست.

نبود این انسان وطن دوست و انسان دوست ضایعه بزرگ برای وطن و وطنداران است.

رفیق عظیمی جای پای با افتخار رزم و مقاومت را در برابر دشمنان وطن، در تاریخ از خود به جا گذاشته است.

کارنامه های درخشان رزمی این جنرال شجاع و آگاه برای همیشه به یاد ها خواهد ماند.

جنرال عظیمی مرد قلم و اندیشه بود و آثار با اهمیت تاریخی از ایشان به جا مانده است.

رفیق جنرال روح ات شاد و خواب جاودانه ات آرام باد.

فرزندان صدیق وطن ترا به خاطر خواهند داشت.

میرویس کوهستانی

نقش مرحوم جنرال نبی عظیمی در جلوگیری از تلفات نیرو های قوای مسلح در جریان و بعد از سقوط حکومت داکتر نجیب الله:

جنرال نبی عظیمی یکی از افسران مدبر و تاثیرگذار در مورد سرنوشت نیرو های قوای مسلح افغانستان و اعضای حزب وطن در جریان تحولات سال ۱۳۷۱ بود.

بعد از مرگ جنرال نبی عظیمی نظرات مختلف در مورد این جنرال با استراتیژی و جسور نوشتند، این نظرات نشاندهنده چند پارچگی هواداران حزب وطن را از قبل نشان می‌دهد. حکومت به رهبری شهید داکتر نجیب الله در حال فروپاشی حتمی از چند ناحیه قرار داشت، یکی اینکه بزرگ‌ترین کشور تمویل کننده حکومت و حزب همراه امریکا و دیگر کشور های جهان به توافق رسیده بود که دیگر این حکومت را تمویل و کمک نمی‌کند، شدت جنگ ها و تلفات بیش از حد در همه ولایات و بخصوص در مشرقی، جنوب و حوزه غرب و دیگر اینکه این حزب در داخل خود دچار چند دستگی و چند پارچگی شده بود. در حزب وطن افسران وفادار وجود داشت که ایشان بخاطر دفاع از وطن و مردم می‌جنگیدند و حمایت از نظام را وظیفه خود می‌دانستند ولی هم زمان در داخل همین حزب و حکومت افرادی وجود داشت که تنها بخاطر بقای خود مبارزه می‌نمودند، دفاع از جلال آباد در مقابل قوای منظم پاکستان توسط نظامیان وفادار و برعکس خیانت و سقوط دادن ولایت خوست توسط شماری از افسران یکی از این نمونه های آشکار است. زمانیکه شهنواز تنی در یک کودتای مشترک با گلبدین حکمتیار توسط نظامیان وفادار به نظام شکست داده شد، اردو از آن به بعد در یک دسیسه کلان و دو دستگی قرار گرفت و همین دو دستگی

در پهلوی دیگر دسیسه ها باعث گردید که روند سقوط حکومت سریعتر گردد و پلان ملل متحد در مورد انتقال قدرت ناکام شود.

زمانیکه شماری از افسران با نفوذ از عدم اراده مبارزه و معامله گری های پنهانی یکتعداد آگاه گردیدند در فکر نجات دادن و زنده نگهداشتن نیرو های قوای مسلح شدند، که از آنجمله افسران ارشد یکی و پیشتاز همه شان جنرال مرحوم نبی عظیمی همراه لوی درستیز آنوقت جنرال آصف دلاور بود. اگر این دو جنرال همراه با یکتعداد جنرالان با ابتکار دیگر دست بکار نمی شدند و منتظر می نشستند، حزب اسلامی به رهبری انجینر گلبدین حکمتیار همراه با شهنواز تنی و دیگر احزاب و نظامیان پاکستان که آماده گرفتن انتقام بودند بدون کدام توافق و برنامه داخل کابل میشدند، تعداد زیادی از نظامیان و کارمندان حکومت را از بین میبردند. توافق این افسران با مجاهدین شمال کابل ولایت پروان به رهبری شهید احمدشاه مسعود و بعضی از احزاب میانه رو دیگر، پروسه انتقال قدرت را بشکل مسالمت آمیز زمینه سازی نمود و کابل بدون خونریزی و مقاومت نیرو های قوای مسلح فتح گردید. اینکه بعد مردم کابل شاهد جنگ ها و خونریزی های زیاد پس از سقوط حکومت توسط مجاهدین بودند و گردیدند، بر میگردد به یک بخش دیگری از سیاست و مخالفت های درون حزبی مجاهدین. چیزیکه از آن نمی شود انکار کرد، کشته نشدن افراد حکومتی توسط مجاهدین و بخشش و مورد عفو قرار گرفتن کارمندان دولتی با ابتکار و سیاست مدبرانه جنرال نبی عظیمی و تعدادی از جنرالان همفکر شان بود.

روح این جنرال باعزت شاد و جنت فردوس جایش باد.

محمدعیار کارگر

جنرال نبی عظیمی یکی از برجسته ترین نظامیان کارکشته و صادق به وطن که سالیان متمادی در راه دفاع از وطن و نوامیس ملی خدمات بزرگ و بی شایبه ای را انجام داد ، هم چنان شخصیت بی بدیل نویسنده ای قلم رسا و توانا بود. یکی از برجسته ترین کارکرد های بزرگ ایشان خنثی و ناکام ساختن تجاوز پاکستان به همکاری گلبدین حکمتیار به کشور بود که در ولایت ننگرهار فوج پاکستانی با حامیان مزدور شان حمله ور شدند ولی ناکام و شرمنده و روی سیاه به کشور خویش برگشتند. هم چنان خنثی سازی کودتای شهنواز تخی که با همکاری با پاکستان می خواستند جنایات بزرگی را بحق مردم افغانستان انجام دهند به پیروزی نرسیده. خوشبختانه از طرف همین نظامیان سرسپرده و دلیر به ناکامی انجامید. روح اش شاد باد.

فضل احمد

بادریغ و درد امروز مبارز نستوه، مرد اندیشه و قلم، و یگانه جنرال کار کشته و آکادمیک سابقه دار ارتش، سترجنرال عظیمی گرانمایه را از دست دادیم. سترجنرال عظیمی یک گوهر بی‌بدیل بود و مثل الماس می‌درخشید. ایشان گوهر گران‌بهایی که تقوا و پاکی، صداقت، و میهن‌دوستی و روشنگری در رگ و خونس جوی ویژه داشت. زنده یاد سترجنرال عظیمی تا آخرین لحظات حیاتش مانند گوهر ناب با نبشته‌های علمی، ادبی، و نظامی خود درخشید و ماهول خود را روشن ساخت و ارزش‌های ویژه خود را به نمایش گذاشت.

روح این ابر مرد فرهیخته شاد و جنت برین جاییش باد.

برای خانواده معزز شان تسلیت گفته، و برای شان صبر و شکیبای آرزو می‌کنم.

دکتر نظیفه توخی

رفیق عظیمی گرامی، نبود شما غم بزرگی است که ما را تاب تحمل آن نیست.

همیشه و همیشه، تا زنده هستیم در قلب ما جای خواهید داشت. و چهره تابناک و خستگی ناپذیرتان که تجسم و الگوی فداکاری، متانت و استواری است برای همیشه در صفحه قلب مان حک گردیده است.

رفیق! تو بگو غم از دست دادنت را چگونه برای مان تسلیت بگوئیم؟

کریم فروتن

به مناسبت مرگ نابهنگام جنرال محمد نبی عظیمی؛

خداوند بزرگ، زمانی که بزرگمرد ساختن کسی را در جامعه اراده فرماید، او را با کسوت انسانیت و اخلاق می‌آراید و جلوه گر می‌سازد. زیرا انسان وقتی که با سجایای اخلاقی در جولانگاهش ظاهر گردید؛ طرف توجه و تحسین همگان قرار می‌گیرد و روز تا روز به ارزش های انسانی و اجتماعی اش افزوده می‌شود و سرانجام صدرنشین دل ها و تکیه گاه اندیشه ها می‌گردد. جنرال نبی عظیمی بدون شك، به گواهی همگان در تاریخ معاصر افغانستان يك آدم آزاده، يك شخصیت، استثنائی نظامی و فرهنگی بود؛ همه ویژه گی های يك شخصیت بزرگ و بی نظیر در او جمع شده بودند.

او جنرالی بود پرهیزگار، از مال و متاع ننگین دنیا سوء استفاده در وقت قدرت نکرده بود؛ او سربازی بود فداکار؛ سرداری بود پارسا، سپهسالاری بود شجاع و سیاست مداری بود هوشیار؛ با همه مهربان بود؛ جوانمردی از خصلت های برجسته او بود؛ به آئین فتوت که مشرب آزادگان خراسان است، سخت پا بند و استوار بود و به طرز عیاران خاور زمین جوان مردی ها و دلیری می‌نمود؛ او از آوان جوانی استبداد و نفوذ عقب ماندگی اجتماعی و بی‌سوادی را توسط زمام داران بی‌کفایت در قریه و قصبه های افغانستان دیده بود؛ او با اعتماد به نفس، اطمینان به مردم و میهن اش داشت؛ قدرت دولتی او را هرگز مست نساخت؛ شهرت اش او را نفریفت؛ یگانه چیزی که در وی فزود تواضع بود. بقول نظامی گنجوی، از حوالی آذربایجان:

تواضع کند هوشمند گزین
نهد شاخ پُر میوه سر بر زمین

شکست های دشمنان اش در جنگ جلال آباد و خوست؛ خنثی نمودن کودتای تنی به اسرع وقت؛ در فرجام روابط بر ضوابط چری کرد؛ درست است که جنرال عظیمی جنرالان زمان را با استعداد خداوندی و تحصیلات عالی نظامی و تجربه در میدان های معرکه درس میداد؛ ولی همت والا و اراده خدشه ناپذیرش را خرد نکرد. در يك مقطع زمان با درك شرایط و اوضاع مملکت، تصمیم تاریخی گرفت و با در نظر داشت تعصبات قومی و بر تری طلبی هژمونی قومی؛ من و نسلهای بعدی خدمات جنرال نبی عظیمی، فرید مزدك، جنرال دلاور، جنرال بابہ جان، نجم الدین کاویانی و بقیه جنرالان و افسران دلیر را در برابر اعمال ای اس اس و برتری طلبی قومی فراموش نخواهیم کرد. روی همین ملحوظ، تا جهان است، یاد و خاطره اش را گرامی می داریم و فرزندان صدیق این مرز و بوم او را سپاس خواهند گفت. روحش شاد و یادش برای همیشه گرامی باد.

این نه همان ملتیتست که جوهر آریاست
وین نه همان کشوریست که سنگر آسیاست
دریای طوفان خروش به گردش دو اژدهاست
کوی فلک سای او کشیده سر بر سماست
حصار مصؤن از این به گیتی اندر کراست
قوم دلیرش به رزم بر سر دشمن بلاست

عبدالاحمد فیض

با درد و اندوه بی پایان، کشور عزیز امروز یکی از فرزندان جسور و مدافع بی باک خود را از دست داد، سترجنرال ارکانخرب محمد نبی عظیمی چشم از جهان بست. جناب عظیمی از مبارزان دلیر راه سعادت و خوشبختی انسان زحمتکش کشور، از پاسداران صدیق میهن و از فرهنگیان پرافتخاری است که نام نامی اش را تاریخ باشکوه رزم و پیکار وطن محبوب هرگز فراموش نخواهد کرد.

اینجانب خود را درین سوگ بزرگ با خانواده جلیل عظیمی صاحب، عزیزان و دوستان شریک دانسته و روح جناب سپه سالار عزیز را شاد می‌خواهم، خداوند مغفرت فرمایند.

کمال اعتمادی

به مناسبت درگذشت جنرال محمد نبی عظیمی:

دوسیه انسان ها در روز مرگ آنها بسته می‌شود. اما معلوم نیست، که هنوز هم حس تنفر و بغض بعضی ها نسبت به جنرال عظیمی بخاطر چیست؟ چرا اینها را که به نام دین خدا هنوز از فساد، چپاول و رذالت اکثریت رهبران جهادی و رهبرچه های جمعیتی، بر سر و کله يك دیگر می‌زنند بر سر عقل نیاورده است؟ جنرال نبی عظیمی سر انجام در کمال قناعت يك جنرال ورزیده همراه با نبوغ نظامی و کوله باری از تجربه و استعداد خارق العاده در شهر تاشکند اوزبیکستان که زمانی اجداد اش آنرا یکی از شهر های خراسان دیروز میخواندند، رستگار از جهان رفت. جنرال نبی عظیمی آنچه بنام مردم و میهن اش باور داشت، در زمان اقتدارش نه وزیر اکبرخان را بواسطه پول روس ها خرید و نه هم يك بسوه زمین را بنام خویش غصب کرد. ولی بسیاری از رهبران جهادی بشمول خانواده احمدشاه مسعود، برهان‌الدین ربانی، استاد سیاف و احمدشاه احمدزی بواسطه پول عرب ها نصف وزیر اکبر خان را خریداری کرده اند و حتا جنگهای شان رسانه‌یی نیز شده است. همین اکنون گلبدین حکمتیار با اقامتگاه میلیون دالری و حواله میلیونها افغانی از جانب وزارت مالیه در موجودیت هزاران معتاد به مواد مخدر، فقر و گرسنگی، با خیر و خیریت زنده گی می‌کند ولی بنام دین و جهاد جنرال نبی عظیمی محکوم است. بدون شك، این رهبران جهادی و این چاپلوس های زمان، هم اکنون رو سیاه و فاسد و منفور جهنمی هستند و به احتمال زیاد يك راست به جهنم خواهند رفت.

من گمان نمی‌کردم تا این حد بعضی ها متعصب و غرق در افکار افراطیت و فحاش و گستاخ تشریف داشته باشند؛ و از آدرس دین خدا هنوز بر

جسد بیجان جنرال نبی عظیمی عقده گشایی کنند؛ در صورتی که در زندگی جنرال نبی عظیمی طعم تلخ شکست را بارها تجربه کرده اند. اما خداوند مقدر داشته است که مجاهدین غیر حقیقی را رسوای دو عالم نماید تا مردمان و نسل‌ها در آینده درس عبرت بگیرند و در تفکیک حق و حقیقت، دنبال هر استفاده گر و مزدور و فاسد و متعصب و گستاخ و احمق نروند.

قصاب کابل و رهبران فاسد دیگر به منفورترین چهره‌های تاریخ این کشور تبدیل شده‌اند و دیگر نمی‌توانند از آدرس دین ماسک بپوشند.

ببینید! چند نسل بعد وقتی کارنامه‌های جنرال نبی عظیمی را مرور می‌کنند، در فردای فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان جنرال عظیمی چه تصمیمی گرفته است و از کی حمایت کرده است؟ از احمدشاه مسعود! مسعود کی بوده؟ یک مرد مبارز و آزادیخواه که بخاطر میهن‌اش مبارزه می‌کرد نه بخاطر پول و پیسه. باز هم پله ترازوی جنرال نبی عظیمی گرانی می‌کند. ضمناً این را هم می‌خواهم به طرفداران داکتر نجیب بگویم: وقتی جنرال عظیمی، مرد سنگر نبود پس چطور توانست علیه یک دولت برحال کودتا نماید؟ نمی‌فهمم، شما از کدام صلح ملل متحد حرف می‌زنید، با آن همه حمایت کشورهای جهان و منطقه و جنگ خانمان سوز در کشور و حضور چندین تنظیم جهادی در اطراف کابل و افغانستان؛ ضمناً اختلافات درون حزبی و دست اندازی کشورها، توقف کمک‌های مالی و نظامی از طرف متحد اصلی (مسکو) تنها جنرال نبی عظیمی به چهار کتاب کافر است، خاین است، دیگران همه موسیچه بیگناه هستند؟ ببینید! فرید مزدک و جنرال عظیمی دو انسان آزاده صرف نظر از مسایل ایدیولوژی هستند؛ ببینید هنوز هم قلب‌شان بخاطر مردم و میهن‌شان می‌تپد و طی این سالها هیچگاه به آستان بوسی کسی نرفته‌اند، بخصوص به دربار ارگ. همه میدانند کشتن نجیب بدست آی اس ای و خلقي‌های مخالف او صورت گرفت، از توان عظیمی و امثال آنها خیلی بالا بود، ضمناً در

سرشت عظیمی فکر نکنم، آدم کشتی می بود، زیرا او به قرارگاه ملل متحد رفت و به نجیب گفت، جای تو اینجا نیست! مسئله کودتا را چندی قبل جنرال رفیع هم در یک مصاحبه با صدای آشنای امریکا رد کرد، آیا شما کودتا را دیده اید و یا شنیده اید؟ اگر جنرال عظیمی کودتا کرد چرا مانند جنرال ضیاء در پاکستان و جنرال سی سی در مصر قدرت را در دست نگرفت؟ امروز هرکس می تواند، به میل خویش کلیپ ها را به استفاده از تکنالوجی امروز دست کاری کند. ببیند! جنرال عظیمی وزارت داخله را به حزب اسلامی تسلیم نکرد. او واقعا تا حد توان خویش در مقابل اعمال ای اس ای از کابل دفاع کرد، حتا حکمتیار در مصاحبه هایش کتمان نمی کند؛ شما رجوع کنید به کتاب حمید محتاط در آخرین جلسه نظامیان چه گذشت؟ عظیمی هنوز تاکید بر دفاع از شهریان کابل می کند و مطابق به سیاست دولت که باور دارد پیش می رود. اگر این همه ترور ها را که شما ادعا دارید، عظیمی انجام داده، خیلی مضحک به نظر می رسد و هیچ عقلمندی باور نمی کند؛ گاهی پای جنرال یار محمد را می کشانید، گاهی پای فرید مزدک را و حالا جنرال عظیمی را؛ امید در آینده همه قضایا را عاری از هر نوع تعصب بیان کنید! شما ادعا دارید، جنرال عظیمی در روزی یک هزار نفر را می کشته است؟ بفرمایید سند مؤثق ارایه کنید تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد. عظیمی نه اسدالله سروری بود، نه حفیظ الله امین. وقتی دیگر حزبی ها از برکت جنرال عظیمی از کابل صحیح و سالم به غرب رفتند، اسناد گرفتند و زندگی می کنند آیا امروز را فراموش کردند؟ فقط هدف بدخواهان را نمی شود، تغییر داد؛ در غیر آن جنرال عظیمی از کودتای ۲۶ سرطان گرفته تا شور ۱۳۷۱ نقش مفید و مؤثر در تحولات میهن اش داشته است؛ آنچه شما فکر می کنید، دست زیر الاشه نه نشسته بود.

بقول لایق شیر علی:

تاجیک اندر وطن خویش چرا متهم است // یا خطا رفته به تاجیک تولد شدنم؟

اسلام سپاه

اندوه از دست دادن بزرگمرد صحنه پیکار و قلم چون کوه سنگینی می کند بالای همه رهروان صادق، همفکران وهمقطاران اش، آن سپهسالار راه عشق و عدالت دیگر درمیان مانیست، عظیمی عزیزما؛

اما راه اش پر رهرو است. نسل های آینده با در نظراداشت تاریخ ماندگار اش، راه وی را ادامه خواهند داد.

ایشان خاطره جالبی را در کمنت شان می نویسند!

در روز انتقال پیکر مطهر مرد بزرگ سترجنرال نبی عظیمی با پای پیاده تا میدان هوایی کابل رفتم. در راه با خود سخن می گفتم، در باره رفتگان ما به خصوص یاران هم عقیده که امروز درین مانیستند.

در فکر خود غرق بودم به دروازه دخولی میدان هوایی رسیدم بعد از چك یا تلاشی از سریاز پولیس سوال نمودم، برادر به خاطر احترام به رفیق ام که جنازه اش را از تاشکند میاورند آمده ام.

سریاز در جوابم گفت، از سرک مستقیم بروید بشرطی که برایت اجازه بدهند. بعد دوباره پرسید، موتر نداری پیاده میرویی؟ گفتم پیاده میروم موتر ندارم. سرتا پاه ام را دقیق نگاه کرد و گفت: شما هم پرچی هستید؟

گفتم بودم.

به بسیار احترام مرا رهنمایی کرد.

درین اثنا یک موتر ایستاد مرا صدا زد، انجنیر صاحب بیاین با ما. دقیق شدم و شناختم. بلی خواهر زاده روان شاد عظیمی عزیز بود.

مستقیم بطرف تعمیر VIP میدان رفت و انجا توقف نمود. ان محل از قبل آماده پذیرایی برای کسانیکه در مراسم اشتراك می نمودند تنظیم شده بود. همه با من بر خورد خوب نمودند. با وجود اینکه ریش سفید هستم و لباس ژولیده در تن داشتم، ولی فرهنگ شهری را دارا هستم.

در نزدیک طیاره نظامی ها بودند بشمول لوی درستیز همه لطف نمودند به من ادم بیکار و بی روزگار مصافحه نمودند.

چند تن از اعضای سابق حزب را هم شناختم احوال پرسى نمودیم اما روحیه سال های پار نبود، برای اینکه حال شامل هیچ یک ازین گروپ ها نیستم.

خوب طیاره فرود آمد همه در حرکت شدند یک جنرال با بسیار صمیمیت دست مرا هم گرفت با خود نزدیک طیاره برد. درین اثنا همه موبایل های قیمتی را از جیب بیرون کردند و شروع نمودند که تصویر های یادگاری بگیرند. یکی از همین رهبر های گروپ های چکیده از حزب گفت بیا عکس بگیریم، من تشکر کردم و گفتم نمی گیرم.

گفت خى موبایل را بگیر از ما تصویر یا به حرف کهنه خود ما عکس بکن.

مرا رهنمایی کردند من چند قطعه عکس ازایشان گرفتم و بعد ان از ایشان خدا حافظی نموده و دور شدم.

محمود شبگرد

سپهسالار رفت و کوهی از افتخارات از خود بجا گذاشت.

او را دوست دارم نه صرف بخاطری که او یک پرچمدار اصیل و یک کادر بزرگ مکتب شاد روان کارمل عزیز بود.

او را دوست دارم چون مرد مبارز و سرباز سنگر بود. همیشه درمقابل دشمن با قامت بلند و سینه باز ایستاده از خود رشادت و قهرمانی نشان میداد.

او را دوست دارم زیرا استاد سخن بود، جسورانه سخن می گفت و سنجیده قدم بر میداشت.

او را دوست دارم چون صاحب قلم، نویسنده، ادیب، فرزانه و نقد کننده بافهم و یک اصلاح کننده مهربان بود. در نگارش، تفسیر، تحلیل و بیان تاریخ، فرد کم نظیر بود.

او قهرمان و فاتح جبهات مختلف و میدان های بزرگ جنگ بود.

او بهترین آثار و دست نویس های بدرد بخور از رویداد های مهم گذشته برای نسل های آینده از خود به میراث گذاشته است. قلم در دستان او میرقصید و آرام نداشت.

گاهی از سیاست می نوشت، گاهی از جنگ و گاهی از فرار و گاهی هم برای غنای زبانی چیز های جامع و درخور ستایش و بادرایت آکادمیک و فهم بالا می نوشت.

نوشتار و دست نویسی های رفیقان و دوستان خویش را بدقت می خواند و مورد ارزیابی و نقد قرار می داد. بسیار رفیقانه و دوستانه در رفع کمبودی های تحریر و یادداشت های رفیقان و دوستان خود سعی و تلاش می کرد. من که یک فرد عادی و رفیق کوچک شان بودم بارها از رهنمایی های سالم و رفیقانه شان مستفید شده ام، و همیشه مرا تشویق می کردند. در گذشته ها زیاد به برگه در گستره زندگی سر میزدیم. دست نویس ها ویا هم مطالب انتخابی می گذاشتم که همیشه مرا تحسن و تشویق می کردند و گاهی هم در جمع دبیران این صفحه وزین دعوت شده ام اما نسبت نداشتن وقت کافی در جواب نه گفتم. زیاد خود را در جمع نویسندگان های صاحب دل صفحه خوشحال احساس می کردم.

می دیدم که جمع از دکتوران و رزیده صاحب قلم با جمع از انجیزان ماهر و سایر شخصیت های ادبی و فرهنگی گرد هم آمده روشنگری می کنند و در پهلوی نشر مطالب ارزشمند، موضوع های مهم روز را نیز به نقد و بررسی می گیرند. محترم جناب جنرال فقید این همه را مدیریت می کرد و همیشه از رفقای خوب خود در فعال نگهداری صفحه وزین در گستره زندگی تمجید می کرد. بلی عزیزان، ان مرد بزرگ دیگر در جمع ما نیست و در این سه روز بیشتر از هزار بار بیادم به فکرم و در نظرم می آیند. اصلن باورم نمی شود که ایشان دیگر در کنار ما نیستند.

جناب محترم عظیمی بزرگ مرد حلیم جسور و با اراده بودند، از سیاسی دشمنان باکی نداشتند، خیانت ها و عملکردهای خاینین را بار بار افشا کردند و برای روشن شدن جهات دگم قضایا معلومات مفصل تحریر می داشتند. ایشان بودند که با همکاری سایر رفقا از کشته شدن و بقتل رسیدن تعداد کثیر از پرچمداران جلوگیری کردند و زمینه حیات را برای رفقای خویش به ارمغان آوردند. قسم خورده های فریب خورده با هرگونه تبلیغات زهراگین خدشه ی به شان این بزرگ مرد وارد کرده نمی توانند.

رفیق عظیمی بزرگ بخواب، راحت بخواب، کار نامه های شما جاویدان
است. هیچ خس و خاشاکی به شان شما صدمه وارد کرده نمی‌تواند. شما
از خود مکتب و اثار گرانبهای به میراث گذاشته اید. روح تان شاد و یاد تان
گرامی باد.

قاسم آسمایی

نامه‌های دو دوست

رفقا تورن جنرال آصف الم و سترجنرال نبی عظیمی دو یار دیرینه و رفقای شفیق و یاران گرمابه و گلستان بوده که اولی بیش از چهار دهه از موضع حقوق و قانون در تأمین حق و عدالت، قلم زده و دیگری در همان برهه در جبههء داغ جنگ و نبرد در دفاع از امنیت جان و مال مردم در موضع قرار داشته و هر دو افتخارات بزرگی را آفریده اند.

این دو رفیق ارجمند، طی نامه‌هایی ضمن درد دل و بررسی وضع فلاکت‌بار وطن به بیان دردها، رنج‌ها و مصیبت‌های مهاجرت و بی‌وطنی پرداخته اند که این نامه‌ها قبلاً در کتاب «مناظره‌ها و محاضره‌ها در پیرامون اردو و سیاست» اقبال نشر یافته است و خواستم تا از این طریق آنرا بار دیگر همگانی سازم.

روح رفیق عظیمی شاد باد و رفیق الم دیرسال زنده باشند.

نامهء تورن جنرال محمد آصف الم عنوانی ستر جنرال محمد نبی عظیمی

«شب یلدا که شاعران گاهی آنرا به زلفان مشک‌فام دلبران تشبیه می‌کنند، چادر سیاهش را بر کوی و برزن گسترده و همه چیز در سیاهی و تاریکی مخوف و سنگین فرو رفته بود. سکوت عمیق و مرگباری بیداد می‌کرد. جنگل اطراف دهکده در این تاریکی انبوه و وحشتناک می‌نمود و به هیولایی هم‌مانند بود که گویی دهن باز کرده و دار و ندار دهکده را می‌بلعد، گاه‌گاهی تندبادی زوزه کشان بر در و دیوار منازل می‌کوبید و این سکوت اندوهبار

را می‌شکست. صدای غرش رعد و باران، آواز مهیب، گنگ و هولناکی را بوجود می‌آورد که دل و روان آدمی را می‌آزد.

یکی از اعضای فامیلم، فلم مستند ویدیویی را در تلویزیون به نمایش گذاشته بود که رنج‌های بیکران و مصیبت‌بار سرزمین بخون‌نشسته ما را منعکس می‌ساخت. بلی! حلق‌آویزکردن‌ها، گردن‌بریدن‌ها، دست و پا قطع کردن‌ها را، غم‌ها و غصه‌های مادران فرزند مرده را، ندبه و زاری‌های دختران یخن‌دریده و هستی به باد رفته را، اطفال یتیمی به آه و اشک‌نشسته را، از در و دیوار منزل ماتم می‌بارید و همه کس می‌گریست و چنان تصور می‌شد که در آن شب زندگی از رونق می‌افتد.

قصه‌ای فلم ناتمام ماند چون که غم‌ها و غصه‌های مردم ما را تا هنوز پایانی نیست و من با حالت افسرده و روان‌خسته که از وحشت و دهشت‌شوکه شده بودم، با کشیدن بار اندوه بی‌وطنی به بستر رفتم ولی ساعت‌ها خواب به چشمانم راه نیافت و یکسره غرق در اندوه و عسرت بودم و پاسی از شب را در مورد بدبختی‌های نافرجام و بی‌انتهای مردم که بدان گرفتار آمده‌اند، اندیشیدم. بیاد خطابه‌های پرطمطراق رهبران آنزمان افتادم که می‌گفتند: اردوی دوصدهزاری ما برای هر حکومتی که بر اریکه قدرت تکیه زند (مقصد حکومت ائتلافی طرح آنزمان است)، متضمن دفاع از استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور خواهد بود. منحل کردن قوای مسلح از جانب هر حاکمیتی که باشد به معنی از دست دادن استقلال کشور، جفا بر مردم ستم‌کشیده‌ای افغانستان و مسلط ساختن وحشت، خودکامگی و قانون جنگل در جامعه خواهد بود و این يك خیانت نابخشودنی است.

فعالیت و مذاکرات بنین سیوان بحیث نماینده سرمنشی ملل متحد با طرفین درگیر و طرح و تائیدهای سایر مقامات بین‌المللی نیز که به تائید

همین مطلب بود ما را مطمئن می‌ساخت که آب از آب تکان نخواهد خورد و مردم وطن آسیبی نخواهند دید. ولی با دریغ و درد که این سناریوها جامه عمل نپوشید و حاکمیت دولتی و اردوی نیرومند و پرتوان افغانستان بدون علت ناشناخته‌پی برای ما مضمحل گردید. از حوادث مسموعی عقب پرده که اثرات آن چون خواب آشفته‌ای در ذهن و روانم باقیمانده بود، جواب سوال‌های را که در مغزم نقش بسته بود یافته نتوانستم و بخواب ناآرامی فرو رفتم.

فردا که با تن خسته و بی‌حال برخاستم، هنوز بخود تکانی نداده بودم که زنگ دروازه بصدای آمد و پسته رسان بسته‌ای را به تسلیمی گذاشت. بسته‌ای مذکور را که از جانب یکی از دوستانم از انگلستان ارسال گردیده بود بسرعت باز کردم. محتوای آن کتابی بود بنام «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» که بقلم دوست و رفیق دیرینه ام نبی‌عظیمی، نگارش یافته بود برق خوشی از چشمانم جهید و علی‌الغور آنرا به خوانش گرفتم.

مطالعه این اثر مرا در خود مغروق ساخت و هنگام مطالعه، خود و امثال خود را در امواج پرتلاطم حوادث و وقایع گذشته که از جانب نویسنده کتاب به شیوه دلنشینی برشته‌ای تحریر در آورده شده بود می‌یافتم.

از مطالعه این اثر ناب احساس سرور آمیخته به غم می‌کردم و در سطور آن تلخکامی‌ها و شیرین‌کامی‌های گذشته خود را بازمی‌یافتم و در عین زمان پاسخ برخی از سوالاتم را که مربوط به حوادث ۳۰ سال اخیر افغانستان بود، نیز می‌گرفتم: گذشته‌ها که با زشتی و زیبایی توأم بود در شرایط جلاوطنی برایم گوارا و مقدس است و بخاطر آن و در پیوند با آن گذشته‌ها زنده‌ام. گویند از نهری فقید زمانی پرسیدند که در دشوارترین حالات زندگی یعنی روزهای زندان آثار گران‌بها و کم‌نظیری آفریدی که ترا جاودانه

ساخت، و اکنون که بر زروه علیای قدرت جا داری، چرا از ادامه آن باز ماندی؟ پاسخ داد که در زندان اراده ام محدود و تعلقی چندانی به من نداشت و آینده نیز سیاه، گنگ و در پرده ابهام پیچانده شده بود از اینرو یگانه کاری که می‌توانستم انجام دهم این بود که بگذشته بچسبم و به آن چنگ بزنم. اکنون که می‌توانم برای آینده ای وطنم کار و پیکار کنم، چه حاجت به گذشته.

ما نیز که اکنون در شرایط جلاوطنی و محدودیت اراده و تصمیم قرار گرفته و جبر زمان آنرا بر ما تحمیل کرده است، بیشتر به گذشته‌ها پیوند گرفته و یادآوری از آنرا سودمند می‌دانیم. من بحیث يك جنرال قوای مسلح افغانستان بخود می‌بالم که از میان ما، جنرال عظیمی این قدرت کفایت و شایستگی را داشت که در باره گذشته‌های مشترك مان، یعنی فعالیت اردوی افغانستان قلم بزند و آنرا بحیث يك اثر ناب و جادوانه به مردم پاس شناس، سربلند و آزاد منش افغانستان تقدیم نموده و به قضاوت ایشان بگذارد. کاش سایر سیاستمداران، ادیبان و قلم بدستانی که در گذشته‌ها بر کرسی‌های بلند حزبی و دولتی اخذ موقعیت کرده بودند، جهات سیاسی سقوط حاکمیت حزب ما را بنویسند و از روی حقایق پرده برداشته و بجواب آن‌های بپردازند که دانسته و یا نادانسته مسئولیت بسیاری از قضایا را بدوش حزب دموکراتیک خلق افغانستان می‌اندازند.

چند کلمه در مورد نویسنده‌ای کتاب:

با نبی عظیمی از گذشته دوری شناخت دارم. آنگاهی که در دیوانحرب حکومت عسکری در سال ۱۳۵۲ ش هر دو بر مسند عدالت تکیه زده بودیم، آشنا شدیم. هر دو جوان بودیم و مستعد به اجرای وظیفه‌ای بهتر. او گاهی یگان شعر نو را زمزمه می‌کرد و من آنرا تقدیر می‌کردم و گاهی هم من برایش طنزی می‌گفتم که هردو می‌خندیدیم و شوخی می‌کردیم تا اجرای

وظیفه خستگی ببار نیارد. او آرام سخن می‌گفت و سخنانش بر دل می‌نشست، حرکاتش حسابی، موثر و موزون بود و از سلامت دانش و منطق برخوردار. چه شب‌های دشواری که جهت اجرای بهتر وظیفه بروز روشن رسانیده ایم. آهسته آهسته همدیگر را چنین درک کردیم که در برخورد با قضایا نقاط نظر مشترك داریم و از عین دیدگاه به حل آن می‌پردازیم و این اتفاقات ما را چنان بهم نزدیک ساخت که سرنوشت خود را مشترکاً در يك وقت با سرنوشت حزب دموکراتیک خلق افغانستان گره زدیم و از آن پس رفاقت و دوستی ما رنگ دیگری بخود گرفت و استواری و پیوند محکمی یافت.

به هر صورت اگر از ارتباط خود با یکدیگر گسسته و در مورد کتاب «اردو و سیاست...» نظر و عقیده ام را بیان کنم خواهم گفت که: نبی عظیمی در این اثر نابخش سوار بر زورقیست که در بین رهروان کاروان هستی بسوی ساحل مراد و نجات خلق عذاب دیده‌ای کشور ما از قید ستم، در حرکت است. او از محل و موقعیتش ناخدایان - پاروزنان و مسافران زورق را تحت نظر دارد و در مورد هر يك با ژرف نگری و دقت خاصی ابراز نظر کرده است. کار سازنده و خلاق تاریخ سازانش را ارج فراوان گذاشته و استعداد و مهارت هر يك را به ستایش گرفته و اما بر نواقص کار، خودخواهی‌ها، تن پروری‌ها، معامله‌گری‌ها، خودغرضی‌ها، نفاق افگنی‌ها و سایر اعمال نادرست و نابجائی که باعث کندی در پیشروی بسوی ساحل آماج مردم شده است، نیز انگشت انتقاد گذاشته است و آنانی را که با قطب نماها و وسایل زنگ زده و از کار افتاده‌ای شان، زورق آمال و امیال توده‌های کشور را بسوی توفان‌ها رانده و به صخره‌های سخت کوبیده اند، مذمت کرده است.

نویسنده در کتابش اوضاع، شرایط و جوی را که زورق بر امواج پرتلاطم و توفانزای آن در سیر و حرکت بود، نیز بتحلیل گرفته و آنرا خوب توضیح

کرده است و سرانجام را که بر اوهام و خیال‌های واهی خود تکیه زده و با بی‌مبالاتی، خودخواهی و جاه‌طلبی کاروان را بگرداب شکست و بی‌سرنوشتی دچار ساخته اند، برملا ساخته است. او در این اثر حوادث را بسان حمایل زیننده بر گردن زمان بخوبی طراحی و آراسته است. دانه‌های حوادث درین حمایل با تردستی و مهارت کامل، چنان با هم ارتباط داده شده اند که ظرافت‌های آن از بینش هیچ صاحب‌نظری پنهان نمی‌ماند. نگارنده‌ای کتاب، بحیث یک جنرال نظامی در میدان‌های نبرد بخاطر دفاع از منافع مردمش شمشیر زده است ولی با نوشتن این اثر زیبا و دلنشین به اثبات رسانیده که او تنها مرد شمشیر، بلکه مرد قلم و نویسندگی نیز هست.

نبی‌عظیمی مانند نبردهایش در میدان جنگ، در میدان نویسندگی نیز جسورانه، شجاعانه و حتی متهورانه همه چیز را بی‌پرده و عیان برشته تحریر درآورده و مسئولیت گفته‌ها و نوشته‌هایش را بدوش کشیده است.

مسأله مهم دیگری که باید برای آن ارج فراوانی قایل بود، اینست که او با نشر این اثر زیبایش سکوت سنگین چندین ساله را درهم شکسته است. افراد مطلع زیادی در هر دو طرف وجود دارند که رازهای فراوانی را در سینه نهفته دارند و بیان آن عجالتاً برایشان دشوار می‌نماید و یا اصلاً شجاعت بیان آنرا ندارند ولی مردم کشور و جهان منتظر اند تا طوری که نبی‌عظیمی با نگارش این کتاب پیش آهنگ گردید و در این مقطعی از تاریخ خود را برجسته ساخت، سایرین نیز دین شانرا نسبت به مردم و وطن اداء نمایند و آنچه از حوادث خونبار کشور می‌دانند، صادقانه بنویسند.

نگارنده کتاب اردو و سیاست در این اثر به چیره دستی یک نویسنده‌ای وارد، مطالب را چون مروارید مرجان چیده و چنان نوشته است که بیان شیوا - سلیس و روان آن بر دل می‌نشیند و بدون شک این اثر جاویدان در آسمان ادبیات کشور ما چون ستاره روشن و تابناکی می‌درخشد. خوشتر

آنکه نبی عظیمی برخلاف تعداد محدودی از سابقه داران حزب دموکراتیک خلق افغانستان که از عضویت درین حزب پشیمانی و ندامت می کنند؛ تا هنوز خود را به آرمان های انسانی گذشته ای خویش وفادار می داند و با ایمان خلل ناپذیر بدان معتقد است.

در اخیر مرا عقیده بر آن است که دمه و غباری که بر سر راه کاروان زندگی مردم سایه افکنده است فرو خواهد نشست. ظلمت و سیاهی که امروز بال های شومش را بر کوی و برزن افغانستان هموار کرده، برچیده خواهد شد، صبح امید خواهد دمید و آفتاب سعادت مردم ما بار دیگر طلوع خواهد کرد و شب یلدای آنها بروز با صفا و آفتابی مبدل خواهد گردید و وضع آشفته و سرگردان کنونی بتاریخ خواهد پیوست و بار دیگر کاروان هستی بسوی انتهای روشن که در آنجا هیچ نوع ستم و آزاری وجود ندارد، با سرعت بیشتری بحرکت خواهد افتید. زورق ها بار دیگر بگرداب نیستی فرو نخواهد رفت و بروی امواج آرام دریای رحمت به سیر و سفر ادامه خواهد داد و به سر منزل مقصود خواهد رسید و پیروان و راهیان راه حزب ما از عظیمی ها با قدردانی یاد خواهند کرد و خواهند گفت که آنها از بیان حقایق به پیشگاه مردم خود نه راسیدند و آنچه می دانستند جسورانه و شجاعانه بیان داشتند.

با احترام آصف الم

نامه سرگشاده به دوست و رفیق فرهیخته آصف الم:

از آن روزی که همدیگر را برای آخرین بار دیدیم، سال‌های طولانی و غمباری می‌گذرند، سال‌های سیاه، شوم و حرام که ارمغان آور نیستی، نابودی، مرگ، آتش و خون برای مردم ما بودند. همان سال‌های ظلمانی که وصف یکی از شب‌های یلدایش در نوشته‌ء زیبا و نثر زرین تو عزیز، پژواک یافته بود. روزی که هردو کوله بار غم بر دوش داشتیم و قربانی باورهای صادقانه و بی‌ریای خویش گردیده بودیم. باورهای پاکیزه، منزه، مقدس و انسانی در برابر انسان وطن و سرنوشت او، و تجلی آن آرمانها را در سیما و چهره، والا گهران (!) حزب مان پنداشته بودیم. همان بالانشین‌هایی که تک و تنها رهایی مان کرده بودند و راهی سواحل آرام گردیده بودند. بلی! آنروز که در عقب‌گاه ما، تمام تأسیسات والای انسانی در جهت فنا راه می‌پیمود و همین اکنون در مقابل چشمان ما بکلی نابود می‌گردند و ما پاکبخته و به خط آخر رسیده بودیم و برای ما پایان جهان بود و از خود می‌پرسیدیم چرا چنین شد؟ درست هفت سال می‌گذرد. هفت سالی که نه تنها برای ما که کوچندگان در دیار غیریم بلکه برای زادگاه خونین ما و مردم عذاب کشیده‌ء آن هر لحظه اش همانند شب یلدای تو غم انگیز و غمبار بوده است.

کوچ بزرگ آغاز شده بود، زندگی دوستان و هم‌صنفان زیادی را از من می‌گرفت و سرنوشت چنین بود که تو نیز به این کاروان بییوندی و از جبر زمان اطاعت نمایی. اما، باور کن همیشه حتی در همان بدترین حالات، هنگامی که به تو می‌اندیشیدم در ژرفای قلب خود خوشی و سرور مبهمی احساس می‌کردم که زنده‌پی و باور داشتم که ترا باز می‌یابم و سرانجام اکنون که من نیز یکی از همان زاغه نشینان دیار غربتم و حتی از نزدیکترین نقطه مرز نیز رانده شده‌ام ترا یافته‌ام. قلبم فریاد نداده بود و زندگی موهبت بزرگی به من نموده بود: «آزادی» را که دوست و رفیق دوران تحصیل آقای

دستگیر صادق برایم فرستاده بود. میخواندم و ورق می‌زدم که چشم روشن شد و تو همان گمشده عزیز را، با همان قلم شور آفرین، همان آرمان‌های اوج‌گیر انسانی و همان بینش و عشق پرشکوه نسبت به مردم وطن و زادگاهت بار دیگر پیدا نمودم، خوشحالیم سرحدی نداشت و سرور و ابتهاجم را پایانی نبود. در نظر من نیز انسان سرفراز و سربلندی قد کشید، که سیمای صمیمی‌پی داشت با عینک‌های ذره بینی و دهن پر از خنده و فکاهی‌ها و لطایف حاضر و آماده در آستین. به آن شب یلدا نظر کردم، به اندوه عمیق و بیکرانی که در هر سطر و هر جمله ات بازتاب یافته بود و به نیکویی در می‌یافتم رنج و اندوه قرون را، رنج و اندوه آدم‌های وطن ما را، و از آن جمله از آدمی را که از درد تلخ بی‌وطنی می‌نالد و شیون سر می‌دهد. من نیز گریستم با همان تلخی و همان سوز درون...

خوشحالم که «اردو و سیاست» رسالتش را اداء کرد و مانند تو، ده‌ها و صدها دوست و عزیز گمشده ام را به من باز گردانید و روحاً و معنماً با من پیوند داد و خوشحالیم هنگامی بیشتر شد که مقبول خاطر تو نیز قرار گرفته است. همانطوری که اطلاع داری، آن کتاب در شرایط بد روحی و تضییقات روانی و در هنگامی که دسترسی کمتری به آثار و مأخذ لازم داشته ام، تحریر یافته است و کاستی‌ها و کمبودی‌های فراوانی دارد، به هیچ صورت يك اثر فاضلانه نیست و تاریخ شمرده نمی‌شود که بارها و بارها در متن کتاب بالای این مسأله تأکید صورت گرفته است. ولی گزارش مختصر و مؤجزیست از کار و بیکار اردوی قهرمان افغانستان و شرح جانسوزیست از قربانی‌ها و ایثار هزاران سرباز و افسری که به قربانگاه می‌شتافتند، می‌رزمیدند شهید می‌شدند، تکه تکه می‌گردیدند، می‌سوختند ولی از داعیه بزرگی، از داعیه صلح، دموکراسی و آزادی و حقوق انسان

دفاع می‌کردند. پس کتابی است، بحیث تحفه درویش، به پیشگاه مردم افغانستان، راهیان راه سپید حزب مان و نظامیان سربکف گرفته، آن.

بر دل امید بسته بودم که همان‌طوری که در پیشگفتار تقاضا شده است همان بزرگان و مهتران و والاگران و صدرنشینان دیروزی، که با يك فرمان شان، هر روزی به قربانگاه می‌شتافتیم اگر کاستی بی بیابند، یا گفتنی بی داشته باشند و یا از «راز» سر به مهری بخواهند پرده برگیرند و یا اگر سهوی یا اشتباهی می‌یابند، مرا آگاه خواهند ساخت و یا خود دست و آستین برخواهند زد تکه‌هایی به آن اضافه خواهند کرد نام‌ها و تاریخ‌ها و ارقامی را پس و پیش خواهند کرد گوشه‌ای بی‌فروغ آنرا روشن خواهند ساخت تا تاریخ گردد و نسل بالنده فردا را بکار آید، ولی از هیچ کدام آنها صدایی برنخواست، عاقبت برای یکی از چهره‌های مشهور آنزمان که مهره مهمی بود چنین نگاشته بودم:

«... من معتقدم که اکنون هنگام آن نیست که «رازهایی» را در دل نگاه داریم، زیرا که مردم می‌خواهند این رازها را بدانند تا حقیقت «سقوط» را درک کنند. چه فایده که نه خود بنویسیم و نه به دیگران آنرا بازگو کنیم»

ولی او می‌گفت هنوز موقعش نرسیده است، نمی‌دانم چه ملاحظاتی او را از نوشتن باز می‌داشت؟ آیا حرفی برای گفتن نداشت و یا به ساده لوحانی مانند من که از سر صدق و صفا آنچه می‌دانستم. از مردم خویش دریغ نکردم، پنهانی می‌خندید.

از تو چه پنهان که حتی همان والاگهران (!) باعث آن شدند که بخش دری رادیوی بی بی سی توطئه سکوت را علیه این کتاب براه اندازد و برخلاف معمول در بخش پشتو، کتاب دری بی را سبک و سنگین کنند و نویسنده آنرا يك عنصر پشتون ستیز به خلاق معرفی نمایند... اما علی‌الرغم اینهمه

کژ اندیشی‌ها و بدسگالی‌های پشت پرده، کتاب راهش را گشود، به طبع دوم رسید، نایاب شد و اینک اقبال طبع سوم را یافته است. سکوت بی‌فایده بود و کاری از پیش نبرد زیرا که از پرویز نقد و انتقاد ناقدین چیز فهم و حتی مخالفین ایدیولوژیکی گذشت. در باره اش حرف زدند، نوشتند فرازهایی از آن را به چاپ رسانیدند و حتی آنرا فوتوکاپی و گسترتر کرده، یکی به دیگری فرستادند، زیرا که به گفته‌ء تو با مروارید حقایق آذین بسته شده بود و از همین روی بر دل‌ها می‌نشست و برجان‌ها اثر می‌گذاشت.

دوست گرانمایه اما این نامه را نه تکریمی و نه تبجیلی بخاطر نوشته ات تصور کن، زیرا که نه تو نیازی به شنیدن آن داری و نه من ضرورتی برای نوشتن آن. این نامه را از آن جهت سرگشاده می‌نویسم و بدست نشر می‌سپارم تا اگر بتواند نقش کوچکی در زنده ساختن روحیه و روان آن راهیان و رهروان حزب ما که در تزلزل فکری و انحطاط روحی بسر می‌برند و در «جزیره سرگردانی» سردرگم اند و تو در نوشته ات از آنها یاد کرده ای، بازی کند. آنهایی که راه رفته را «کژ راهه» می‌پندارند و خویشان را منفعل و سرافکنده. و یکی از اهداف نوشتن «اردو و سیاست» نیز همین بوده است که راهیان راه و آرمان والای انسانی مردم ما، حقیقت مبارزه طولانی و تابناک شانرا در آن بیابند و با گردن افراشته و نگاه بی‌آزم راه بروند و به چشمان طرف مقابل خویش بدون هیچ گونه سرشکستگی و انکساری بنگرند.

بلی! قضاوت تاریخ صریح و سهمگین و هولناک است. و آنگاه که تاریخ سپیدی به وسیله زال سپید موی تاریخ، این قاضی عادل و بی‌تعصب بصورت بی‌شائبه و بی‌پیرایه نوشته شود، بی‌گمان صفحات فراوانی در باره آرمان ما، نیات و آرزوهای والای ما، قربانی و ایثار ما در راه سپید ما، جایی بایسته‌یی در آن کتاب قطور خواهند یافت. گو اینکه همین اکنون این پیر مرد فرتوت ولی آگاه و فرزانه، مصروف نوشتن آن است.

بگذار آن دوستان بدانند که درست است که ما اشتباهات فراوانی کرده ایم. صحیح است که جامعه خود را، مردم خود را نمی‌شناختیم از تاریخ نیاموخته بودیم و جامعه بشدت سنتی، قومی و قبیله‌ی خود را که در برابر هر تغییری هر تازگی و هر ریفورمی از خود مقاومت و ایستادگی و یا سخت جانی نشان می‌دادند کم بهاء داده بودیم و یا ارزشی برای آن قایل نبودیم. برخورد‌های سطحی ذهن و خوش‌باورانه و حتی غیرواقعی با آن سنت‌ها و عقاید داشتیم و در آن بالا بالاها نیز رهبرانی بودند که زمزمه‌های مخالفت دگراندیشان را تحمل کرده نمی‌توانستند هرگونه آزادی و دگراندیشی را مذمت می‌کردند و دهان‌های «شقی» و کله‌های «عاصی» را با گوله‌های «اگسا» می‌بستند و برباد می‌دادند. راه دادن قشون بیگانه نیز در سرزمین پدری مان توسط هر کسی که بود و به امر و دستور و یا خواهش هر مقامی که صورت گرفت، اشتباه فاحش و نابخشودنی دیگری بود که تا هنوز که هنوز است کسی توجیهی برای آن پیدا کرده نمی‌تواند.

اما، تو ای دوست گرمی و ای نظامی سرفرازا تو چرا سرافکنده‌ی! تو که سال‌های دفاع مستقلانه را پشت سرگذازده‌ی، تو که با شمشیر بران حقیقت در کوه‌ها، دشت‌ها و هامون کشورت بخاطر دفاع از انسان مظلوم وطن و خاک مقدست رزمیده‌ای و بارها پیکر زیبای ترا که بخاطر تحقق امر صلح و آشتی ملی و حقانیت آرمان کبیرت غرق در خون بوده است، در آغوش گرفته و به آن بوسه زده ام چرا و به چه مناسبتی دم فروبسته‌ی و سکوت اختیار نموده‌ای؟

آری، تو مردانه می‌جنگیدی و از شمشیر آخته ات هر کس که خیالی تجاوز را در مقابل ناموس و شرف مردم داشت، می‌ترسید و حذر می‌کرد. آیا فراموش کرده‌ای روزهای را که مخالفین و کژاندیشان و حامیان اجنبی آنها، چاره، جز گردن نهادن به مشی مصالحه‌ی ملی را نداشتند و حاضر بودند در يك دولت وسیع‌القاعده اشتراك کنند. اینها همه از برکت تو بود از برکت

همان شهامت و دلیری و مردانگی تو. و در عرصه سیاسی نیز آنها منزوی گردیده بودند. بیاد می‌آوریم جبهه پدر وطن را، تیزس‌های ده گانه را و سپس سیاست آشتی ملی را که از صدها نفر افغان‌های دور از وطن از دانشمندان فضلا، سیاستمداران و از رهبران تنظیم‌ها قوماندانان جهادی و حتی از شخص محمد ظاهر پادشاه اسبق افغانستان برای اشتراك در امر صلح و ختم جنگ بارها و بارها تقاضا صورت گرفته بود، تا به وطن برگردند و در این امر ملی سهیم شوند.

بلی! آنهائیکه امروز از چپ و راست ما را محکوم می‌کنند و بر مصداق همان متلی که چلو صاف طعنه زنان آفتابه را دو شگافه گفته بود و به گفته خودت مسئولیت بسیاری از قضایا را بدوش ما می‌افکنند خود چه کرده اند؟ جز آنکه در غندی خیر نشستند و حتی در بسیاری از موارد بمن چه گفته اند و سرمویی و برای لحظه ای از رفاه و منافع شخصی شان منصرف نشده اند که همانا عدم همکاری شان در امر صلح و ثبات در کشور عزیز، خیانت و جفا بر مصالح علیای وطن محبوب ما شمرده می‌شود، و همان بود که موسی توانا یکی از لیدران جهادی به اشتباه عدم اشتراك شان در مصالحه ملی داکتر نجیب‌الله اعتراف نموده تأسف نمود. باری! بگذریم اما بیاد داشته باشیم که بخاطر امر صلح و ثبات آنچه در توان همه ما بود انجام داده ایم. و هیچ‌گونه و هرگز لکه‌ی ننگی بر دامان «ما» نمی‌چسبید. دوست گرامی: برای امروز بس است. نه بخاطر آنکه دیگر عرضی برای گفتن نیست. بلکه بخاطر آنکه از پرگوئی زیاد خسته نشوی و باعث تکدر و ملال خاطرت نگردم.

ای قلم آخر زیانت می‌برند

اینقدر حرف پریشان تا بکی

با احترام نبی عظیمی

دکتر نظیفه توخی در یادبود از یک شخصیت برجسته کشور!

طی چند روز اخیر در مورد شخصیت روان شاد سترجنرال نبی عظیمی گرامی، مطالب نهایت ارزشمند در رسانه ها و توسط افراد مختلف نگاشته شده و به نشر رسیده است. در مورد این شخصیت برجسته نظامی، سیاسی و فرهنگی کشورما و اینکه چگونه با ایشان در صفحه درگستره زنده گی معرفت حاصل نموده و همکار شدم و چه خاطرات خوب و نیک از ایشان دارم، طور مختصر می نگارم.

چه دشوار و ناگوار است، وداع با کسی که سالها با وی همکار بوده و در راه روشنگری مردم و به ویژه نسل جوان کشور قدم و قلم زده باشید!

طوری که میدانیم، برداشت ها، طرز تلقی و باورهای ما، تعیین کننده شیوه برخورد ما با جهان و پیرامون ما است. انسان هر چه بیشتر و بهتر خود را بشناسد، بهتر میتواند آنچه را که است، بپذیرد و یا تغییر دهد، ولی برعکس احساس نارضایتی از خود، بیانگر آنست که به فرد، هشدار میدهد که به تغییر ضرورت است.

شخصیت افراد را میتوان از جهات مختلف بررسی نمود و در مورد آن قضاوت و یا ابراز نظر نمود، زیرا این، شخصیت هر فرد است که آنرا خود شخص اساس گذاشته و تبارز میدهد.

کارکردهای محترم سترجنرال نبی عظیمی فقید را میتوان، به خصوص درسه عرصه دید و درین زمینه قضاوت نمود. عرصه های نظامی، سیاسی و فرهنگی.

وی یک نظامی موفق، کارکشته، استوار و بامتانت بود. موفقیت های شایان و عالی او بیانگر این ادعا است. از مثال های برجسته قهرمانانه وی،

نبرد جلال آباد، شکست کودتای سیاه و خائنه تنی و بیرون راندن گلبدین حکمتیار را در آغاز داخل شدن گروه های هفت گانه و هشت گانه در شهر کابل نام میتوان برد. موفقیت او بر متجاوزین پاکستانی، گماشته گان و اجیران ارتجاع و دشمنان وطن، شاهد این امر است که وی با نهایت دلیری، شجاعت و عملکرد مسلکی خود همیشه موفقیت بدست آورده است. به هر حال ازینکه من در عرصه نظامی مسلکی نیستم به خود اجازه نمی دهم تا درین مورد بیشتر بنویسم.

در عرصه سیاسی هم محترم سترجنرال نبی عظیمی فقید با فعالیت ها، عملکرد و تحلیل های ارزشمند شان خدمات شایانی را انجام داده اند. وی آثار با ارزشی را از خود به جا گذاشت که هر کدام آن در حقیقت گنجینه جهت روشن ساختن اذهان مردم، بیان واقعیت ها، آموخته های مسلکی و اندوخته های تجربی شان بوده است. وی تا جائیکه امکانات و انرژی داشت نوشت و از واقعیت ها سخن گفت.

در عرصه فرهنگی من بیشتر شاهد تلاش های شبانروزی و خسته گی ناپذیر ایشان بوده ام.

در زمان کاری با روان شاد عظیمی گرامی هیچگونه شناخت شخصی نداشتم، من ایشان را مانند سایر کادرهای رهبری حزبی و دولتی از طریق رسانه ها، به اساس وظایف و عملکرد آنان می شناختم. هیچگاه با وی از نزدیک هم صحبت نشده بودم، اکثرآ تصورم از او طوری بود که باید یک نظامی جدی با خصلت های متفاوت از دیگران باشد.

بلاخره روزی فرا رسید که با رفیق عظیمی گرامی هم صحبت شدم و در هفته چندین بار از طریق پیامگیر نظریات وی را میگرفتم و با هم ازین طریق صحبت مینمودیم.

برای اولین مرتبه من در صفحهٔ بنام « یاد واره ها » که جناب عظیمی گرامی سردبیر آن بود، من حیث عضو گروه دبیران پذیرفته شده و به کار و فعالیت روشنگری آغاز نمودم. خوب به یاد دارم که در آن زمان با نهایت احتیاط روی مطالب که در پیامگیر «یاد واره ها» جرو بحث ها صورت می گرفت سهم میگرفتم و ابراز نظر مینمودم. بلاخره آن صفحه بنا بر معاذیری از هم فروپاشیده و بعد از یکی دو ماه صفحهٔ جدیدی بنام " در گسترده زنده گی " ایجاد گردید. با گشایش و ایجاد صفحهٔ در گستردهٔ زنده گی روابط و مناسبات من با ایشان نزدیکتر و صمیمی تر گردید. این نزدیکی باعث گردید که من وی را بیشتر بشناسیم. اولین باریکه با رفیق عظیمی گرامی از طریق تلفون هم صحبت شدم و صدای ایشان در گوشم طنین انداخت متعجب شدم، زیرا صدای شان رسا، نهایت متین، مهربانانه و پر از لطف بود، گرچه که من بخاطر حل یک مسئله و مشوره در مورد صفحهٔ «در گسترده زنده گی» همراه شان تماس گرفته بودم، ولی ترجیح دادم که کمتر صحبت کنم و بیشتر گوش نمایم تا رفیق عظیمی گرامی بیشتر صحبت نمایند.

او یک رفیق خوب، کارکشته، پرتلاش، متین و یک دانشمند بود. در هر زمانی که به مشوره و نظر ایشان نیاز می بود، دریغ نمی ورزیدند. همیشه آمادهٔ کمک و مشوره بودند.

آخرین باری که من با ایشان تماس داشتم، فقط چند ساعت قبل ازین که خونریزی مغزی عاید حالشان گردد، بود. رفیق عظیمی گرامی از طریق پیامگیر شخصی ام، همراه ام تماس گرفتند و خواهش نمودند که لینک کتاب " مناظره ها و محاضره ها در پیرامون کتاب اردو و سیاست " که به تازه گی در دسترس ایشان قرار گرفته بود، را در صفحهٔ در گسترده زنده گی به دسترس کاربران قرار دهم. وقتی برایشان تبریکی ابراز نمودم و اطمینان دادم که «پی دی اف» کتاب را در صفحه گذاشتم، برایم نوشت: " یک

جهان تشکر داکتر صاحب فرزانه ما. خوشحالم که در کنار هم هستیم و برای روشنگرایی قلم و قدم میزنیم. شب خوش و خواب راحت. "

این بود آخرین پیام که از رفیق ارجمند و دوست هفت ساله ام گرفتم و.... بعد از آن، از آن پیامگیر دیگر پیامی و یا نظری نگرفتم.

زمانیکه کتابم بنام «افغانستان و اقتصاد فروپاشیده آن» اقبال چاپ یافت، دریک تماس تلفونی برایم تبریکی گفتند و آرزوی موفقیت‌های بیشتر را نمودند. از ایشان تقاضای آدرس پستی شانرا نمودم تا کتاب را از طریق پست برایشان ارسال نمایم، برایم گفتند، که آدرس آرزو جان (دخترم) را ارسال میدارم چون پسته به تاشکند نمی رسد و ازین طریق کتاب مطمئناً برایم میرسد. درضمن گفتند، " داکتر صاحب، من خودرا قرضدار یک تقریظ برای شما احساس میکنم، همین که کتاب برایم رسید، برایتان تقریظ خواهم نوشت."

ولی افسوس که چنین روزی نیامد، زیرا رفیق عظیمی گرامی قبل ازین که برایم تقریظ بنویسند، رخت سفر دایمی بستن و رفتند.....

روان شاد عظیمی گرامی ما، برای همیشه خانواده، رفقا و صفحه «در گسترده زنده گی» را ترک نمودند. کمبود وی نهایت دشوار و سنگین است و هر لحظه نبود وی، کسی که هر روز و هر لحظه با ما هم صحبت بود احساس میگردد، دیگر صدای رسا و مهربان شان شنیده نمی‌شود، و این کمبودی نهایت ناگوار و جانکاه است. رفیق عظیمی گرامی همیشه درقلب ها و خاطرها زنده خواهد ماند و هرگز فراموش نخواهد شد.

روان شان شاد باد!

دوکتور نظیفه توخی

انجنیر فهیمه عریف

درگذشت یک فرزند راستین وطن

در روز سوم مارچ ۲۰۲۱ مردم افغانستان یک فرزند راستین، یک افسر دلیر و یک سپاهی سر به کف و یک نویسنده توانای خود را از دست داد.

سترنرال رفیق محمدنبی عظیمی سر دبیر برگ " در گستره زنده گی " بر اثر بیماری جاودانه شد و ما را تنها گذاشت.

زنده نام عظیمی در کنار این که یک افسر نامدار و پر آوازه در ارتش افغانستان بود و در دشوارترین شرایط در اجرای وظایف نظامی از همان آغاز قرار گرفتن در کادر افسری بسیار خوش درخشید و از خود کارنامه های ماندگار به جا گذاشت؛ یک نویسنده چیره دست نیز بود که با درایت و صلابت و پختگی کلام می نوشت، واقعیت های زنده گی را بازتاب می داد و از عدالت، آزادی و آزاده گی، برابری و همدیگر پذیری، پیشرفت و رفاه اجتماعی سخن می گفت و درد و رنج و روز و روزگار زحتمکشانش را بازگو می کرد که از ایشان چندین جلد کتاب، رساله، نقد، تقریظ، داستان و صدها رهنمود آموزنده و قابل استفاده بجا مانده است. رهنمود های علمی و پژوهشی شان در بخش درست نویسی و مقوله های ادبی و سایر بخش ها ثبت آرشیف در گستره زنده گی می باشد.

من نخستین بار با نام زنده یاد رفیق محمدنبی عظیمی در دهه ی شصت خورشیدی در نظام سیاسی جمهوری دموکراتیک افغانستان، آشنایی پیدا کردم. در آن زمان که سراسر کشور مارا جنگ نور علیه ظلمت فرا گرفته بود، رفیق عظیمی یکی از مدافعان سر سپرده میهن بود، افسر شجاع که با رسالت در دفاع از منافع مردم و کشور، یکجا با افسران و سربازان ارتش بر

ضد دشمنان قسم خورده ی مردم ما می رزمید و با سوق و اداره ی عالی و مسلکی افتخار می آفرید.

جنگ جلال آباد که دشمنان داخلی و خارجی افغانستان پس از خروج نیرو های نظامی شوروی، به آرزوی رسیدن به قدرت به راه اندختند، به همت والای افسران و سربازان دلیر میهن در پیشاپیش آنان رفیق عظیمی، با شکست تاریخی روبرو شد و تجاوزگران پاکستانی و گروه های جهادی با سر افکنده گی به قرار گاه ها و مخفی گاه های خود به آن طرف مرز برگشتند.

مدت اندکی از جنگ جلال آباد سپری شده بود که کودتای شهنواز تنی سایه شوم خود را بر زنده گی مردم انداخت. در شکست این کودتای شرم آور، باز هم نقش رفیق عظیمی برجسته بود. افسران و سربازان جز و تام های گارنیزون کابل به فرماندهی رفیق عظیمی در خط های اول جبهه ی کودتاجیان را تارومار کردند و حماسه آفریدند.

قوماندانی گارنیزون کابل به فرماندهی رفیق عظیمی توطئه هجوم جنگجویان حزب اسلامی گلبدین حکمتیار را که می خواستند یکه تازانه بر سرنوشت میهن و مردم حاکم شوند، خنثی ساخت.

رفیق عظیمی انسان بی الایش و پاک نفس و یک نظامی آگاه و قاطع و وطنپرست و یک ادیب روشن بین بود. فعالیت های ادبی و فرهنگی ایشان چنان چشمگیر است که نام شان در تاریخ ارتش و ادبیات کشور با افتخار درج است.

تواضع و فروتنی، مهربانی و صمیمیت، روحیه همکاری و کمک نمودن، حوصله مندی و بردباری رفیق عظیمی در جایگاه سردبیر برگ "در گستره"

زنده گی " سبب شد که صفحه‌ی "در گستره‌ی زنده گی" در شبکه‌ی اجتماعی از نام بلندی برخوردار گردد و شمار زیادی از هم میهنان را علاقمند سازد و یا به سوی خود بکشاند.

من مدت کوتاهی بعد از ایجاد برگ در گستره‌ی زنده گی به گروه دبیران با ایشان پیوستم، و از همان آغاز تا آخرین روزهای حیات شان از رهنمودهای شان بهره می بردم. آن دوران پر خاطره و همدلی و همکاری و صمیمیت هرگز فراموشم نمی‌شود. مدتی مسوولیت درجه جامعه شناسی را برای من سپرده بودند، مرا چنان تشویق و حمایت و کمک می‌کردند که کاملاً علاقمند علم جامعه شناسی شده بودم.

توسعه‌ی گروه دبیران از چهار تن به ۱۸ تن، ایجاد دریاچه‌ها (مقوله‌های سیاسی، اقتصادی، جامعه شناسی، جوانان، ادب و فرهنگ، دریاچه‌ی زنان و آشپزی و فناوری) در پهلوی سخن روز و اخبار هفته، تحلیل‌های سیاسی و اجتماعی، اقتصادی، مطالب علمی و پژوهشی و طنز و لطیفه و... که همه دریاچه‌ها را همکاری مستقیم قلمی و حمایتی داشتند، از همین رو برگ در گستره‌ی زنده گی نقش یک کانون سیاسی، آموزشی، تربیتی و روشنگری را به خود گرفت.

نبود چنین یک سردبیر نستوه و دانشمند، بزرگترین ضایعه و کمبود است و تصور برگ "در گستره‌ی زنده گی" بدون موجودیت رفیق بزرگوار و مشفق ما رفیق عظیمی ناگوار و باورنکردنی است، ولی رفیق عظیمی بزرگوار در خاطر همه‌ی ما جاودان و عزیز است و راه و رسم شانرا دنبال خواهیم کرد.

یاد و خاطره‌های زنده یاد عظیمی همیشه ماندگار و گرامی است!

قدیر عثمان

خاطراتی در یادبود سپه سالار نامدار و زنده یاد وطن !

من که کوچک ترین عضو صفحه از لحاظ سطح برداشت و معلومات پیرامون شخصیت سترگ سردبیر گرانقدر روان شاد رفیق عظیمی صاحب هستم، از کارکردهای سترگ شان در امر دفاع از وطن و مردم ما در برابر خنثی کردن پلان های شوم دهمشت افگنان داخلی و خارجی آگاهی داشتم و شخصیت سترگ شانرا در زمان فرماندهی گارنیزیون کابل بخوبی درک کردم.

در کنار سایر خدمات والا و تاریخ ساز، فرماندهی مدبرانه و پر ثمر شان در جنگ جلال آباد که پوز دشمنان وطن و متحدین پاکستانی شان بخاک مالیده شد، خنثی کردن کودتای نافرجام تنی علیه دولت، تدوین و عملی ساختن برنامه جلوگیری قتل عام رفقا و شهروندان وطن بعد فرار نافرجام و خفت بار نجیب، از بزرگترین دست آوردهای کاری شان محسوب می شود که با خط زرین درج تاریخ وطن ماست.

زنده یاد رفیق عظیمی صاحب گرامی را اولین بار در شهر پلخمیری اواخر سال ۷۰ خورشیدی از فاصله چند متری و بار دوم چند روز بعد، اول حمل ۱۳۷۱ در مراسم جنده بالای زیارت سخی شهر مزار شریف که برای چند دقیقه به نماینده گی از رهبری دولت سخنرانی هم داشتند، دیدم و از آن به بعد دیگر هیچگاه دیدارشان نصیبم نشد.

در اوایل ماه اکتوبر ۲۰۱۷ با خوانش مطالب ناب در صفحه فیسبوک شخصی خودشان، برایشان درخواست دوستی فرستادم و چند روزی منتظر ماندم، بعد یک هفته بمجرد باز شدن فیسبوک متوجه شدم که در

خواستم را پذیرفته اند و با ارسال پیامی مراتب امتنانم را حضورشان بعرض رساندم، همیشه مطالب ارزشمند شانرا مرور می‌کردم، یکسال بعد متوجه پیام شان در صفحهء مسنجرم شدم که در مورد زنده‌گی نامه من طالب معلومات شده بودند، من هم چند سطری نوشتم و خدمت شان فرستادم. فردایش بمن نوشتند که با رفقای عزیز صفحه مشورت می‌کنند و در صورت تایید ایشان مرا عضو گروه دبیران صفحه می‌سازند. من با ابراز سپاس از ایشان عرض کردم که توانایی عضویت گروه باعظمت دبیران را ندارم و در حدی نیستم که در کنار قلم بدستان فرهیخته صفحه قرار گیرم. ایشان با بزرگواری تمام مرا بیحد تشویق کردند و من هم سر تعظیم فرود آوردم. از آن ببعد در کنار سردبیر معظم و رفقای عزیز و گرامی صفحه تلاشم را برای حرمت‌گزاری و اعاده اعتماد و باور شان تا حد ممکن پیش بردم امیدوارم از من کمک‌کاری راضی بوده باشند.

من بیشتر از آنچه که بخود باور داشتم از نبشته های گهربار، ارزشمند و رهنمایی های مدبرانه و پربنوع شان آموختم و سپاسگزار همیشگی شان خواهم بود. نبود شان درین شرایط حساس تاریخ وطن ضایعه جبران ناپذیر است اما زنده‌گی بی وفا چنین ناملایمات را باخود دارد. بر گرانسنگی و پر محتوایی داشته های ادبی و رهنمایی خردبار شان همیشه سر تعظیم فرود می آورم و بر روان پاک و بی آلایش شان درود ها می فرستم.

راحت بخوابید رفیق عظیمی صاحب گران ارج، یادتان ماندگار تاریخ پربار کشور و قلب ها و اذهان همه اقشار روشنگرا، متفکر و مردم دوست وطن خواهد بود.

رضا محمدی روزبهان

مرگ روشنفکر خیلی عمل‌گرا!

«آشفته‌گی‌های سرنوشت من، با بحرانی‌ترین اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی همراه و هم‌زمان بود، سرزمینی که بر اثر حق تولد، شادمانی‌ها، خوشی‌ها و بهترین چیزها به من داده بود و در آن نمک قدرت و شور غرور را چشیده بودم، دیگر از دست رفته بود و ما مانند یک موجود سرگشته و غریب از باغ‌ها و چمن‌زارهای بهشتی آن رانده شده بودیم...»

این آخرین عبارت کتاب پرفروش اردو و سیاست از جنرال فقید نبی عظیمی ست. کتابی که رکورد فروش کتاب را سالهاست در اختیار دارد. چرا که نویسنده کتاب، هم از نخستین داستان نویسان مدرن در کابل بود، هم نقطه محوری سی سال اتفاقات سیاسی عجیب در کابل. دورمان از او نشر شده، سایه‌های هول، آخرینش ست، رنجنامه پی برای عسرت‌ها و حسرت‌ها. قبل‌تر به نویسندگان جوان، نامه‌های او نشر شده بودند که چگونه از ادبیات مدرن، از شگردهای ادبی جدید و از مسوولیت نویسنده به عنوان روشنفکر صحبت می‌کند.

خود او روشنفکری بود که در همه سالها برای آنچه باور داشت فقط نمی‌نوشت، عمل می‌کرد. هم کودتای داوود خان با او و عشقش به جمهوری، کلید خورده بود هم کودتای جنبش چپ، و هم پیروزی مجاهدین. برای همین محبوب همه بود که بعد از هر واقعه او در کنار فاتحان بود. اما همه اینها او را به آرزویش برای بهبود وطنش نرساند، با غربت و در غربت، آخرین نفس‌هایش را کشید و دیروز در وطنش به خاک سپرده شد.

بدرود! رفیق عظیمی

منصور بدری

دوست ارجمند، سپه سالار بی بدیل و شخصیت بی مانند رزم و قلم رفیق
نبی عظیمی!

روزیکه آسمانی شدید، زیان و قلم مرا بسته بودند و نتوانستم با دیگر
همسنگران راه دادخواهی و انسان پرستی، رفتن بی بازگشت شما را فریاد
می کشیدم و غوره های اشک را نثار یادبود تان می کردم. همین حالا از
زندان دموکراسی فروشان رها شدم و نخستین پیامم که پر از اشک و
حسرت نبود شماست، به خاک سیه بی که خفته اید می افشانم.

یاد تان گرامی باد فرهیخته مرد سرزمین خورشید! آرام بخوابید، رسالت
خود را به بهترین وجه آن به انجام رسانده اید و باور کامل دارم راه سبز
راستی، صداقت، وطنپرستی، آزاده گی و سریلندی شما پر از راه روان راه
آزاده گی و آزاده مردان همسنگر و هم سبق شما خواهد بود. نبود شما
سخت رنج آور است، به خانواده ارجمند و همه رفقای پرچمدار خود
صمیمانه تسلیت عرض می دارم.

نجیب الله حبیب

ای آدمی فرهیخته بی سرزمین من
که بغض ها در گلوها سنگینی می کند.
انقلابی سنگین وزن میهن ما
نظامی و پرچمدار جسور سنگرهای دفاع،
از استقلال ،
از آزادی،
از صلح و عدالت اجتماعی
ای فرمانده آگاه نظامی،
میدان های رزم و پیکار مقدس
علیه استبداد ارتجاع سیاه،
استعمار و امپریالیزم جهانخوار و
مزدوران شرف باخته داخلی،
دشمنان جان، مال و شرف مردم.
ای یل نامدار عرصه های قلم،
فرهنگ و ادب کشور سوخته بی من
درخشانترین نگین الماسی،
تاریخ سرزمین ما
ستون فولادی دفاعی کشور ما
ای ابر مرد تاریخ و مردقهرمان
مردقهرمان جنگ جلال آباد
سرباز وطن و مدافع میهن ما
ای که قلم از ذکر خوبی هایت عاجز است
ای که از محبت های رفیقانه ات،
دوست و دشمننت بهره می برد،
چقدر دلم برایت تنگ شده...

چقدر دلم برایت تنگ شده...
شادروان گران ارج ما
نامت جاویدان و
خاطرات و کارنامه هایت،
درخشان در تاریخ است.
دین سرزمین و تاریخ را ،
چی خوب ادا کردی و
ما دروگران آینده کشت تو هستیم،
ملت فراموش نمی کنند
دوست داشتنی ما
روان تان شاد و خاطرات تان جاویدانه باد

انجنیر نجیب اللہ حبیب:

کور دلان تاریخ!

حماسه ها، هرگز فراموش نمی‌شوند!

در هفته‌ی که گذشت عزیز ترین رفیق و دوست ما سترجنرال محمدنبی عظیمی پدرود گفته و به جاویدانگی پیوست.

او رفت و پیروزی‌ها و افتخارات بیشماری را همراه با خاطره‌های نهایت شیرین و دها اثر ادبی، فرهنگی و سلسله آموزش‌های جاویدانه را به ما به ارمغان گذاشت.

در پهلوی مراسم ویژه‌ی بی‌خاک سپاری اش و این‌که با چه شان و شوکتی ملت و سرزمینش او را به آغوش گرم خود جا داده و پذیرای پیکر مطهرش شدند، عده‌ی انگشت شمار با الهام از ورای اندیشه‌های متعصبانه و عدم آگاهی از تحولات سیاسی دهه هفتاد همراه با تعدادی از جوان‌های نا آگاه، در نهایت بی‌حیایی دست به انتقاد و هیاهو، بدور از جوان‌مردی و بدور از فرهنگ سنتی‌ای سرزمین ما، زدند.

یاد بود از رفتگان کمال‌مردانگی، جوانمردی و اصل انسانیت و در نهایت فرهنگ عالی سرزمین ما است.

محرکان تعصب و تحجر با نا آگاهی از آن روزهای دشوار تاریخ کشور ما و عدم درک از شرایط دشوار و عدم شناخت از اوضاع دشوار و نبود یک هماهنگی، انتظارات بدور از امکان و توقعات بیجا داشته و شاد روان فرهیخته را متهم به پدیده‌ی ناکرده ساختند.

ندانم کاری های رئیس جمهوری دکتور نجیب الله و انجام یک سلسله تغییر و تبدلات بیجا و بی مورد در شمال کشور، بزرگ ترین قطعه حامی حکومت، فرقه ۵۲ را در حالی از کنار دولت دور ساخت که دولت دکتور نجیب الله بزرگ ترین و طولانی ترین دوست بین المللی خود روسیه شوروی را هم با برخورد دوگانه به سیاست های جدید این کشور حامی، از دست داده بود.

حمایت داکتر نجیب الله از کودتاچیان روسیه شوروی و اعلام روز خروج نیروهای این کشور بمثابه روز نجات ملی، خود نمونه پی از تفکر کوچک درین عرصه سیاسی و زمانی بود که پایه های نظام را سست و فرسوده نموده و با اعتماد به سازمان ملل متحد و نماینده اش و پروژه شان و اعلام اینکه استعفا می نماید، آخرین میخ ها را بر تابوت نظام کوبید و راه فرار را بر قرار ترجیح داده و شعار بزرگ میهنی "سر میدهم و سنگر نمیدهم" را زیر پا نمود. او در نخست سنگر مادر وطن را ترک نمود و بعد سر را به کسانی داد که در نهایت به آنها اعتماد نموده بود.

و اما؛ این فرار باعث شد تا در تمام کشور قطعات نظامی و امنیتی یکی پس از دیگری یا سقوط کند و یا هم به دشمن تسلیم شوند.

دیگر سقوط نظام حتمی و حتمی بود و در چنین شرایطی سترجنرال محمدمنبی عظیمی که قوماندان گارنیزویون شهر کابل و معاون وزیر دفاع کشور بود با موجودیت وزرای دفاع، داخله، امنیت و سایر نهاد های امنیتی، سینه سپر قرار داده و تصمیم به دفاع از شهر کابل آنهم در حالی گرفت که عملا و با اراده مستقیم دکتور نجیب الله عده پی زیادی از نیرو های حزب اسلامی در ارگ، وزارت داخله و بعضی مناطق دیگر جابجا شده و منتظر فرصت ها در آخرین لحظات نزع بودند.

مصاحبه ها و نوشته های حکمتیار اثبات موضوع است. حکومت در حال سقوط بود و ملت و مردم ما متوجه این فرزند برومند، سلحشور، دلیر و آگاه نظامی خود بودند که برای نجات مردم و همان پنجاه هزار عضو حزب و فامیل های شان که همیشه رئیس جمهوری نجیب الله فریاد میزد که "من اینهارا چی کنم، به دریا بریزم؟" و بالاخره هم بی سرنوشت رهایشان نمود، چی خواهد کرد و چی اقداماتی را در حالیکه دولت عملن شاریده بود و گلبدین حکمتیار با اطمینان به افراد جابجا شده در نقاط حساس کابل و خود در دروازه های شهر کابل مثل امروز دندان میسائید تا یک قتل عام را در انتقام از حزبی ها و تمامی کسانیکه در دولت دکتور نجیب الله کار می کردند و تمام ساکنان شهر براه اندازد، انجام خواهد داد.

از سوپی هم مسعود و دوستم که از طرف شمال پیشروی داشتند و اعلان می کردند، با کسانی که در رژیم دکتور نجیب الله به نحوی دخیل بودند، کاری نخواهند داشت و فامیل هایشان در امان خواهد بود، به سوی کابل می شتافتند.

اینجا بود که جناب زنده یاد عظیمی بزرگ در ساحه کار خود و در بخش مسوولیت خود اقدامات لازم برای دفاع از شهریان و حامیان نظام را انجام داده و با درایت های نظامی و سیاسی خود به دفاع از نظام و شهریان کابل هر چند امکان پذیر هم نبود و نظامی هم دیگر وجود نداشت و دو جناح قدرت گلبدین و مسعود در حال تشکل بودند، پرداخت و اجازه دخول به شهر کابل را به هیچ یک از جناح ها الی "تشکیل حکومت موقت بنام اسلامی" نداد و الحق که با درایت های این فرزند مبارز و دلیر از ورود قصابان به شهر کابل به خوبی جلوگیری شد.

رژیم در هر حال با موجودیت و یا عدم موجودیت جناب شادروان عظیمی عزیز، سقوط می کرد، چون دیگر در همه ولایات نظام از بین رفته

بود و حامی بین المللی او روسیه جدا شده از شوروی سابق هم موافقت خود را برای سقوط نظام نه تنها اعلام نموده بود بلکه عملا به سقوط حکومت دکتور نجیب لحظه شماری میکرد و اما؛

عظیمی فقید به خوبی و با درایت توانست از اصابت تیغ تیز انتقام جهادی ها بر گوی حزبی ها و فامیل های شان و کارمندان دولتی حکومت داکتر نجیب الله ، ملت و مردم ما در همان مرحله زمانی اول سقوط نظام به قول معروف " تیزی شمشیر " جلوگیری کند.

در دوران حکومت موقت ایشان که مریض و به خارج کشور سفر نمودند، مقصر هیچ یک از حوادث خونبار دوران حکومت موقت اسلامی و دولت های بعدی، ایشان نبوده و متهم نمودن ایشان، نشان دهنده بیخبری کور دلان تاریخ، از تاریخ آن روز های دشوار سرزمین ما است.

آنچه در آن زمان و در همان برهه تاریخ، لازمه پی یک افسر وطن پرست و صادق بود، در نهایت ایستاده گی و شجاعت، بخوبی و با فراست و درایت، توسط آن فرزند مبارز، نستوه و مدافع سرزمین ما انجام داده شد.

عظیمی فقید علاوه بر افتخارات حماسه های نظامی سالهای طولانی جنگ برای ملت خود، اثرهای گرانبهای تاریخی، سیاسی و فرهنگی بزرگی را، برای ملت و نسل امروز و فردا بجا گذاشته است که سده ها مثل خودش جاودانه خواهد ماند.

روانش شاد و خاطراتش جاویدان باد !

انجنیر نجیب الله حبیب

سید باقر محسنی کاظمی

جنرال نبی عظیمی، سوای پیشینه و فعالیت نظامی اش، نقش برجسته و موثر نظامی و سیاسی در تحولات سال ۷۰ و اوایل ۷۱ داشت. در حالیکه دولت مستقر او فروپاشیده بود، درک او از ماهیت افراط گرایی، باعث شد با شجاعت در برابر نفوذ بنیادگرایی مقاومت کند و راه را برای گروه های میانه رو مجاهدین باز نماید.

جنرال عظیمی در دشوارترین و حساس ترین برهه، از خود بصیرت سیاسی به نمایش گذاشت و مانع سلطه افراطیت بر کابل شد.

با مطالعه کتاب "اردو و سیاست"، وی را یکی از با سوادترین کادر نظامی در تاریخ معاصر افغانستان یافتم، دقیق و بدور از قهرمان سازی های معمول چشم دید های خویش را نگاشته است.

وی در آستانه پیروزی مجاهدین می نویسد: "یکی می گفت می درم، بر باد می کنم، تخریب می کنم و انتقام می گیرم؛ دیگری می گفت به هیچ کس ضرر نمی رسانم، مردم کابل را حمایت می کنم، اعضای حزب را مصوونیت می دهم، نظم را به وجود می آورم و حق را به حق دار می رسانم. دو برخورد متضاد؛ اگر تو می بودی با کدام یک می رفتی"؟

من گاهی از طریق مسنجر با وی در ارتباط بودم و برخی پرسش های مرتبط با آثار مکتوب شان را مطرح می نمودم. با حوصله مندی پاسخ ارایه می کرد.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

فضل احمد

درود بروج ابر مرد تاریخ، سپهسالار بی بدیل ارتش، مبارز نستوه، شخصیت گرانمایه فرهنگی سترجنرال زنده یاد نبی عظیمی.

نبوغ و توانمندی نظامی، و فرهنگی در وجود زنده یاد عظیمی در آغاز نو جوانی اش شکوفه کرده بود، که زنده یاد طاهر بدخشی در نامه خود انرا برایش نبشته بود :

برادر ارجمندم نبی عظیمی!

هر وقتی که ترا می بینم، از خطوط چهره اندوهناک و متفکر و فروغ چشمان مایوس و منتظرت، تمام هیجانات و تالمات انسانی و اجتماعی جوانان عصر و محیطم را روشن می خوانم. آنچه در مغز پر تلاطم و طوفانی تو می گذرد، همیشه مرا رنج می دهد که چرا مجرایی به این سیلاب بهاری عصیان پیدا نیست؟ اما تو در «کھسار نویسندگی» راهی پیدا خواهی کرد و چون دریاچه ای تند و شوخی به «دشت کم حاصل هنر» کشور فرود خواهی آمد و آن را شاداب و سرسبز خواهی نمود.

فلسفه این نامه، نامه زنده یاد بدخشی در جوهر خود برای زنده یاد عظیمی بیان آینده پر درخشش و شخصیت برانزده فرهنگی و نظامی در تاریخ کشور بود.

روح ستاره درخشان میهن شاد و مکتبش بر تک تک ما ماندگار باد.

سید نعمت الله سیرت

بخاطر پاکی و خدمات والای شخصیت‌هایی چون عظیمی است که نسل خردمند جوانان درباره چپی‌ها چنین می‌اندیشد.

چپی‌ها مسلمانان واقعی هستند!

چپی‌ها مردمان پاک نفس و عناصر سالم هستند. چپی‌ها به مکتب و ایدیولوژی خود شدیداً در عمل و تیوری پابند هستند. چپی‌ها دروغ نمی‌گویند، رشوت نمی‌گیرند. خیانت به وطن نمی‌کنند. چپی‌ها سرمایه‌اندوژی نکرده‌اند. چپی‌ها وطن پرست هستند. چپی‌ها واسطه‌بازی را جرم می‌دانند. قوم‌گرایی در مرام چپی معنا ندارد. چپی‌ها مسلمان واقعی هستند. امروز بعضی رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان نان برای خوردن و خانه برای زندگی ندارد؛ حتی بعضی شان توسط کراچی وانی، کار می‌کنند. آنها می‌توانستند که در زمان حاکمیت شان مثل رهبران جهادی، خانه مجلل بسازند. سرمایه به خارج قاچاق کنند؛ اما وجدان انقلابی شان مال حرام است. بهترین خانه‌های مجلل در افغانستان، ایران، اروپا و آمریکا برای خود ساخته‌اند. فرزندان شان در خارج تحصیل می‌کنند. صاحب‌جاه و جلال و دالر هستند. بالای مردم بیچاره به نام جهاد سواری می‌کنند. سرمایه رهبران جهادی به صد ها ملیون ها دالر می‌رسد. رشوت و فساد اخلاقی را به نام قرآن انجام می‌دهند. واسطه‌گرایی و قوم‌گرایی را پسندیده می‌دانند و دیگر مفاسد را دوست دارند؛ حالا شما قضاوت کنید که کی مسلمان و کی کافر است؟

عمر هژیر

سوگ نامه

با درد و اندوه خبر تلخ و باور ناکردنی درگذشت رفیق و دوست عزیزم
سترجنرال محمدنبی عظیمی روح و روانم را جریحه دار و قلبم را داغدار
ساخت.

عظیمی این مرد فرهیخته و انسان متعهد، میهن پرست، مرد قلم و اندیشه،
نویسنده توانا و استراتژیست نظامی شجاع از بهترینهای زمانه خود بود. این
جنرال سرسپرده بهترین دوران زندگانی خود را وقف خدمت به مردم، میهن
و زحمتکشانشان کشور کرد.

او یک نظامی نخبه، سرافراز و یک افسر شجاع و دلآوری بود که در میدان
های نبرد و جنگ های تعرضی بردشمنان وطن و عمال خارجی آن ها
پیروزمندانه فایق می آمد.

عظیمی انسان پاک سرشت، صمیمی و یک رفیق و دوست مهربان بود.

در سال ۲۰۱۳ طی تماس ها و مکالمه مکرر از عظیمی بزرگوار تقاضا نمودم
تا در مورد نقش حفیظ الله امین در سرکوب نیروهای چپ، روشنفکران
آزادخواه، کارگران، دهقانان، پیشه وران، دانشجویان، نظامیان... چشم
دیدهای خود را به مثابه یک نویسنده و نظامی کارکشته و مدافع وطن به
رشته تحریر در آورد. زیرا دشمنان داخلی و خارجی در تبلیغات زهرآگین و
نفرت انگیز خویش، جنایات حاکمیت امین و باند جنایتکارش را به حساب
حاکمیت چندین ساله حزب دموکراتیک خلق افغانستان می پنداشتند.
سترجنرال عظیمی بزرگوار پیشنهاد مرا پذیرفت و کتاب «من و آن مرد

موقر» را به رشته تحریر در آورد و در این کتابش از من چندین بار یادآوری نموده است.

بادرد ودریغ که اجل مرگ لعنتی به سراغ این مرد پاک سرشت آمد و او را از میان یاران، دوستان و رفقاییش ربود.

مرگ عظیمی برای خانواده بی نظامیان سرسپرده و مدافع وطن، دوستان، یاران، و خانواده معززش یک ضایعۀ بزرگ و جبران ناپذیر است.

در حالیکه اشک از چشمانم جاریست درگذشت این مرد نستوه و صاحب قلم و نظامی سرسپرده راه زحمتکشان کشور را به خانواده داغدار شان، دوستان، نظامیان و رفقای عزیز تسلیت عرض میکنم.

روح این مرد بزرگ شاد و یادش گرامی باد.

پیام تسلیت بنیاد همیاری زنان افغانستان مقیم هالند، به مناسبت
درگذشت زنده یاد جنرال صاحب محمدنبي عظیمی!

بادرد و تاسف فراوان اطلاع حاصل نمودیم که درخت تنومند مبارزه
روشنگری و روشنفکری کشور به زمین افتاد، فرزند نستوه، مبارز آگاه
,شخصیت بی بدیل، بزرگمرد فرهیخته که همه عمر پر بار خویش را در راه
ارمان های والای انسانی و وطن دوستی صرف نمود، داعی اجل را لبیک
گفته به جاودانه گان پیوست. روحشان شاد و یادشان گرامی باد

با احترام مسوول بنیاد همیاری زنان مقیم هالند گچهره یفتلی

دکتر میر حسین اکبری

سلام و درود به شما رفقای ارجمند و گرامی!

قبل از همه طالب پوزش می‌شوم اگر نوشتن این پیشنهاد جسارت تلقی شود. رفقا يك هفته از درگذشت سپهسالار حزب ما زنده یاد سترجنرال محمد نبي عظیمي نمی‌گذرد که رفقای اسبق، يك صدا و يك پارچه به نماینده گی از احزاب و سازمانهای شان مانند گذشته با يك روحیه نو از برکت رفیق ارجمند محمد نبي عظیمي با یکدیگر ارتباط برقرار کردند، رفاقت و شفقت نشان دادند، به یکدیگر تسلیت گفتند، پیام تبادل کردند و شکر رنجی‌ها و تفاوت‌ها را کنار گذاشتند. شماری هم نام‌های شان را در لست غم شریکان و تسلیت گوینده گان درج کردند. رفقا روحیه و ارتباط جدیدی که از برکت رفیق محمد نبي عظیمي در بین شما چه در داخل افغانستان چه در بیرون از آن بوجود آمده يك فرصت طلایی و بی سابقه بعد از سقوط حاکمیت دموکراتیک است. بنابر آن پیشنهادها می‌نمایم که همین حالا در گرما گرم این ارتباطات توسط عمل و پلان‌های عملی کار و روابط مستحکمتر و قویتر گردد که خوب و به نفع همه خواهد بود.

دوم: گرچه افغانستان و سیاست در افغانستان يك میدان رقابت و تقابل سازمانهای جهنمی استخاراتی جهان هم از شرق و غرب و همسایگان شده است، و کنفرانس پیش روی صلح یا مذاکرات صلح پیش رو، باید منافع این سازمانهای جهنمی را تامین کند تا صلح و منافع مردم افغانستان را، بدین لحاظ چه فکر می‌کنید اگر خود شما يك ملاقات از طریق زوم که حتا تا ۱۰۰۰ نفر میتواند در يك میتینگ شرکت کند با رفقای که خود شما لازم می‌دانید و جا دارد يك جلسه زوم بگیرید، از یکدیگر قدر دانی کنید، بعد طالب نظر شوید؟ در این مورد چه نظر دارید؟ همین اشخاص و افرادی که بمناسبت درگذشت رفیق عظیمي پیام فرستاده بودند، غم

شريكی کرده بودند، ابراز تسلیم گفته بودند، اگر يك يا دو سه نفری نماینده از طرف خود در میان مذاکره کننده گان یا کنفرانس صلح که منافع و موقف همین کتله بزرگ را بیان و تجلی دهنده باشند، یعنی ما نماینده خود را در کنفرانس صلح یا کنفرانس بن دوم داشته باشیم؟ بعد اگر همه توافق کردند جنبه های عملی و حقوقی آن سنجیده شود که از کدام طریق و تحت کدام عنوان چگونه اقدام شود. رفقا از طریق ارتباطات با دولتها ذیدخل، علاقمندی شرکت در کنفرانس را مطرح کنند و عکس عملها و تقاضاها و شرایط ها را ارزیابی کنند بعد به مشوره و توافق هم عمل نمایند. رفقا! تا خود شما عمل نکنید هرگز عقب در شما نخواهند آمد که این است حق شما بگیرید. تا نخواهند پرسید شما هم حق دارید نظر تان درین همچو موضوعات بیان دارید که چه است؟ اگر رفقا عمل کنند و در هر موضوع حاد موضع گیری روشن، عملی و صریح داشته باشند، همه رفقا دلگرم می شوند، جمع می شوند و در غیر آن هر کس در هر حزب و جریانی که نردیکی با اهداف و اندیشه های وی داشته باشد، همان طرف میرود. آنان نیم قرن دیگر منتظر عمل رفقا نخواهند نشست و آنوقت رفقا هم باید گله نداشته باشند که چرا اینطور شد و یا آن آنطور نشد. . . رفقای که در دولت شريك اند، بگذارید آنها از طریق دولت بروند. اگر رفقای دولتی ما قادر باشند هیبت رفقای جنبش ما و شما را شامل مذاکرات صلح بسازند از همه بهتر.

بهر حال خدا کند این رویای من جنبه عملی داشته و ضرورت نشود يك روزی بخش نظامی ایجاد شود. با عرض حرمت و احترام رفیقانه.

ع. م. اسکندری

نبی عظیمی نظامی و روشنگر کم بدیل کشور به جاودانگان پیوست!

او یکی از افسران تحصیل یافتهء اکادمیک (ارکان حرب) و سیاسیون قلم بدست کشور بود. نقش پای ایشان را در همه تغییرات دهه های پنجاه تا هفتاد خورشیدی میتوان دید.

از او علاوه برکاتنامه های ماندگار نظامی و سیاسی اش، مقالات و نوشته های فروانی ادبی، سیاسی و نظامی بجا مانده است؛ که از جمله میشود از اردو و سیاست و سایه های هول نام برد.

ما از دیر زمانی، از اوایل دهه هفتاد در کابل، بعدا در تاشکند و در آخر هم در هالند، باهم دوستی و دیدار داشتیم. در یک دههء اخیر متأسفانه از نزدیک باهم ندیدیم؛ ولی در دنیای مجازی باهم دوست بودیم و همیشه تبادل نظر میکردیم.

در گذشت سپهسالار عظیمی ضایعهء بزرگی برای کادر نظامی کشور و جامعه روشنفکری افغانستان است.

برای فرزندان عزیز و همه اعضای خانوادهء بزرگ شان و به همه دوستان و دوستانشان تسلیت میگویم.

روح بزرگ شان شاد و یاد شان همیشه عزیز و گرامی باد!

برناست «روزه‌س» دکشت رفیق محمد بنی غلبي

«ار دوست چنجا، بزگر کعبه از مردم»

دکشت گزینی به یادگار مانده که ایام خیر



ستر خنالی بنی غلبي (ز محمد) شخصیت ماست که با نبوغ دکشت حسرت یاد کردید.
براسر یاد بود نام، خاطر دانه آرزوه ماسر اینم شخصیت پاک سرشت، خنبي متهد،
تقاي برجته و اوج فرخنده اینم سهر حلقه رشاد مکلنی می سازیم تادرس و اندرز باشد!

«هر قدر به گذشته خویش می نگرم اوج موجی براسر شرمندگی و اگسار نمی یابم. وجدانم طیب و ظاهر است و دستانم پاکیزه، بی منبر
صنوبر و دموکریک خلق افغانستان بوده و ختم. و هنوز مورد سر نمی یابم که اینم رفتار دلای دست بدیم و مانند بعضی از عضویت
در اینم حزب پیشکام، بیاماز لادتاد و پیوند نزدیک با اینم شرمند و نعل، و براسر اینک با شرایط و وضع نوینم آدام هاستاده و حق
پیدا کنیم یا مورد صنوبر آدام قرار بگیریم و یاد مجالس شکام رای، برگشته خویش خطا بطلدیم بگشتم، توبه و استغفار نمایم، آدام به نزد اینم کمالی که
اگر خوب قول و تراز و شونده به پول سیاسی نمی لرنده.

منبر مقدم و هنوز به اینم ابر باور دارم که مراسم نامه حزب دموکریک خلق افغانستان بعد از حزب وطنم، بر نامه ترقی و پروگرام
متمنی لادست که با تطبیق اینم انقلاب ملی و دموکریک در کشور ما به روز می گردد و صلح و ثبات، دموکراسی و ترقی و عمران دوباره کشور
آغاز می یابد. بناً اگر منبر براسر تحکیم حاکمیت انقلابی و مردمی خویش مبارزه کرده ام و به خاطر همینم اینم انسانی بارگاهتاسر حد مرک و
نیستی خویش رفته ام و دده و صدایم برزم خویش را که دانه قهرام و شهید را بشا براسر اینم مناسب نمی دانید، بنابر تحقیق تمام اینم ماسر اوج
گیر و دلای انسانی از دست داده ام، پس چه ضرورتی براسر تبریزی؟ و یا چه جاسر کترو و یا کتلا لاری؟»

حق یار

رفقا، دوستان گرانقدر، با درد و دریغ امروز يك درخت پُربار جنبش مترقي کشور، يك وطنپرست نستوه وشجاع، يك ابر ستاره نظامي کشور، يك اديب، يك نویسنده رومان و داستان، يك نخل پُربار ادبیات زبان پارسي از میان من وشما رخت بر بست و به ابدیت پیوست! بلي دوستان، سترجنرال ارکانحرب محمد نبي عظیمي سه روز قبل نسبت سکتته مغزي در يکي از شفاخانه هاي تاشکند کشور اوزبیکستان تحت مداوا قرار داشت اما نسبت خون ريزي بيش از حد مغزي داکتران نتوانستند نجاتش بدهند امروز به سن ۷۸ سالگي از میان ما رفت وبه ابدیت پیوستند. نبود این فرزند اصیل سرزمین ما در بین رفقای جنبش مترقي کشور، در بین نظامیان قهرمان، در بین ادیبان ونویسنده گان پُربار زبان پارسي، يك ضایعه بزرگ وجبران ناپذیر مي باشد، روحش را شاد وياد وآرمانهایش را جاويدان مي خواهيم.

سترجنرال ارکانحرب نبي عظیمي در نیم قرن اخير در اردوي افغانستان موقف وجایگاه خاص خودرا داشته و در مقامهاي ارشد نظامي کار وفعالیت نموده بود. بالخصوص کارهاي مُدبرانه ومسلكي این جنرال قهرمان در دهه شصت و آغاز دهه هفتاد در مقامهاي معاونیت وزارت دفاع کشور در شرایط نهایت دشوار وتعیین کننده مرگ وزندگي جان صدها هزار اعضاي حزب دموکراتیک خلق، اعضاي سازمانهاي زنان وجوانان، نجات جان روشنفکران، ماموران وهزاران داکتر وانجنیر ومتخصصان کشور وبخصوص نجات جان مردم شرافتمند شهر کابل را از شر جنایتهای گلبدين حکمتیار نجات داد که قابل قدردانی وستایش میباشد. سترجنرال ارکانحرب محمد نبي عظیمي پس از استعفای داکتر نجیب اله شهید از سمت ریاست جمهوری در تسلیمدهي قدرت دولتي ونظامي به مجاهدین که سَمّت معاونیت وزارت دفاع ملي، قومندان اعلي گارنیزيون شهرکابل

ووظیفه ریاست شورای عالی نظامی دولت را بعهده داشتند تا قدرت دولتی و نظامی را به دولت موقت توافقی شده تسلیم بدهند. در روزهای اخیر، پروسه توافق شده تسلیم‌دهی به بیراهه رفت و هیئت اعزامی جانب دولت به جای اینکه کمیته‌ی رهبران مجاهدین پشاور را داخل کابل دعوت نماید با گلبدین حکمتیار به توافق می‌رسند تا پیشتر از رهبران کمیته پشاور و رهبری جبهه شمال وارد کابل شده قدرت دولتی و نظامی را تحت کنترل حزب اسلامی گلبدین قرار داده و قدرت را به وی تسلیم بدهند. در همین مقطع سرتیروانان نبی عظیمی مرحوم و دیگر جنرالان و مدافعین صدیق مردم افغانستان ابتکار عمل را بدست گرفته به کمک رزمندگان جبهه شمال و قوت‌های مارشال عبدالرشید دوستم نیروهای حزب اسلامی گلبدین را که در حوزه‌های پولیس نواحی کابل و در ارگ ریاست جمهوری و در منازل میکروبیانها قبلن جابجا شده بودند پس از یک شبانه روز نبرد، نیروی‌های حزب اسلامی گلبدین را از تمامی نقاط شهر کابل بیرون کشیده و قدرت دولتی دوباره بنا بر توافق قبلی به کمیته پشاور و جبهه شمال تسلیم داده می‌شود. در این پروسه دشوار اگر ابتکار عمل ارکان حزب جنرال صاحب عظیمی مرحوم و اعضای شورای نظامی آن نمی بود و قدرت دولتی و نظامی بدست حزب اسلامی گلبدین حکمتیار قرار می‌گرفت شهر کابل قتل‌گاه دسته جمعی اعضای حزب دموکراتیک، افسران و سربازان، اعضای سازمانهای زنان و جوانان، روشنفکران، کارکنان ارشد دولتی و مردم بی‌گناه شهر کابل به جوی‌های خون تبدیل می‌شد. این جنایتها برای حزب اسلامی گلبدین و پیروانش در تاریخ این احزاب تازه گی ندارد. اگر به تاریخ مبارزات این احزاب ارتجاعی و فئودالیستی مراجعه کنید در سال‌های (۱۹۶۵-۱۹۶۶) پنجاه هزار اعضای حزب کمونیست کشور اندونیزیا و اعضای خانواده‌های این اعضای حزب توسط حزب اسلامی و امریکایی‌ها به طور دسته جمعی به قتل رسیدند.

بدین مناسبت ما اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان آن زمان، اعضای سازمانهای زنان و جوانان، روشنفکران، سربازان و افسران، مأمورین ملکی، روشنفکران و دموکراتها که در آن مقطع تاریخی در شهرهای کابل و دیگر ولایات کشور گیرمانده بودیم، جا دارد مدیون فداکاریهای سترجنرال محمد نبی عظیمی و از کردانی و فداکاری این جنرال فقید و همزمان صادق و رزمنده ایشان باشیم و هستیم.

سترجنرال ارکانحرب محمد نبی عظیمی نه تنها در عرصه نظامی قامت استوار و افتخارات بزرگی در تاریخ مبارزات خود دارد، بلکه در عرصه نگارش و ادبیات دست بلایی داشتند. کتاب تاریخی (اردو و سیاست) در دو جلد ضخیم از با اهمیت ترین کتاب های عصر امروز است که بطور مستند و باثبوت در حیات خودش از کنکاشهای طولانی گذشته تاریخ حقانیت مبارزه سیاسی و نظامی دوران حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان را برای نسل های آینده جهت قضاوت و داوری به میراث گذاشته است. کتابهای زیاد دیگر در عرصه های داستان نویسی، رومان نویسی، به مدت شش سال در چندین قسمت آموزش دستور زبان پارسی را از طریق صفحه وزین (درگسترش زندگی) که سر دبیر این صفحه بودند تحت عنوان (درست بنویسیم) نوشتن املا و انشای زبان فارسی را تدریس می نمودند، صدها مقاله های سیاسی، اجتماعی، ادبی و فرهنگی در رسانه های جمعی از مرحومی به نشر رسیده و علاقمندانش از آن فیض برده است. این يك اجر بزرگ برای خود و افتخار بزرگ برای فامیل، رفقا و همزمانش می باشد. در اخیر یکبار دیگر روح این فرزند صدیق و وطنپرست سلحشور کشور را شاد و یاد و خاطراتش را گرامی میدارم، به تمام اعضای خانواده شریف، رفقا، و دوستانانش عرض تسلیت می نمایم.

با اندوه وتالم بی پایان در بستری مریضی اطلاع حاصل کردم، شادروان سپهسالار نبی عظیمی یکی از درخشانترین و برجسته ترین نویسنده و ادیب و شخصیت نظامی کارکشته و باتجربه بالا دست وطن که باهم رفیقی همراه و هم‌مفکوره بودیم و در یک سنگر مبارزه علیه دشمن می‌جنگیدیم رخت از جهان بر بسته و پدرود حیات گفته و به آبدیت پیوست. این ضایعه‌پی جبران ناپذیر برای جنبش دموکراتیک چپ افغانستان و نظامیان سر به کف وطن دردناک است. قلب و روانم را سخت متاثر و اندوهگین ساخت. قهرمان بی بدیل کشور که پیروزی‌ها و مبارزه اش علیه دشمنان متحجر ارتجاعی چه در عرصه نظامی و ادبی ورد زبان‌ها است و تاریخ انرا فراموش نمی‌کند. بنا، اندوه بی پایانی خود را به خانواده گران ارج و رفقا، همکاران و یاران قلم بدستش تقدیم داشته برای شان شکویایی می‌خواهم. شادروان عظیمی گران ارج بخواب آرام بخواب نامت جاویدان و خاطرات و کارنامه هایت درخشان تاریخ است. وظایف انسانی خود را دروند تاریخ ادا کردی و بر ای ما فراموش ناشدنیست. روانت شاد و خدمات شایسته و وطن پرستی ات گرامی باد.

نذیره کریمی

مرد نمیرد به مرگ مرگ از او نامجوست
نام چو جاوید شد مردنش اسان کجاست.

نویسنده خوش نویس و نظامی بر جسته افغانستان سترجنرال محمدنبی
عظیمی به ابدیت پیوست. روحش شاد و یاد عزیزش گرامی باد.

مرحوم عظیمی در یکی از مصاحبه هایش در مورد اینکه چگونه دشمن در
اردو نفوذ پیدا میکند و چطور از حضور دشمن در نیروهای امنیتی کشور
جلوگیری کرد؟ چنین ابراز نظر نموده بود:

باید بگویم که این کار اگرچه در نظر اول دشوار به نظر می رسد؛ ولی اگر
تدابیر مؤثر و بازدارنده و به موقع از سوی ارگان های کشف و استخبارات
صورت بگیرد، از گسترده گی آن جلوگیری شده می تواند. به شرط آن که در
ارگان های استخباراتی و کشفی افراد صادق، وفادار، با هوش و باورمند به
نظام وجود داشته باشند. به نظر من نخستین اقدام در امر خنثی سازی
چنین اقداماتی تشخیص نمودن چنین افراد در رده های بالایی آن ارگان ها
و تصفیه بی رحمانه شان از مقام های کلیدی و تصمیم گیرنده است. مثلاً
سال ها پیش در زمان ریاست جمهوری زنده یاد ببرک کارمل، رییس ریاست
کشف وزارت دفاع و معاون ریاست کشف و برخی اعضای این ریاست به
اتهام گزارش دادن اسرار نظامی به احمد شاه مسعود، از جمله پلان های
عملیات محاروبی بازداشت شدند که بعد ها به خیانت خویش اعتراف
نمودند. بدین ترتیب تا زمانی که این ارگان ها از کارمندان خاین، فاسد و بی
ایمان تصفیه نشوند، چگونه می توان به این باور بود که دشمن آرام خواهد

نشست و توسط این افراد به کشتار مردم و ویرانی بیشتر کشور دست نخواهد زد؟ اقدامات جلوگیری کننده دیگر نیز فراوان اند که از نفوذ افراد نفوذی می‌گاهند که در این مختصر نمی‌گنجند، ولی به نظر من هر کارمند امنیتی با فوت و فن و راه و رسم این اقدامات پیشگیرانه و تخصصی کاملاً آشنایی دارد.

پرسیده اید در مورد اربکی‌ها یا به اصطلاح امروز پولیس محلی چه نظر دارید؟ در پاسخ عرض می‌شود که من این سوال را در نوبته پی به نام "این اربکی‌ها" (۳) که در تارنماهای بامداد، مشعل و وطندار اقبال نشر یافته اند، جواب گفته ام و ضرورت تکرار آن را نمی‌بینم. در این جا همی‌نقدر می‌توان گفت که درهنگام حاکمیت حزب محبوب مان (ح. د. خ. ا.) قوت‌های قومی و ملیشه برای دفاع از محلات شان به وجود آمدند که دارای کارنامه‌های اندک خوب؛ ولی بسیار دلآزار بوده اند. پولیس محلی امروز اگر پیوسته و همه روزه از سوی مقامات امنیتی کنترل شوند و طوری سازماندهی شوند که مهار آنان به دست دولت باشد نه به دست رهبران و قوماندانان محلی و یا طالبان و همچنان از خود سری‌ها و پی‌نظمی‌ها در میان شان جلوگیری شود، در آن صورت خواهند توانست در گرفتن و آوردن امنیت به مناطق شان مفید واقع شوند. در غیر آن آبی خواهند شد که توسط سترجنرال دیوید پتریوس قوماندان عمومی نیروهای امریکایی و قوای ناتو در افغانستان به آسیاب طالبان و القاعده ریخته شده است.

یادش گرامی باد.

نقیب آروین

گفت و گوی ظاهرشاه و جنرال عظیمی

ظاهرشاه: چرا یخنت باز است؟ برو به فرمانده ات بگو که حبس هستی!

دو سه روز پیش به جنرال نبی عظیمی پیام دادم برای کاری، به دلیل اینکه او از محدود نظامیان افغانستان بود که دستی به قلم داشت و درنوشتن و فهم ادبیات توانایی منحصر به فردی درمیان هم قطاران خود داشت. امروز متاسفانه خبر درگذشت او آمد. یادم آمد که مرحوم استاد زریاب که خدایش بیامزد قصه می کرد که روزی جنرال نبی عظیمی که در آن وقت جوانی نو به نظام رفته بوده، شب نوروز در مسیر قوای مرکز شهر کابل، پشت فرمان موتر به سوپی روان بوده است. در تراکم ترافیکی دستی پیش روی موتر او دراز می شود، دست یک جنرال! موتر عظیمی را توقف می دهند و وقتی از موتر پایین می شود که جنرال توقف دهنده، یاور پادشاه است و شخصا اعلی حضرت در موتر خود نشسته است و اوست که فرمان توقف موتر نبی عظیمی را داده است.

گفتگوی محمد ظاهر خان به روایت استاد زریاب فقید از زبان خود جنرال عظیمی مرحوم چنین بوده است.

- چرا یخنت باز است؟!

- اینه صاحب بسته می کنم

- چرا موهایت بلند است

- اینه صاحب طرف آرایشگاه می رفتم

- خو چرا یک ساعت است موترها پشت سرت بند است وتو متوجه نیستی؟!

- سکوت

- برو بچیم به فرمانده ات بگو که حبس هستی!

نبی عظیمی مستقیم نزد فرمانده خود می رود و هدایت شاه را می رساند.

فرمانده اصلا باور نمی کند وجدی نمی گیرد و به عظیمی می گوید که بیا برویم سینما پارک فیلم نو آمده است. و خلاصه در هنگام دیدن فیلم بلند گوی سینما اعلام می کند که افسران وزرات دفاع به دفتر سینما بیایند.

القصه این افسران را به قطعه مربوطه می برند که همان یاور پادشاه ایستاده است. با این سخن که خوب به عوض تطبیق امر پادشاه، به سینما می روید. عظیمی تلاش می کند، بگوید که فرمانده باور نکرد؛ اما یاور پادشاه می گوید، درمسیر راه، شاه بسیار نا آرام بود از او علت را پرسیدم، گفت شب نوروز این جوان را حبس کردیم؛ برو آزادش کن، حالا که می آیم خودت دسینماستی! حالا که از سه مرد مرده به نیکی یاد کردیم، این را اضافه کنم که جنرال نبی عظیمی چه درکتاب اردو و سیاست و چه در مقاله هایی که پیرامون تحولات سیاسی و نظامی نوشت، یک مرد آگاه، باسواد و فہیم بود. با ادبیات و ازجمله ادبیات غرب آشنایی داشت و دستی نیز در داستان نویسی و درکل ادبیات داشت. هرچند ممکن است مخالفان و موافقان زیادی داشته باشد؛ ولی وی چهره اثر گذار درنیم قرن اخیر بود. روح اش شاد.

اعلامیة نهضت داد خواهانۀ افغانستان (ندا) به مناسبت درگذشت سپهسالار محمدنبی عظیمی:

ابرمرد شمشیر و بزم و قلم سپهدار نام آورملک جم
فرا رفت روحش به هفت آسمان، جهان تیره ودوستان شد دَرَم
(ظ. ظهوری)

سفر بی برگشت سپهسالار محمدنبی عظیمی همه مردمی را که او را می‌شناختند، درسوگ و ماتم نشانند. سترجنرال محمدنبی عظیمی یکی از ناماوران عرصه مبارزه دشمن شکن بود که سال‌های دراز در صف عدالت خواهان و روشن اندیشان در برابر دشمنان سیاسی داخلی و خارجی افغانستان مردانه و بی هراس سینه سپر کرد و از منافع مردم و تمامیت ارضی کشور صادقانه و دلیرانه دفاع نمود. شهامت و درایتش در سرکوب تجاوز آشکار نیروهای دهشت افکن داخلی که به همدستی بنیاد گرایان رنگارنگ بین المللی و قوت های رزمی کشور همسایه برجلال آباد انجام یافته بود، نام او را بر تارک تاریخ خونین کشور ما رقم زد و به مثابه قهرمان دورانش ماندگار ساخت. افزون بران عظیمی نویسنده چیره دست و سیاستمدار با تدبیر بود. آثار و نوشته هایش به ویژه کتاب "اردو و سیاست" وی اثر ماندگاری است که نام او را جاویدانی کرده است. نهضت دادخواهانۀ افغانستان (ندا) نبود او را به خانواده ارجمندش و همه هموطنان روشن اندیش و عدالت خواه افغانستانی تسلیت می گوید و خود را درین اندوه بزرگ با آنها شریک می داند. روانش شاد و یادش گرمی باد!

خلیل الله رؤفی

سپه سالار سرافراز جاودانه شد.

خورشید خروشید و فروغی به نظرماند

دریا به کنار دگرافتاد و گهرماند.

آه ! خدای من که چه می شنوم، چه خبر درد ناک و جانسوزی که به خصوص اهالی قلم و رسانه های داخل و برون مرزی کشور را یکسره تکان داد. هرگز باورم نمی شود که آن سپهسالار بلند قامت آزادی، روشنگر آگاه و مبارز بی بدیل، دیگر در میان ما نباشد، سنگرزوم و آزادیخواهی و درخشش قلم و ادبیات زرین پارسی از نفس افتاده باشد. مگردریغا که چنین شد، عظیمی بزرگ ما به دیار ابدیت پیوست. در حالیکه قلب و قلمم داغ برداشته و این اندوه سنگین مانند کوهی بر جسم و روانم فشار می آورد، سروده خسرو گسرخانی را به یادم می دهد که پیش از اعدامش به یاد شهید آذر، رفیق همسنگرش سروده بود :

تورفتی

شهر درتو سوخت

باغ درتو سوخت

اما دو دست جوانت

این بشارت فردا

هرسال سبزی شود

و با شاخه های زمزمه گر

در تمام خاک گل میدهد

گلی به سرخی خون !

عظیمی رفت اما میراث بزرگی از شهامت و بیکار، تقوا و آزادی، قلم و کتاب را از خود بجا گذاشت که برای سالیان درازی در دل تاریخ سرزمین ما خواهد درخشید و الگویی خواهد بود ارزنده و آموزنده برای نسل امروز و نسل های بعدی کشور ما.

با زنده یاد عظیمی از نزدیک شناخت و دوستی داشتم. بزرگمرد بی تکلف، مهربان و دلباخته مردم و سرزمین خود بود. در چهاردهم سوزان، بخاطر آزادی و ترقی اجتماعی در کشور از کوران حوادث دشوار فاتحانه و سر بلند گذشت و کار نامه های ماندگاری از خود به یادگار گذاشت. او یک نظامی آرام و با وقار، فرمانده مدبر و محبوب دل ها بود. نقشه های عملیاتی اش در میدان های نبرد و در مقابله با دشمنان رنگ رنگ وطن همیشه با درایت و موفقیت ها همراه بود. گذشته از آن در راستای فرهنگ و ادبیات پارسی و ویرایش زبان در جایگاه یک آموزگار نخبه از هیچ نوع تلاش و رهنمائی دریغ نمی کرد، قلمش شهکار می آفرید و جاذبه کلامش بر دل ها جان تازه می بخشید. با جسارت و حقیقت قلم، از عملکرد جنایت کاران و تبه کاران پرده بر میداشت. این کار باعث گردید که تعدادی به مخالفت او قد علم کنند، دزدانه و نامردانه از اینجا و آنجا سرکشند و لاطانات گویند، اما در برابر صاعقه قلم و منطق قوی انسانی او تاب نیاورده و لاجرم به زانو نشستند. مگر امروز در برابر تابوت پرشکوه اوسخت نامردانه ناسزاگویی را آغاز کرده اند.

زنده یاد عظیمی فقید با آنکه در طول مبارزات همه چیز در اختیارش قرار داشت اما سر بلند و صادقانه زیست، دستانش منزله ازهرگونه آلودگی بود. با آنهمه قدرت و طلاحیت دولتی یک خانه شخصی از خود بجا نگذاشت نیم اطاق مکروریان را فروخت تا از پول آن به زندگی تبعید شده درازبیکستان ادامه دهد.

علیرغم آنکه ازدرد وطن ودوری از یاران وهمدلان آنهم درغربت وتنهایی
رنج عظیمی را بردوش می کشید، ولی تا آخرین لحظاتی که به سکتۀ مغزی
دچار گردید، دست ازقلم نکشید، نوشت ونوشت وروشنگری کرد و آثار
ماندگاری ازخود به جا گذاشت.

خداوند روح این سپهسالار بلند قامت معرکه های آزادی، بانی شرف
وحيثيت خاک وفرزند صديق جنيش چپ را هميشه شاد داشته باشد. به
خانواده داغديده، دوستان ورفقای همدل وهمسنگرش عرض تسليت
وغم شریکی دارم.

۳ مارچ ۲۰۲۱

فرانکفورت

حدود ساعت ۱۱.۳۰ بعد مرخصی از وظیفه به خانه رسیدم و طبق معمول به صفحه فیس بوکم نظر انداختم که متاسفانه از خبر درگذشت سپهسالار نبی عظیمی مطلع شدم. روان شاد محمدنبی عظیمی سیاره بزرگ بود در کهکشان قلم، ادب، سیاست، نبرد، مبارزه، پیکار و شناخت از جامعه و مردمش. او در جبهات گرم نبرد با درخشش شایان شخصیت اش به بالاترین مدارج عالی نظامی رسید. با شهامت در نگارش وقایع دشوار پیچیده و بغرنج تاریخی پرداخت. او جوانان و قلم بدستان را در راستای تحریر تقریر و ادب فارسی رهنمون و یاور شد. او یک اعیار اهل بزم و غزل شعر و طرب و عاشق زنده گی و زیبایی بود. او دوستان و حریفان فراوانی نیز داشت. حریفانش معمولن یاوه سرایان، متعصبین، تنک نظران، سیاه دلان و دجالان اند که توان دیدن توانایی، پویایی و درخشش این افتاب قلم و شمشیر را نداشتند. حتی امروز که یاران این مرد بزرگ و شخصیت نظامی سیاسی و یکی از قلل بلند آفرینش های ادبی تاریخی به مرگ او گریه دارند و یاد و خاطرات اش را گرامی می دارند حریفان و دشمنانش می خندند و به اراجیف تکراری و عقده گشای می پردازند. حریفان و دشمنان او در اولین نظر، خوردی، خسیسی، بی مایه گی، بی کلتوری و بی فرهنگی شان را به نمایش می گذارند؛ زیرا حد اقل در روز مرگ کسی بر مبنای رسوم عنعنات و کلتور افغانی نمی خندند. اما خبیثان و فرومایگان ازین عنعنات پسندیده بیزار اند، زیرا آنها با کلتور و فرهنگ پاکستانی بیشتر الفت دارند. من در حال که به باز مانده گان، رفقا، دوستان و عزیزان رفیق عظیمی زنده یاد تسلیت عرض می دارم، می خواهم بگویم تلاطم، غرش، صفا، ستره گی و پهنای دریای قلم و برش شمشیر نبرد و پیکار رفیق عظیمی خس و خاشاک را از مسیرش نا پدید می سازد. به قول معروف «به لق لق سگ دریا مردار نمی شود» رفیق عزیز! آرام بخواب راهت ادامه دارد و تو دیگر افتخار و تاج تاریخ هستی روح شاد و خاطراتت جاودانه.

پیام تسلیت شورای اروپایی حزب آبادی افغانستان
به مناسبت رحلت جانگداز رفیق جنرال نبی عظیمی
مورخ سوم مارچ ۲۰۲۱

با هزاران درد و غم آگاه شدیم که شخصیت نامدار کشور، سپهسالار شجاع، سپاهی میهن‌دوست، انقلابی راستین، مبارز پرشور و وطن‌پرست سترجنرال نبی عظیمی جهان فانی را وداع گفت و رخ برنقاب سیاه خاک کشید.

نقش زنده یاد جنرال محمدنبی عظیمی به حیث یک سپاهی شجاع برای دفاع از افغانستان، دفاع از حاکمیت مردمی و دفاع از جان، مال و شرف مردم افغانستان برای همیشه در صفحات تاریخ افغانستان درخشش خواهد داشت.

او شخصیت آگاه و نویسنده بانام افغانستان بود. نقش قلم زنده‌یاد رفیق عظیمی گرمی در حوزه رسانه‌ی افغانستان از ارزش‌های بزرگی برخوردار است.

جامعه رنجور افغانستان فقدان چنین شخصیت بزرگ را به مثابه ضایعه جبران ناپذیر برای همیشه حمل خواهد کرد.

بدین مناسبت شورای اروپایی حزب آبادی افغانستان مراتب تسلیت و همدردی خویش را برای خانواده گرمی زنده یاد عظیمی، بستگان و رفقای عزیز ابراز نموده و برای همه صبرشکیبایی آرزو دارد.

روح اش شاد و خاطرش ماندگار باد
داکتر حبیب منگل رییس شورای اروپایی حزب آبادی افغانستان.

غفار عریف

در سوگ درگذشت سپهسالار سرافراز رفیق نبی عظیمی

اندوه گران

جدا شد یار شیرینت کنون تنها نشین ای شمع
که حکم آسمان این ست اگرسازی وگر سوزی
(حافظ)

اندوه گران، بوسه ی خورشید را از باغ سبز عشق و زندگی دزدید؛ آواز
قناری ها از گلستان زندگی به درون کوره‌ی غم پیچید تا صدای دلخراش
واپسین گام های مرگ را که گل سبز محبت را زیر پیگرد گرفته است،
نشنوند!

نه آهنگی، نه آوایی؛

دنیای عاشقانه - روشن و صاف و پاک گل همیشه بهار، اسپر پنجه های
بیرحم مرگ گردید و دیگر از میخانه پر از شور و مستی آن، سرود عشق به
گوش نمی رسد و نمی تواند سخن از بلور نور و شور و شرر و هیجان زندگی
بزند و آفتاب و مهتاب و ستارگان را همراه و همراز خود سازد تا با روشن
بینی و با زیبایی واژه ها و با لطف و صفا و اخلاق ستوده‌ی سیاسی و
اجتماعی، جلوه های سراب گونه‌ی نسل سرد و یخزده ترفند تراشان را در
کویر دلگیر و زمستان زده، به چالش بکشد.

دیگر در شب های مهتابی و پر ستاره نمی‌تواند شب چراغ عشق و دوستی
شود برای عشق و آزادی؛ و در روز های آفتابی سینه در برابر خورشید پهن

کند تا نیرنگ شب پرستان را که با بد بو ترین و پلید ترین دیدگاه ها باغ
سبز عشق و زندگی را نشانه می گیرند، آفتابی سازد.

آه، مرگ چه فاجعه بی بزرگی ست که هیچ بالا دست ندارد!

غمنامه :

شب زنده داران اهالی صاحب درک کافه ی شب زده ها، امشب بردلم غم بزرگ نشسته که موج اش ازبلندای شاخ برنتی برخواسته است. آخر می‌دانید همان قله بلند هم امشب غم دارد فرزندش فرزند خوبش یل عظیم نبی ما بچه شیوکی که روزگاری از ابهت اش پشت دشمن نامرد می‌لرزید با او و با ما قهر کرده سخن نمی‌گوید. او از دشمن نامرد هم گله دارد وگفته دگر سنگ برای پرتاب سوی شان ندارم. من مکنونات دلم را درج بیست هزار صفحه کرده ام، دگر به قول معروف اگر درخانه کس است یک حرف بس است. و اگر بخت یاری کرد و برگشتم برای بددهن ها جواب فراوان دارم. سخنی که من باید با شما درمیان نهم این است که هفته پیش که باهم صحبت داشتیم شعری ازشاعر گمنام برایم نجوا کرد که متن آن زبان حال مردم ما وشکایت وگلایه شان ازمسلمانهای کاذب ودین فروش که کشور منستان را گروگان گرفته اند می‌باشد که با شما شریک اش میکنم.

« تالظهء که پا به ثریا گذاشتید
برشانه های چند نفر پاگذاشتید
ازلطف تان مارا تشکر که لااقل
خلق گرسنه را به خدا واگذاشتید
درشهر « کابل» پیرهن هرکه پاره شد
انگشت روی زخم «فرخنده ها» گذاشتید
بابا شبیه آه بدون کلا شد
ازیس کلاه برسر بابا گذاشتید
فعلن که زنده ایم، ولی فکرمیکنم

مارا برای روز مبادا گذاشتید
باشد که از خزانه ی غییم دوا کنند
دیگر مگر خزانه شما جا گذاشتید.

تذکر ضروری: دراصل شعر که «مصر» بود به جایش کابل آوردم و به جای
«ذلیخا» نام فرخنده را.

عبدالحمید محتاط سابق معاون رئیس جمهور

با درد و دریغ امروز طی یک صحبت تلفونی با دوستان در تاشکند اطلاع یافتم که دوست و هم‌رزم دیرینه سترجنرال محمدنبی عظیمی که از سال ۱۳۵۱ با هم دوستی داشتیم، در اثر سکنه مغزی جهان را پدرود گفت. و دوستان، هم‌رزمان و خانواده بزرگ سیاسی ایکه به آن تعلق داشت در ماتم و اندوه خود قرار داد. با شناختی طولانی ایکه از او داشتم باید اظهار کنم که یک شخصیت برجسته نظامی، دانشمند، وفادار به آرمانهای ایدیولوژیک و متعهد به مردم زحمتکش کشور بود. دو سال قبل زمانیکه در تاشکند اقامت کوتاه داشتم مراسمی در یکی از رستورانهای شهر دعوت کرد و عده بی‌زایدی از دوستان نیز اشتراک نموده بودند. در آن شب یادی از دوستان نمودیم و از گوشه و کنار حرف‌های یادی مبادله کردیم.

مرگ یک پدیده حتمی است و از مرگ راه‌گیز نیست؛ اما باید روی نقش تاریخی او در تحولات نیم قرن اخیر رویداد‌های کشور بخصوص در امر دفاع از کشور مکث کرد و آنرا خیلی برجسته خواند. یاد این جنرال‌گرامی جاودان باد و روح‌شان شاد.

به دوستان و خانواده محترم سترجنرال نبی عظیمی تسلیت می‌گویم.

مسعود حداد

ای صبا با تو چه گفتند
که خاموش شدی،
چه شرابی به تو دادند
که مدهوش شدی،
تو که آتشکده عشق و محبت بودی
چه بلا رفت که
خاکستر و خاموش شدی،
تو به صد نغمه , زیان بودی و
دلها همه گوش،
چه شنفتی که زیان بستی و
خود گوش شدی،
خلق را گرچه وفا نیست
ولیکن گل من ؛
نه گمان دار که نیستی و
فراموش شدی شهریار

عزیزه ظفری

«مرد نمیرد به مرگ، مرگ از او نام جست
نام چو جاوید شد، مردنش آسان کجاست»

با نهایت تأثر و تأسف خبر شدم که دوست و رفیق خوب پدر بزرگوارم مرحوم دگروال یزدان علی ظفری، «سترجنرال نبی عظیمی» یکی از بهترین الگوی مبارزه و تعهد دقیق یک ماه بعد از رحلت پدر مهربانم دار فانی را وداع گفت.

جناب عظیمی شخصیت بی بدیل، نویسنده مبارز و توانا معاون اول وزارت دفاع و فرمانده عمومی گارنیزون کابل در زمان حکومت دکتور نجیب بود. آثاری که از وی باقی مانده است یک هم کتاب «اردو و سیاست» است که تحلیل گر حوادث و وقایع نیم سده ی اخیر کشور می باشد. آقای عظیمی در پهلوی این که یکی از کدر های بی بدیل ارتش در تاریخ کشور بود، ایشان تا آخرین لحظات زندگی اش با کار ها و نوشته های تحقیقی اش خدمات پر ارزش را برای همه ی هموطنانش انجام داد.

این اندوه و ضایعه ی جبران ناپذیر را به فامیل بزرگ عظیمی، قوای مسلح، روشنفکران، قلم به دستان و همه مردم افغانستان تسلیت می گویم.

نور سنگر

برایت مرثیه نمی نویسم، اشک نمیریزم، چون هرگز نبودت را باور نخواهم کرد!

به رفیق راه و همراه ام سبهد(سترجنرال) محمد نبی عظیمی

قلمت تیر آرش،

سختن زمزمه ی فردوسی ست؛

و خودت رستمِ دستان زمان. . .

قامتت پرچمِ آزادگی است

و زیانت فراسوی زمان در پرواز. . .

تو:

در این کوچه ی پتیاره و پتیاره پرست؛

مشعلِ شور و حقیقت در دست،

آمدی تا که فریاد زنی:

آی مردم!

ز چشم دور کنید،

پرده ی جهل و دروغ. . .

آنچه گفتند به شما هیچ حقیقت نبود،

آن شیطان که از نام "الله" دزدیدند:

پاکی باور تان. . .

بجز از فتنه ی سرمایه نبود.

به خود آئید و به خود، خود شوید،

زندگی را نگذارید به پوچی بکشند!

کاش ای یارِ عزیز مایه ی من!

می شد مانند تو صد تایی دگر می داشتیم!

بشیر دژم

لطفا کتاب های اردو و سیاست وسایه های هول را بخوانید ویا عضو برگه ای خودشان شوید. حتی بعد از (نبود ایشان) این شخصیت بزرگ وطن را خواهید شناخت. من چندین بار تسلیت نوشتم، ولی تسلیت من برای (افغانستان) بود . کشور ما یک قلم بدست ویک روایت گر تاریخ، یک تاریخ زنده و یک نظامی کارکشته وجنگ دیده پی خود را از دست داد. زمانی، من بودم که بطور علنی خدمت خود شان و تمام اعضای برگه شان پیشنهاد کردم که خودرا در پست ریاست جمهوری افغانستان کاندید و یا نامزد نمایند. (درازمان نوشتند که هنوز برای من وقت است وخاموشی اختیار نمودند) در همان وقت وهمین امروز چنین یک جنگ دیده وشخص مجرب می توانست صلح را با سیاست * درایت و قلم و یا درنهایت بزور و قدرت سوق و اداره نظامی خود در آن کشور تامین کند. من دیدم که عده پی (خاصی!) درین یکی دو روز هم سخت به او می تازند، اما میتقینم که الترنایتف وی را در کل افغانستان پیشنهاد کرده نمی توانند. حیف که بسیار زود رخت سفر بر بست. روحش شاد، یادش گرامی، حرمتش نزدم باقیست. . چنانچه در همان سال ۲۰۱۳ درین جمع برایش کومنت داده بودم، اینک باز هم دوست دارش باقی خواهم ماند و برای نبودش سخت متأثرم. این فکر و عقیده و نظر کاملاً شخصی خودم است وبه جمعیتی که رهبری آنرا بدوش دارم هیچ ارتباطی ندارد.

پیام تسلیت شورای رهبری نهضت واحد زحمتکشان افغانستان

به مناسبت جاودانه شدن سپهسالار شجاع، انسان متعهد و خدمتگذار
واقعی زحمتکشان افغانستان

رفیق سترجنرال محمدنبی عظیمی

با تألم، درد و اندوه بی پایان خبر جانگداز و غم انگیز به جاودانه پیوستن
سلحشور ترین، متعهد ترین و خدمتگذار ترین جنرال چهار ستاره میهن؛
فرزند دردها و آلام مردم مظلوم و بخون نشسته افغانستان؛ مبارز صدیق
و قلم سالار ریالیست؛ سیاست مدار مدبر و سازمانده توانا، سابق معاون
وزارت دفاع جمهوری دموکراتیک افغانستان و قوماندان عمومی گارنیزون
شهر کابل، رفیق ارکان حرب سترجنرال محمدنبی عظیمی یکی از شخصیت
های مطرح جامعهٔ چپ دموکراتیک افغانستان را به دست آوردیم.

شورای رهبری نهضت واحد زحمتکشان افغانستان فقدان این رادمرد دلیر
و فاتح میدانهای رزم و پیکار در برابر اهریمنان و اجیران اجنبی و قدرت
های تمامیت خواه منطقه را ضایعهٔ جبران ناپذیر بر پیکر نهضت مترقی و
عدالتخواه افغانستان دانسته، مراتب تسلیت و همدردی خویش را به
رفقای هم‌رزم اش، خانواده زنده یاد رفیق عظیمی، دوستان و هواخواهان
شان صمیمانه ابراز و به تمام بازماندگان ناشی از این مصیبت عظیم صبر
و شکیبایی از بارگاه خداوند توانا و دادگر تمنا می‌نماییم.

روح اش شاد و یاد خاطرات اش جاودانه باد!

شورای رهبری نهضت واحد زحمتکشان

حفیظ الله همزاد

نظیفه مستعد واعظی گرامی

با تاسف و تالم عرض تسلیت میدارم حضور سایر اعضای محترم دبیران گستره زنده‌گی، خیرنهایت تکانه‌دهنده و متأثرکننده و غم‌انگیزه ابدیت پیوستن سپهسالار جناب عظیمی فرزانه، نظامی دانا، ادیب توانا و نویسنده بی‌همتا را و از این طریق غمشریکی خود را خدمت خانواده بی‌محترم سردبیر بزرگوار و جمله رفقا و دوستان ایشان ابرازداشته، روان باصفای این ابرمرد درخشان و برجسته‌ی کشور را که رخت از جهان بر بسته اند و نبود ایشان را یک ضایعه‌ی بزرگ دانسته، روان پاک شان را شاد می‌خواهم و خاطرات شان جاوید و ماندگار باد.

شیرین نظیری

خبر بی نهایت غم انگیز و متاثرکننده

با تاسف؛ امروز ما یکی از بهترین هایی جامعه ما را به عمر ۷۸ سالگی بر اثر سخته مغزی از دست دادیم. نویسنده توانایی که تا آخرین روزهای حیات به کار پر ثمر و پر ارزش پژوهشی، درست نویسی پارسی و بخش هایی دیگر ادبی با حوصله مندی کار کرد و نسل های نو و کهنه (پیر و جوان) را راهنمایی و مشوره داد و ده ها اثر گرانبها و بی همتا به میراث گذاشت.

در گذشت سپهسالار نبی عظیمی بهترین الگوی مبارزه و تعهد را برای خانواده گرامی، دوستان و رفقای عزیز تسلیت عرض نموده، روان این مبارز نستوه و دلیر مرد تاریخ را شاد آرزو می کنم.

بی بی سی فارسی

پیکر ژنرال نبی عظیمی از فرماندهان پیشین ارتش افغانستان امروز از تاشکند ازبکستان به کابل منتقل شد. براساس اعلام وزارت دفاع افغانستان، قرار است فردا در یک مراسم ویژه نظامی با حضور مقام‌های ارشد این وزارت به خاک سپرده شود.

در مراسم امروز، ژنرال محمد یاسین ضیا، رئیس ستاد مشترک ارتش افغانستان حضور داشت.

ژنرال نبی عظیمی، از فرماندهان پیشین ارتش حکومت چپگرا در افغانستان بود که در تحولات پیش از ورود مجاهدین به کابل در اوایل دهه ۱۹۹۰ در این کشور نقشی پررنگ داشت. او روز (چهارشنبه، ۱۳ حوت/اسفند) در شهر تاشکند ازبکستان در ۷۸ سالگی درگذشت.

سپوتنیک افغانستان

پیکر سترجنرال "نبی عظیمی" از ازبیکستان به کابل انتقال یافت.

قرار است که فردا پیکر معاون اسبق وزارت دفاع افغانستان در مراسم خاصی در کابل به خاک سپرده شود.

به گزارش اسپوتنیک، وزارت دفاع ملی افغانستان با خبرنامه‌ی اعلام کرده است که پیکر سترجنرال نبی عظیمی معاون اسبق وزارت دفاع ملی امروز طی تشریفات خاص از ازبیکستان به کابل در شفاخانه شهید سردار محمد داوود خان انتقال داده شد.

قرار است فردا در یک مراسم خاص نظامی با حضور مقام‌های ارشد وزارت دفاع ملی، جنرالان و افسران و اعضای خانواده مرحومی در کابل به خاک سپرده شود.

براساس خبرنامه وزارت دفاع، به منظور تشییع جنازه و برگزاری مراسم خاکسپاری معاون اول اسبق وزارت دفاع ملی، یاسین ضیا رییس ستاد ارتش افغانستان یک کمیسیون خاص تشکیل داده است.

سترجنرال نبی عظیمی از منصب‌داران برجسته‌ی اردوی سابق و از نویسندگان مطرح کشور به دلیل بیماری که داشت در تاشکند ازبیکستان درگذشت.

رویا افسون

وقتی چشم های روشن عاشقم
از روح مرگ پُر شود
قلب پُر از نغمه های من نیز
پرپر زنان
خاموش می شود
و نگاه عمیق و دور اندیشم
ثابت و صامت
اما
زندگی و نبرد من
اندیشه های من
چون کبوتران عاشق پرواز
بال افشان اند

الفت ملزم

روحش سبک پرید و به جنت مقام کرد
مانند رهبری که رسالت تمام کرد
انگار پیش مرگ نمی خواست خم شود
استاده مُرد و سوی خدایش قیام کرد
از این جهان جنگ و جهالت دلش گرفت
بیغم به سوی شهر خموشان حرام کرد
جسمش نه از لحاف مریضی ملول گشت
روحش نه در زمان پریدن دوام کرد
آزاده و دلیر در این تنگنای پیر
نی خویش را امیر نه کس را غلام کرد
نی با جهاد خانه‌ی مردم خراب ساخت
نی با فساد لقمه‌ی خود را حرام کرد
درخانه مهربان و به همشهریان رفیق
با دوستان شفیق و به دشمن سلام کرد
از مهنت حلال به جز خانه‌ی حقیر
نی باغ و راغ و قصر و سرای و حمام کرد
روحش نشست بر سری بال فرشتگان
وانگه میان روضه‌ی رضوان کنام کرد
از دوستان سپاس که در صفحه‌ی مجاز
باری برای تسلیت ما پیام کرد

حفیظ الله افضلی

سترجنرال محمدنبی عظیمی به ابدیت پیوست!

آقای عظیمی شخصیتی که؛ عمر خود را صرف تلاش و مبارزه برای آبادی، آزاده گی و تحقق عدالت اجتماعی نمود؛ امروز جهانی فانی را وداع گفته و به جمع رفته گان راه آزادی پیوست.

تاریخ از شما به عنوان یک قهرمان یاد نموده و نام شما را به خط زرین در سینه خود حک خواهد کرد.

روح شاد و یادت جاویدان و گرامی باد. !

عبدالطیف کامبخش!

درگذشت سپه سالار متواضع، جوانمرد، سلحشور و پاک طینت، حل کننده مشکلات روز های سخت و دشوار میهن، نویسنده توانا جسور و میهن پرست را به ملت غیور افغانستان تسلیت عرض نموده از بارگاه ایزد منان جنت الفردوس را برای آن بزرگ مرد فقید استدعا دارم.

نذیر عمری

بار اول رفیق عظیمی را در شهر هرات دیده بودم آن زمان ایشان قومندان فرقه ۱۷ هرات بودند و پدرم قومندان گارنیزون هرات. رفیق های نهایت صمیمی از دوران حربی پوهنتون بودند. زمانیکه پدرم شهید شد با برخورد نهایت مسولانه همان روز ما را با پرواز فوق العاده از هرات به کابل انتقال داد بار آخر در کشور هالند در منزلشان ملاقات صمیمانه داشتیم. بعد از اینکه کشور هالند را ترک نمودند از طریق فیسبوک و صفحه های خود شان و گستره زنده گی از نوشته های عالی شان مستفید می شدم.

دریغا امروز خبر مرگ شانرا شنیدم که برایم نهایت درد اور و غیر قابل باور است.

روحشان شاد و یادشان گرامی باد!

پیام کمیته فعالین حزب دموکراتیک خلق افغانستان

غم و اندوه خانواده ی رهروان جنبش انقلابی و پیکار جویان راه عدالت خواهی مردم افغانستان و پاسداران رستاخیز زحمتکشان برای برابری، همچنان جامعه ادبی و فرهنگی را پایانی نیست که نیست. مرگ هر روز نخبگان ادبی و فرهنگی کشور و بهترین فرزندان مردم رنجدیده و داغدار میهن را از باغستان مبارزه ی دادخواهی، دستچین می کند و به کام خود فرو می برد.

این بار و امروز، مرگ بیرحم رفیق سپهسالار نبی عظیمی عضو پیشین کمیته مرکزی ح. د. خ. ا، معاون نخست وزیر دفاع جمهوری دموکراتیک افغانستان و فرمانده سرافراز گارنیزون کابل و در کل افسر دلیر و نقش آفرین ارتش افغانستان در دهه های چهل، پنجاه و شصت خورشیدی را از ما گرفت و همه ی راهیان راه رهایی زحمتکشان را داغدار و در سوگ نشاند.

رفیق عظیمی جاودانه شد و ما را تنها گذاشت!

رفیق نبی عظیمی پیکار جوی نستوه، شخصیت ادبی و فرهنگی فرهیخته، نظامی آگاه و سرسپرده، آزاده ی پرشور و روشن نگر بود و با نیرومندی و اراده ی سرشار از خدمتگزاری به میهن و مردم و رهایی زحمتکشان از ستم طبقاتی، راه و رسم مبارزه ی انقلابی را با پیوستن به رده ی رزمندگان ح. د. خ. ا برگزید و دلیرانه در این جاده ی پر از خم و پیچ به پیش رفت و نمونه ی از شجاعت و از خودگذری گردید.

رفیق عظیمی افسر شجاع بود، با دانش مبارزه‌ی طبقاتی و با قلم بران به جنگ با اژدهای ارتجاع، بیدادگری، استعمار (کهنه و نو)، استثمار، امپریالیسم نژادپرستی و همه‌ی شکل‌های تبعیض و نابرابری شتافت و از عدالت، آزادی، دموکراسی، برابری، پیشرفت اجتماعی و رفاه همگانی دفاع نمود و به روشنگری پرداخت و از آرمان‌های والا و انسانی در دشوارترین شرایط درگیری نظامی در دهه‌ی شصت خورشیدی پاسبانی کرد.

رفیق عظیمی پاک زیست، پاکدل و پاک دست بود و در انجام وظایف نظامی بسیار خوش درخشید. در فرماندهی و رهبری جنگ جلال‌آباد با سربلندی به جنگجویان گروه‌های جنگی جهادی و تجاوزگران پاکستانی، یکجا و در همکاری دلیر مردان ارتشی و امنیتی جمهوری دموکراتیک افغانستان، درس عبرت داد. در شکست دادن کودتای شهنواز تنی، نقش کلیدی و با اهمیتی را بازی نمود و در جایگاه فرمانده گارنیزون کابل توطئه سازمان یافته‌ی جابجایی نیروهای جنگی حزب اسلامی به خاطر حاکمیت یک‌ه‌تازانه یک گروه را به ناکامی روبرو ساخت.

رفیق عظیمی به عنوان افسر پر افتخار ارتش جمهوری دموکراتیک افغانستان، همچنان در حکومت‌های پیشین، در وظیفه دفاع از حاکمیت ملی، تمامیت ارضی میهن و در پیکار انقلابی و وطن پرستانه در ناکام سازی دسیسه‌های دشمنان داخلی و خارجی، لحظه‌ی فرو گذاشت نکرد و خدمت به مردم رنج‌دیده‌ی افغانستان را به فراموشی نسپرد و به خاطر رهایی انسان زحمتکش از بهره‌کشی همه توانایی خویش را در خدمت به مردم و میهن قرار داد.

رفیق عظیمی در ادب و فرهنگ و بالندگی ادبیات در حوزه‌ی تمدنی و فرهنگی زیان پارسی، نام پر آوازه‌ی بود و به مثابه‌ی فرزند راستین و

خدمتگزار با وفای مردم و خدمتگار پرمایه ادب و فرهنگ پارسی تا واپسین روز های زندگی خود عاشقانه نوشت و روشنگری کرد.

درگذشت این افسر سرافراز و فرزند راستین مردم افغانستان و نویسنده‌ی پویا و نوگرا را به همه رفقا، دوستان و کلیه پیکار جویان راه آزادی، دموکراسی، پیشرفت و عدالت اجتماعی و به همه نویسندگان و فرهنگیان با رسالت کشور تسلیت گفته و به اعضای خانواده‌ی این رفیق عزیز خویش و این نویسنده‌ی چیره دست کشور، شکیبایی می‌خواهیم.

نام و یاد رفیق عظیمی گرامی باد و خاطراتش همیشه زنده!
کمیته فعالین ح. د. خ. ا
غفار عریف

ابوالفضل جعفری،

ایشان سپه سالار و فرمانده قوای مسلح ما بود. نه از خود جایزادی بجا گذاشت و نه ارث و میراثی. شخصیت کاملاً مردمی و خاکی بود. از خود چیزی به جای نماند جز راه انسانیت و شرافت. سال ها بگذرد و نسل ها قضاوت کند که چه کسانی قهرمانان راه آزادی و سعادت ما بودند. از این که با شما در یک صف بودم افتخار می کنم. رفیق عظیمی عزیز روانت شاد باد و از صمیم قلب این فاجعه هولناک را مجدداً برای خانواده محترمتان و رفقای محترم تسلیت عرض میکنم. . .

نورتن پیمان

اوصاف نیک جناب سترجنرال رفیق محمدنبی عظیمی را از پدر و کاکای بزرگوام شنیده بودم که در باره قهرمانی‌ها و مبارزات جناب جنرال صاحب حکایت‌ها می‌نمودند. من ایشان را نه از نزدیک دیده بودم و نه رابطه مجازی با ایشان داشتم؛ اما حرمت شان را تا نهایت داشتم. از نبشته‌های پر بار شان از این دریچه فیض می‌بردم.

جاویدانه شدن رفیق عظیمی را برای خانواده، رفقا، دوستان و همزمان شان تسلیت گفته و برای همه صبر و تحمل در مقابل اندوه بزرگ تمنا دارم.

بی بی سی مینویسد!

ژنرال نبی عظیمی، از فرماندهان پیشین ارتش افغانستان که در تحولات قبل از حاکمیت طالبان در این کشور نقشی پر رنگ داشت، امروز (چهارشنبه، ۱۳ حوت/اسفند) در شهر تاکشند ازبکستان در ۷۸ سالگی درگذشت.

اسدالله عظیمی، برادر او به بی بی سی گفت که ژنرال عظیمی روز شنبه سخته مغزی کرده بود و امروز در بیمارستان درگذشت.

خانواده ژنرال عظیمی گفته است جنازه او به کابل منتقل و در آنجا به خاک سپرده خواهد شد.

ژنرال نبی عظیمی، در تحولات سیاسی این کشور در زمان دولت‌های چپ‌گرا و همچنین زمان "مجاهدین" نقش بارزی داشت.

در ۱۶ حوت/بهمن سال ۱۳۶۸ خورشیدی شهناز تنی، وزیر دفاع وقت و از افراد بلند پایه حزب خلق در برابر نجیب‌الله، رئیس جمهوری از جناح پرچم همین حزب اقدام به کودتا کرد.

نبی عظیمی که فرماندهی نبرد علیه این کودتاچیان را به عهده داشته، در کتابش "اردو و سیاست" نوشته که در این کودتا ارتش به دو قسمت تقسیم شده بود که بخشی از آن به نفع شهناز تنی می‌جنگید و یک بخش دیگر از دولت برحال دفاع می‌کرد. کودتاچیان پس از دو روز ناکام شدند.

پیام تسلیت شورای ولایتی حزب متحد ملی هرات!

با کمال تأسف اطلاع حاصل نمودیم که سترجنرال محمدنبی عظیمی معاون اول سابق وزارت دفاع و یکتن از افسران برجسته و لایق تاریخ اردوی افغانستان به اثر مریضی که عاید حالشان بوده داعی اجل را در شهر تاشکند مرکز جمهوری ازبکستان لبیک گفتند.

سترجنرال محمدنبی عظیمی یکی از انگشت شمار افسران تاریخ اردوی کشور بود که علاوه از تسلط به امور نظامی در سطح ارکان حرب یک قلم به دست چهره دست و اهل مطالعه و پژوهش در عرصه های شعر، ادب، تاریخ و جامعه شناسی بود. او علاوه از افتخارات بزرگ در رهبری نظامی چندین اثر و مقاله ادبی و تاریخی تحقیقی از خود به جا گذاشت که کتاب (اردو و سیاست) ایشان از جایگاه خاص نظامی، تاریخی، ادبی و بیان خاطرات مستدل و عینی مرحوم عظیمی برخوردار است. مطالعه آن برای نسل جوان و نسلهای آینده کشور ضرور پنداشته می شود.

اکنون که مرحوم مغفور محمدنبی عظیمی عزم سفر از دنیای فانی به دیار باقی نموده، لازم میدانم تا به مسایل مهم در مورد ایشان اشاره نمایم.

در آستانه سقوط حکومت حزب دموکراتیک خلق افغانستان(حزب وطن) به رهبری شهید دوکتور نجیب الله وضعیت طوری بود که به عنوان یک فاکتور اصلی تنظیم های تا دندان مسلح مجاهدین و حامیان منطقوی و بین المللی شان حتی حکومت وقت روسیه قطعاً تصمیم گرفته بودند تا مجاهدین به قدرت برسند و حکومت وقت افغانستان از هیچگونه حمایت خارجی برخوردار نبود. و از طرفی در درون حزب وطن علاوه از اختلافات جناحی خلق و پرچم اختلافات گوناگون دیگری حتی در درون

جناح پرچم نفوذ کرده بود و حفظ وحدت حزبی و نظامیان به صورت درست مدیریت نگردید که کودتای نافرجام وزیر دفاع وقت شهناز تنی نمونه تلخی از آن وضعیت محسوب می‌شود.

مرحوم عظیمی و جمعی از رهبری ملکی و نظامی حزب و دولت جریان انتقال قدرت به مجاهدین را طوری مدیریت کردند که نه تنها به هیچ فرد قوای مسلح و اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان (حزب وطن) آسیبی وارد نگردید، بلکه به هیچ فرد مجاهدین و مردم ملکی بعد از چهارده سال جنگ و نزاع کوچکترین آسیبی نیز نرسید. وقتی شرایط سقوط حکومت مساعد شده بود، عدم خونریزی حتی یکنفر با تغییر حکومت بعد از آن همه عقده‌ها و کینه‌ها ناشی از خردگرایی، درست اندیشی رهبران وقت از جمله مرحوم مغفور عظیمی ارزیابی می‌شود.

قابل یادآوری است که مرحوم عظیمی بعد از جدی ۱۳۵۸ مدتی قوماندان فرقه ۱۷ هرات بودند که وظایف خود را به حسن صورت و کمال صداقت در تامین امنیت و ایجاد کمر بند امنیتی انجام دادند. همچنان ایشان یکی از فاتحان دلیر و با درایت رهبری و سوق و اداره جنگ قوای مسلح علیه حملات سازماندهی شده مخالفان مسلح داخلی به حمایت مستقیم ارتش و ملیشای پاکستان در شهر جلال‌آباد مرکز ولایت ننگرهار بودند که سرنوشت جنگ به پیروزی فرزندان وطن در صفوف قوای مسلح قهرمان کشور رقم خورد.

یکی از ویژه‌گی‌های این فرزند دلیر وطن این بود که ما عملاً شاهد بودیم. او به جنرالان و مشاوران روسی وقتی کمی آمرانه صحبت می‌کردند، با تندی و غرور برخورد می‌کرد و صفوف نظامیان مردانه پشت سر این فرمانده شجاع ایستاده بودند. او به روسها میگفت! اینجا وطن ما است! من اراضی و مردم خود را می‌شناسم. و در ضمن در تمام عملیاتها به حفظ جان و

سلامتی مردم ملکی و اسیران جنگی و حفظ مال، خانه و زنده گی مردم خود زیاد و با دلسوزی و شفقت تاکید می کرد.

اما با تاسف یک تعداد افراد تهمت گر، دروغگو، متعصب، تنگ نظر، ذهنی گرا، سطحی نگر، افراطی و متحجر در طی گذشت حدود (۲۹) سال از سقوط حاکمیت حزب وطن، بدترین توهین ها و کلمات زشت و غیر منطقی و بی ادبانه را به آدرس مرحوم عظیمی و برخی از بزرگان حزب و دولت خطاب کردند که گویا قدرت را اینها به مجاهدین داده اند. و این بزرگان از جمله مرحوم عظیمی با صبر و حوصله از کنار خزعبلات گویی ها عبور نمودند.

پاسخگویی وقایع بعدی و جنگهای داخلی بین مجاهدین در کابل مربوط است به ارزیابی و قضاوت درست تاریخ و رهبران مجاهدین و اشخاص ذیدخل در وقایع.

بدین وسیله تسلیت و همدردی خویشرا خدمت بازمانده گان و عموم دوستان و همفکران مرحوم مغفور عظیمی تقدیم نموده برای ایشان جنت الفردوس و برای بازمانده گان صبر و حوصله مندی از درگاه الله ج استدعا دارم. بااحترام

(محمد نعیم غیور مسئول حوزه غرب حزب متحد ملی و جبهه ملی مردم افغانستان)

(عبدالروف نیکمنش گروهی ریس شورای ولایتی هرات حزب متحد ملی و به نماینده از بنیاد های زنان و جوانان حزب در ولایت هرات)

(غلام مودود بارک شریف زاده ریس شورای ولایتی هرات جبهه ملی مردم افغانستان) شهر هرات ۱۳ حوت ۱۳۹۹

حفیظ منصور بخش

واقعن سپه سالار بزرگ میهن مانرا با درد و دریغ از دست دادیم. عظیمی عزیز و گران ارج مان نه تنها نظامی کارگشته بلکه مرد قلم و اندیشه و هنر دوست و هنر پرور بودند. از استاد فقیدم زنده نام استاد رحیم بخش بارها توصیف و تعریف شانرا شنیده بودم که انسان با ذوق و سلیقه‌ی بلند و عالی بودند و در مردانگی و عیاری هم جایگاه خاص خویشرا داشتند. باری استادم از یکی از نشست هایشان با عظیمی بزرگوار یاد کردند که در ختم مجلس ساعت زیبای دستی شانرا برسم یادگار بدست استادم بستند که همواره استاد آن ساعت زیبای یار و دوستش را با کمال فخر و سرفرازی بدست داشتند.

یادشان پیوسته گرامی و انوشه باد! جایشان برای همیشه خالیست.

خوابتان آرام و آسوده باد آزاده مرد رزم و پیکار راه حق و عدالت!

سلیم علیزاده

با تأثر و اندوه فراوان که رفیق مهربان مبارز صادق نظامی آگاه، مهین پرست پرشور قهرمان جنگ میهنی ننگرهار، دانشمند و نویسنده توانا سترجنرال نبی عظیمی شخصیت شناخته شده را ازدست دادیم که نبود شان را ضایعه بزرگ دانسته، برای خانواده محترم شان رفقا هم‌زمان عالیقدر و هموطنان گرامی ابراز تسلیت و همدردی می‌نمایم.

یادشان پیوسته گرامی و روان شان شاد باد!

سید هاشمی

دوستان گران ماهیه:

خبرخیلی تکان دهنده و دردآور، سترجنرال نبی عظیمی قوماندان عمومی گارنیزیون کابل معاون اول وزارت دفاع حکومت وقت دیگر بامانیست، سخت غمگین ام، اینجانب مدت چند سال در گارنیزیون کابل با ایشان مسیولیت وظیفوی داشتم وخاطرات آن زمان را هیچ گاه فراموش کرده نمی توانم. شخصیت آگاه، نظامی دلیر وطنپرست، پاک، رفیق ودوست یکسان باتمام قدمه ها وپرسونل، خیلی ها خوش برخورد، قوماندان مجرب در امر قرار نظامی، سازماندهی زبردست در همه امور نظامی ومردم دار بود. در وجودش اثری از قوم پرستی ولسانی وغیره احساس نمی شد. هرقدر در اوصاف وسجایای آن شخصیت والا نبشته واطهار گردد، قلم وزبان عاجز می آید.

درود به روان آن فرزند صادق متعهد به آرمان های توده های رحمتکش ومردم ما! یاد و خاطرات آن در قلبها جاودان است.

باعرض تسلیت وهمدردی به فامیل محترم شان، دوستان وهمه رفقا، سید هاشمی

حقیقت در فیسبوک

یک حرف با هزاران نقطه از فرزند اصیل میهن!

روان شاد سترجنرال محمدنبی عظیمی، قهرمان شمشیر، قلمدار ادیب، سیاستمدار مدبر و فرزند اصیل خلق افغانستان یک عمر باعزت زیست و با شجاعت و مردانگی در راه دفاع از کشور و ملت شرافتمند افغانستان رزم بی دریغ داشت. دشمنان مردم افغانستان داغ های فراموش ناشدنی شکست را از قهرمانی های این مرد آزاده و دشمن ستیز بر دل دارند.

او مردانه زندگی کرد اما خاطرات و حیات غریبانه را از خود بجا گذاشت.

روح شان شاد و خاطرات پر افتخار تاریخی شان درخشنده و ماندگار باد.

شهناز آریایی

پیکر مطهر سپه سالار محمدنبی عظیمی مرد قلم و شمشیر، سیاستمدار نستوه، مبارز صادق و وفادار به اصولی بشردوستی، نویسنده و ادیب باوقار طاغوت شکن، فرزند فرزانه کابل زمین امروز از اوزبیکستان بکابل انتقال داده شد. کابل زمین بیاس فداکاری ها و شهامت نظامی این فرزند صدیق خود عزا داراست. سپهسالار سفر نموده به ابدیت و دیگر نمی نویسد. از وی انقدر آثار برای بیداری نسلهای آینده بجا مانده که ما و آیندگان از وقایع ناگوار میهن آگاه شویم و بیاموزیم!

کوه پایه های استوار پرغرور میهنم در برابر شهامت، فداکاری و صداقت این ژنرال بی بدیل چهار ستاره بی میهنم کرنش می دارد و تاریخ وطنم از این سلحشوری و ازادگی شان، دفاع از مردمش کارنامه هایش را با خط زرین زرینکوب می دارد.

روانش شاد، فردوس برین جایش! به فرزندان عزیزشان خانواده گرمی شان دوستان، عزیزان، همسنگران و هم زمان شان عرض تسلیت دارم. من خود را در این فاجعه جبران ناپذیر و اندوه بزرگ مادروطنم شریک دانسته بروح پرفتوح این ابر مرد قلم و شمشیر اتحاف دعا نموده برای بازماندگان شان شکیبایی و صبوری استدعا میدارم بادرود. شهناز آریایی

قاسم آسمایی

زنده یاد نبی عظیمی سه بار نبرد رویاروی (جنگ جلال آباد، کودتای تی و تلاش گلبدین برای "فتح کابل") را بر علیه عمال پاکستان رهبری و پوزه هزاران نوکر و مزدور آن را به خاک مالید و مرگش سبب شد تا ماسک شماری دیگری از وابسته گان و مزدبگیران سرخ، سیاه و زرد آی اس آی نیز دریده شود.

انگشت شماری عناصر معلوم الحال "چشم پاره" با وجدانهای خفته، با عدول از اولی ترین و اساسی ترین اصول تربیه فامیلی و افغانی، بسی دروغهای شاخدار نوشتند، بهتان بستند، ناسزا گفتند، محکوم نمودند، تمسخر کردند و نفرت ورزیدند تا عقدههای حقارت. . . خویش را نسبت دیدن عظمت مرگ نبی عظیمی بگشایند و همزمان باردگر خوشخدمتی خویش را به آی اس آی ثابت سازند و شماری بی خبر دیگر نیز آن یاوه‌ها را نشخوار کردند.

از دشمنان وطن و مردم، توقعی دیگری نبود و نیست!

رویا نیازی

" در رثای سپهسالار بزرگ محمدنبی عظیمی "

قصه ی غمگین ما، محور رنج و عزااست
لیک ولی نقش تو، مرهم درد و بلاست

ای که در این برگه ها بودن تو جانفزااست
رفتنت ای قهرمان صاعقه ی ماوراست

آتش در جان ما، سوخته دلها بین
ابر بهاری بگو! نم نم باران کجاست؟!

لب ز سخن بستی و گشت دل ما حزین
شاهد این ماجرا ناله ی بی انتهاست

سرور و سردار ما مردِ جسور و عیار
زینت فرهنگ و شعر خنجر کلکت دواست

فاتح میدان رزم، عاشق این مرز و بوم
راوی شیرین سخن! حامی و ملی گراست

قَر و شکوه وطن رستم دشمن شکن
آنکه در این بادیه نادره ای کیمیاست

فکر نکن غافلیم نام تو بحث جداست
خلوت ما جملگی غرق در این ماجراست

محمد حریف حریف

زنده نام سترجنرال ارکان حرب رفیق نبی «عظیمی» فقید جاویدانه شد!

بااندوه فراوان از به جاویدانگی پیوستن زنده یاد سترجنرال ارکان حرب رفیق نبی «عظیمی» آگاهی حاصل نمودم.

رفیق «عظیمی» فقید از جمله شخصیت های آگاه سیاسی، کارشناس ارشد نظامی و پرچمدار جسور سنگر های دفاع از استقلال، آزادی، صلح و عدالت اجتماعی و یکی از شخصیت های نامدار عرصه قلم، فرهنگ و ادب میهن عزیزما بشمار می آیند که خدمات و کارنامه های درخشان و افتخارآمیز شان چه در رهبری برنامه های جنگی به حیث یک رهبر و فرمانده آگاه نظامی در میدان های رزم و پیکار مقدس علیه استبداد، ارتجاع سیاه مذهبی، استعمار و امپریالیزم جهانخوار و مزدوران شرف باخته داخلی، این دشمنان جان، مال و شرف مردم و چه در عرصه های سیاست، قلم و فرهنگ مرد نامدار و بی بدیلی بوده که آثار گرانبهای شان آرشیف غنی برای پژوهشگران شمرده می شود.

رفیق عظیمی یک میهن دوست واقعی و از جمله رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان به حساب می آیند که زندگی آگاهانه و عمر پربارشان مشحون از خدمتگزاری، توام با تقوا و تقدس وطنپرستانه می باشد. و . . .

در حالیکه غرق در این اندوه عظیم هستم، نبود عظیمی فقید را برای فامیل محترم شان، خانواده بزرگ ح د خ ا، همزمان راستین راه اش، همسنگران

نظامی اش، قلم بدستان عرصه فرهنگ و ادب و هواداران شان تسلیت
می‌گوییم.

جایگاه شان برای همیشه در جامعه سیاسی، نظامی و فرهنگی ما خالیست!

روان زنده نام عظیمی ازدست رفته شاد، کارکردهای پرافتخار و خاطرات
ماندگار شان گرامی و جاویدان!

زاهد درویش

ز گورت هم رذالت ترس دارد

به سینه خار عقده غرس دارد

حسادت می کند با نام نیک ات

کجا از ننگ دوران درس دارد

هدف از رذالت سایقی است به نام اصالت که از سالهاست که علیه
رفیق عظیمی توطئه می کند.

مورال

زنده یاد نبی عظیمی خورشیدی که هرگز غروب نشناخت!

سال‌ها می‌گذشت که دستم با کتاب‌های داستانی بیگانه شده بود و هر روز میان من و کتاب فاصله‌ها بیشتر می‌شد. قفسه کتابخانه منزل ما مملو بود از کتاب‌های تاریخی، فلسفی، سیاسی اندک شعر و داستان‌های که، در من کشش مطالعه را ترغیب نمی‌کرد و با خواندن چند برگه بی از آنها خواب بر چشمانم مستولی می‌گشت؛ تا روزی که بسته بی از هالند به آدرس من آمد و کنجکاویم را برانگیخت تا بازش کنم و محتوای آنرا از نظر بگذارانم؛ چون برابیم گفته شده بود که در همین نزدیکی‌ها کتاب داستانی اثر تازه جناب نبی عظیمی از طریق پُست خواهد رسید.

کتاب را باز کردم و با یک نظر گذرا متوجه شدم که، گمشده من در میان آن همه نویسنده و شاعر و قلم بدست زبان پارسی به پای خود به مهمانی آمده تا مرا با کتاب آشتی دهد.

کتاب "سایه‌های هول" نام داشت و آنقدر مرا شیفته قلم، زاویه‌های دیدگاه و طرز نوشتاری خود ساخت که، کتاب را چند بار خواندم و هر روز انتظار: "کتاب بعدی ایشان را میکشیدم که چی وقت میرسد؟"

این انتظار با آنکه اندک بود؛ برای من به یک رویا تبدیل شده و لحظه‌ها را طولانی تر میساخت؛ گرچه رومان دگری نیز بعد‌ها رسید و همه را با اشتیاق خواندم و دانستم که، هر داستان حقیقت زندگی ماست و هر نوشته بی در هر عرصه، گوشه بی از ذهن ماسب که به فراموش کردن آنها عادت کرده و انگار فقط "گریز از حقیقت ما را رستگار خواهد

ساخت، تا به فراموشی عادت کنیم و خود را با خود سرگرم رویا پردازی ها
سازیم. . .

سایه های هول؛ روزنه بی شد تا دیگر نوشته هایشان را نیز بخوانم و بدانم
که: زندگی در گریز از حقیقت، نه تنها التیام بخش درد های گذشته نیست،
که درد تازه بی است بر درد های انبار شده بر شانه های زندگی ما.

اما با دریغ دست سرنوشت باز هم بد نوشت و آن یگانه بی فرزانه را از ما
گرفت.

اکنون با خودم می اندیشم: " میهن من باز هم چنین فرزندی را به زمین
هدیه خواهد کرد؟"

جلال الدین آرین

بخواب !

بخواب ای عیار سر زمینم . . .

عیاری که چشم انداز افق دید اش را، کوه و صحرا، شهر و ده، خاک و سر زمین، عشق و آزادیگی تشکیل می داد و در فراسوی نگاهش، تابلوی از "کتاب و قلم و شمشیر" عجین شده بود. . . . حقا که آن تابلو، نماد شخصیتی اش را بازتاب می دارد. عظیمی صاحب فقید موجی بود که پیوسته و بدون خستگی و درماندگی پهلو می گرفت، پیش می رفت و چون شناور متهور بر خشم امواج غلبه کرده و بر پاشنه ی آشیل ساحل مسخر می شد. . .

این مرگ بود که مرد عصیانگر و پر تحرک و پوینده را از حرکت باز ماند؛ الی صاعقه ی شمشیر اش تا عمق تاریکی ها فرو می رفت و فریاد قلمش گوش دشمنانش را کر می کرد. یادش گرامی و جاودانه باد!

اجمل نورستانی

وای که این زمان چطور زود گذشت من با زنده یاد عظیمی عزیز آشنایی دیرینه داشتم.

این مطلب را چندین سال پیش از امروز نوشته بودم. روح شاد و یادت همیشه جاویدان باد مرد وطنپرست و دلسوز.

نبود شما ای بزرگ مرد تاریخ برای همه ما از تصور خارج است. این سرزمین مظلوم بهترین، شجاع ترین قهرمان خود را از دست داد. دیگر از متن های زیبا و پر از حقایق خبری نیست.

در صفحه های همسنگران وطن دوست که مشاهده می کنم از غم سنگین نبود وی آکنده است.

اما من سوگند یاد می کنم که راه شما مرد قهرمان سرزمین را تا زنده هستم ادامه داده، چرا که راه وطنپرستی، صداقت و شجاعت است.

روح شاد باد عظیمی صاحب عزیز و یادت همیشه جاویدان باد!

نوت این مطلب از سال های گذشته است"

یک خاطره خوب و یک نظر کوتاه در مورد کتاب ارزشمند اردو سیاست در سه دهه اخیر!

در یکی از روز های گرم تابستانی در شهر پشاور پاکستان به منزل یکی از اقارب نزدیکم داکتر عبدالوکیل نورستانی رفته بودم و بعد از بازگشت به طرف منزل که فکر کنم ساعت ۳/۳۰ دقیقه عصر بود در نزدیکی (بازار

بورد پشاور) مردی را دیدم که با هزاران فکر و تشویش، ده ها کتاب گوناگون را در پیش روی خود قرار داده است.

هوای گرم و بوی بد منطقه نفس آدمی را تنگ می‌کرد. در نزدیکی که رسیدم یکبار چشمم به کتابی خورد که در عنوان آن نوشته شده بود "اردو و سیاست".

گفتم کاکا قیمت این کتاب چند است از جایش اف کشیده و بلند شد.

گفت ۱۵۰۰ کلدار.

چون طرف رنگ و رخس که دیدم حالتش خراب بود و حوصله بحث کردن پایان و بلند را نداشت، گفتم بده کاکا.

کتاب را با دیگر چیزهای که در منزل کار داشتم تهیه نموده و به طرف منزل ما حرکت کردم. فاصله راه سی و نیم ساعت دوام کرد. در پهلویم یکی دو نفر پنجابی بد بوی نیز نشسته بودند که از بوی بدشان نفس انسان در داخل موتر تنگ می‌شد

یکبار با خود گفتم بیا ببین که در این کتاب چی نوشته شده است. ورق بزن ورق بزن دلم را تنگ کرد و پیش خود گفتم بچیم ناحق این کتاب را خریدی در همین وقت بود که چشمم در یک قسمت از نوشته کتاب افتاد که نوشته بود فرار و خیانت :

بخشی که جالب و زیبا و پر از حقایق بود که دیگران توان گفتن آنرا نداشتند خوب هر چه در باره ارزش این کتاب و روزهای خوشی را که با این اثر تاریخی داشتم و بگویم تمام نمی‌شود.

کتاب ارزنده تحت عنوان اردو و سیاست زمانی به نشر رسید که این سرزمین بزرگ توسط بزرگترین جنایتکاران تاریخ افغانستان اشغال شده بود و روزانه صدها انسان بی گناه به این نام و آن نام کشته، زخمی، آواره و دربدر می شدند.

کتاب با ارزش اردو و سیاست سالها قبل توسط یک تن از جنرالان وطندوست، شجاع و فرهنگ پرور کشور ما محترم (سترجنرال محمدنبی عظیمی) تالیف و نوشته شده است.

طوریکه از مطالعه فهرست موضوع و محتویات این کتاب ارزشمند بر می آید در معرفی هویت فرهنگی، سیاسی و نظامی کشور در سه دهه اخیر می باشد.

ارزش این کتاب را بیشتر می توان درک کرد که آگاهی درست در موضوعات سیاسی و نظامی کشور وجود نداشته باشد. از نگاهی این که نویسنده خودش شاهد عینی برخی از رویداد های سیاه و سفید نظام سیاسی و اردو با قدرت آن زمان است و آنرا مستند سازی کرده و حقیقت های را بیان داشته که درک و شناخت آن برای نسل های آینده کشور بسیار مفید است. حقیقت های را که تا همین روز، بسیاری ها توان گفتن آنرا ندارند. این کتاب با ارزش از صداقت و شجاعت مردمانی حرف میزند که جان های شیرین خود را برای آزادی و استقلال در این سرزمین فدا کرده اند؛ از صداقت و شهامت هزاران انسان حرف میزند که همه به یک نام در روزهای دشوار در یک سنگر و با استاده گی در مقابل ده ها گروپ (تروریستی اشرار) به یک صدا می گفتند: "وطن! وطن! وطن!"

این کتاب چهره های فروخته شده این سرزمین را با اسناد و مدارک برای نسل بعدی واضح می سازد و نشان می دهد که با سرنوشت میلیون ها انسان چگونه بازی صورت گرفته و این وطن را برای همیشه نابود ساخته است.

نویسنده این کتاب یک تن از با تجربه ترین افسران کشور است که از ایام جوانی در اردوی افغانستان خدمات صادقانه نموده و در هر مقابله در مقابل دشمن اصلی این سرزمین آنرا شکست داده است که تا امروز از نام و نشان خود و هم سنگرانش در ترس و هراس اند.

اینجانب که به کدام گروه سیاسی و حزبی وابسته نبودم و نیستم از جناب محترم (سترجنرال محمدنبی عظیمی) و آن دوستانی که در قسمت ترتیب این کتاب با ارزش با وی کمک و همکاری نموده اند، سپاس گزاری نموده و از خداوند بزرگ برای جناب شان صحتمندی کامل، عمر طولانی و پیروزی های بیشتر تمنا دارم.

عبداللہ اذر

ضایعہ بزرگ :

روح مرد کبیر، قلم بدست، شجاع و جسور، ادیب و نویسنده، ترسیم کننده حقایق روزگار، آینه مصور حوادث چہاردهہ اخیر افغانستان، فاتح جنگ ہا علیہ دشمنان وطن، «جنگ جلال آباد، اسمار و جنگ در چپرہار ننگرہار و...» شاد باد.

برای تمام رفقا و دوستان و خانوادہ آن سپہسالار بزرگ و نویسنده، تسلیت عرض میدارم.

دراین روز حزب ما، کشورما وملت ما در سوگ یکی از فرزندان صدیق خود رفیق زندہ یاد سترجنرال محمدنبی عظیمی نشستہ اند.

او علاوہ براینکہ فرد باتجربہ در بخش نظامی بود، همچنان منحث یک نویسنده و ادیب از خود برازندگی نشان داد، چندین جلد کتاب و از ہمہ مهمتر کتابی بنام اردو سیاست کہ برای خوانندہ اجازہ می دہد کہ از لابلائی این نگاشته ہا واقعیت های رخدادہ شدہ را بہ قضاوت بنشیند و از اعماق حوادث و رخدادہا، ہم در درون حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ہم اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان و همچنان توطئہ های دشمنان آشنا و چہرہ و مہرہ های اصلی دشمنان را بشناسند و آگاہی بدست آورند، بہ نگاشته شدہ است.

او مرد دانشمند، ادیب، و با حس وطندوستی فوق العادہ بی خود، این دنیا را وداع گفت کہ ضایعہ بی بزرگ ہم در اجتماع سیاسی، نظامی، اجتماعی و ادبی بشمار میرود.

سال‌ها بخاطر استواری و استحکام حاکمیت حزب دموکراتیک خلق
افغانستان در سنگرهای داغ دفاع از وطن و حزب قرار داشت و با دشمنان
وطن جنگید.

روحش شاد، یاد و خاطراتش جاودان باد.

پیام همدردی شورای کشوری انگلستان حزب آبادی افغانستان به مناسبت وفات رفیق جنرال نبی عظیمی

رفقا ودوستان عزیز!

با هزاران تائر آگاه شدید، رفیق گرامی ما سترجنرال محمدنبی عظیمی از طراز رهروان پرسابقه نهضت ترقی خواه افغانستان در دامنه زندگی پربار سیاسی ونظامی شان رخت سفر بست وبه قافله جاویدانگان پیوست.

زنده یادجنرال عظیمی از تبار مبارزین دادخواه، و رهروان میهندوست جنبش ترقیخواه کشور، مبارز اصیل ومتعهد به آرمانهای سترگ زحمتکشان افغانستان بود. او سپهسالار شجاع، نظامی جسور ومیهندوست افغانستان بود.

نقش جنرال عظیمی در هردو حوزه نظامی وفرهنگی افغانستان از اثرمندی ویژه یی برای جامعه افغانستان برخوردار بوده است. شورای کشوری انگلستان حزب آبادی افغانستان مراتب تسلیت و همدردی خویش را برای خانواده گرامی، بستگان ورفقای عزیز ابراز نموده و برای روح پرعطوفت زنده یاد جنرال عظیمی اتحاف دعا می نماید.

روح اش شاد وخاطرش ماندگارباد باد

انجینر حبیب الله فتاح

رییس شورای کشوری انگلستان حزب آبادی افغانستان

نبی جوینده

از دست دادن هر عزیز غم بزرگی است مگر به مرور زمان این غم و اندوه التیام می یابد اما اندوه از دست دادن شخصیت برجسته نظامی و فرهنگی و آموزگار صفحه ما جناب عظیمی صاحب بس بزرگ و التیام ناپذیر است؛ زیرا جناب شان نظر به جایگاه و موثریت قلم زنی که داشت برای هریکی ما استاد و آموزگار بود. جای شان در صفحه وزین در گستره زنده گی و قلب ما همیشه خالی خواهد ماند.

خیرالله عزیزی

هنوز هم ناراحتی مولد از رحلت نا بهنگام مرحوم ارکانحرب رفیق سترجنرال محمد نبی عظیمی بهر سوی جولان می‌نماید. روان شانرا شاد می‌خواهم.

روشن و بی نیاز از استدلال است که رفیق متوفی جنرال عظیمی یک شخصیت وطن‌دوست، متعهد به حزب، یک افسر ارشد نهایت ورزیده کم نظیر، شجاع، قومندان با تدبیر، تاکتیک شناس و در جنگ های متعدد محلی، سرحدی و میهنی - پیشتاز، موفق و درخشان بوده اند.

باری در سال ۱۳۶۸ هجری شمسی، ایشان جهت بازدید قطعات نظامی و این بنده غرض بازدید پروژه های انکشافی، مؤسسات صنعتی و اقتصادی برای چند روز در مزارشریف و اطراف آن همسفر بوده و در یک کلوب اقامت داشتیم.

صرف یک سریاز از امنیت شان مواظب می‌کرد و انهم بطور مقطعی. شبانه قبل از استراحت باهم صحبت می‌نمودیم. از کرکتر و صحبت های شان برمی آمد که او شان یک شخصیت وطن پرور بوده و از شمایل خیلی شایسته و نیکو خصلت برخوردار هستند.

روزی شادروان رفیق جنرال عظیمی از من دعوت نمود که یک قطعه عسکری را با هم یکجا ببینیم. من شاهد بودم که تمام افسران و سربازان مجذوب و شیفته سخنانی رزمی، مشورتها و دساتیر شان بودند. با استماع سخنانی با انضباط ولی صمیمانه شان در میدان تجمع و انعکاس مثبت عساکر با جبین گشاده، من به خود بالیدم که در وطن عزیز ما و بطور اخص درحزب ما چنین شخصیت های عالی موجود است. مگر اکنون با تأسف از دنیای فانی به عالم جاویدان برای همیشه پیوستند.

افسوس که بعد از سقوط رژیم مردمی ج. د. ا. در سال ۱۳۷۱ با ایجاد فراکسیون های متعدد و بعضاً خصمانه، روابط حزبی خود را قطع نمودم و بر همین مبنی طی ۲۹ سال اخیر باهم تماس نداشتم.

فردوس برین اقامتگاه مرحوم رفیق جنرال محمد نبی عظیمی باد!

از ژرفاء قلب به فرزندان عزیزشان، جمیع خانوادهء باعزت شان و کتلهء وسیع ارادتمندان شان تسلیت عرض مینمایم.

از رفقای محترم دگر اندیش صمیمانه تمنا مینمایم که از تذکار جملات زشت و دادن القاب نامناسب بهمدیگر، و بروی لطفاً پرهیز فرموده تا باهم در همچون آلام، غمشريك باشيم، زیرا دشمن مشترك چنین القاب زشت را از روی خصومت بطور هوایی و غیر واقعی به رفقا (صرفنظر از اینکه در کدام فراکسیون هستند) نسبت میدهند.

خیرالله عزیزی

ذبیح الله لیوال

سپهسالار اندیشه!

جفا باشد گر نگویم زآن آذر مرد وطن دوست
ز آن جنرال عظیم ز آن افسر جوشن پوست
مگر یادتان هست آنروز های دشوار و آتشین
زآسمان راکت میبارید و خمپاره فرش زمین
کمین سیاه پوشانِ وحشت عقب سرخ دیوار
کابل بخواب میبود؟ لیک، عظیمی آنجا بیدار
هر قله و هر تپه و هر بلندی را نام و نشان بود
که از نبود او صلح در شهر پریشان بود
دراین دیار بنای دژها و حصارها رسم نیکان باشد
تاریخ بر سنگ نویسند که کارش تیر و کمان باشد
میهن زخم ها بر سینه دارد نعره ها بگوش
نشکند افسر دانشور در آسیاب پر جوش
گر جنرال اش یکی زآن عیاران بلند نام باشد
سریازانش مفتخر به سپاهیان گمنام باشد
آرام ذی ای کابل زیبا، ای امواج کوه ها و تپه ها
خاک این فرزندات کافیست برای بودن و بقای ما

۲۱/۰۳/۰۹

عزیز فروغ

در نبود سترجنرال نبی عظیمی :

اواخر سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) در جمع رفقای داوطلب از گارد ریاست جمهوری به ریاست سیاسی اردوی جمهوری دموکراتیک افغانستان و از آنجا با هفت تن دیگر از همصنفانم بصفت کارکن حزبی و سیاسی به فرقه ۱۷ پیاده ولایت هرات معرفی و در اواخر ماه قوس عازم ان ولایت گردیدم.

در زمان عزیمت به هرات پرسونل و قطعات فرقه مصروف اجرای وظیفه محاروبی و سرکوب ضد انقلاب (مخالفین مسلح) در اطراف ولایت هرات بودند، بعد از مراجعه به شعبه سیاسی فرقه و تعیین بست و معرفی در جزوتام مربوطه عازم وظیفه (جنگ) گردیدیم.

شب را با پرسونل در سوق الجهیش محاروبی و برای اولین بار در زیر خیمه سپری کرده و یکجا با ان شیر مردان برای انجام وظیفه روز آینده آماده گردیدیم.

فردا صبح سر ساعت ۷ وظیفه آغاز گردید. در هنگام دخول به یکی از قریه های مربوط ولسوالی غوریان جهت پاکسازی از وجود دزدان و اوباشان، جنگ شدید میان نیروهای مسلح دولتی و " ضد انقلاب " در گرفت که بصورت جدی مانع ورود افراد ما به ان دهکده می گردید. بیاد دارم درست در همین زمان یک افسر با قد بلند، سیمای زیبا و جوان که از چشمانش مورال عالی و شجاعت نمایان بود با ماشین محاروبی در خط اول جبهه پدیدار گردید. با آمدن وی همه سربازان و افسران گوی مورال و انرژی جدید گرفتند. من او را بار اول بود که می دیدم، او کسی دیگری نبود بجز از دگروال محمد نبی عظیمی قوماندان فرقه ۱۷ پیاده در ولایت هرات.

با نام وي در كابل آشنا شده بودم، چون منحيث يك نظامي در حقيقت به جنگ ميرفتم. همه رفقا و دوستان در كابل بخاطر ارتقاي مورال و روحيه من و رفقاي همراهم ميگفتند:

"نشويش نكنيد انجا رفيق عظيمي قوماندان است."

آنروز من او را براي بار اول از دور ديدم نه وقت مصافحه بود و نه بمثابه نظامي حق داشتم بدون درخواست ايشان نزد شان بروم؛ اما با ديدن قد و قامت آراسته و لباس نظامي در تن اين مرد شجاع، احساس عجيب قوتمندي، حسرت، توانمندي و اعتماد به نفس در وجودم جوانه زد، گويي پيروزي و پيروزمندي در پيشاني وي خوانده مي شد.

سال ها پي هم مي گذشتند، عظيمي در وظيف و مقام هاي بلند نظامي و حزبي گماشته شد. در هر موقف و مقامي كه وظيفه اجرا كرد با داشتن ويژه گي ها در شخصيت و استعدادش كارنامه هاي بلند و نيك از خود بجا گذاشت.

او بمثابه يك پرچمدار نه تنها محبوب قلوب رفقاي هم حزبش بود؛ بل بصفت يك نظامي در ميان پرسونل اردو تا قدمه هاي اخير يعني سريازان كه با وي در اجراي وظيف محاربيوي يكجا بودند از محبوبيت خاص برخوردار بود و همه او را دوست داشتند.

خاطرات زيادي از وي در اذهان همه نظاميان ان زمان، رفقا و دوستانش حك گرديده است كه انرا گرامي مي داريم.

با گذشت سال‌های متمادی، بعد از فروپاشی حزب و جمهوری افغانستان ایشان رهسپار تاشکند مرکز جمهوری ازبکستان گردیدند و حسب تصادف نیک من هم با خانواده ام در همان شهر مسکن گزین بودم.

زمانیکه در مورد تحولات تازه بوقوع پیوسته در کشور، ده‌ها و صدها سوال نزد مردم، دوستان و دشمنان عظیمی وجود داشت و در چنین یکجا بودن بدون دغدغه‌های جنگ و تراکم وظایف من بیشتر با زوایا و ابعاد شخصیت و کرکترزنده یاد عظیمی آشنا و معرفی گردیدم.

به حکم وجدان میتوان گفت که او در مناسبات و پیوندهای شخصی، فامیلی، و مناسبات با مردم، انسان برده‌بار، حلیم، صمیمی، خوش خلق، متواضع، عادل، حقیقت‌گوه، رفیق دوست، با جرأت، زُک و راست و شخصیت کاریزماتیک بود. در آن شرایط داغ و بعد از فروپاشی که اکثریت دولت مردان آن نظام در خفا رفته و یا مُهر خاموشی بر لب زدند، عظیمی شجاعانه دست بپلیم بُرد، و علاوه بر آن در همه محافل و مجالس هموطنان بی‌هراس و قاطع اشتراک می‌نمود. من بارها شاهد بودم که به پرسش‌های هموطنان ما حتی در مجالس کاملاً شخصی با کمال حوصلمندی و صداقت جواب میداد.

او در دیار غربت هم روزهای دشوار، چون از دست دادن همسر و جدا شدن جبری از فرزندانش را با همت و حوصلمندی پشت سر گذاشت و مصروفیت بیشترش را با قلم پیوند داد و کتابهای زیادی به سبک‌های مختلف نوشت.

از رمان، ناول و تاریخ‌نگاری تا خاطرات خود و دوستان و انتشار آن از وری انترنت، قوت قلم و دانش خود را به اثبات رسانید.

نامدارترین اثر وی (اردو و سیاست) است که بسیاری آنرا يك شهكار در نگارش حقایق تاریخی و انعکاس حوادث نظامی و سیاسی در يك مرحله پر ماجرای کشور می‌دانند. او نویسنده حقیقت نویس و پی هراس بود که دوستان و مخالفین زیاد داشت.

مخالفین او کیهانند؟

دشمنان حقیقت، متعصبین کور دل قومی، فرکسیونبازان حزبی و کسانی که در بسترها و دهلیزهای قدرت لمیده بودند و هیچگاه گرد و خاک روزهای دشوار آن سرزمین داغ‌دیده و مردمان رنج‌دیده اش را نه خود و نه فرزندان و عقارب‌شان دیده و لمس کرده بودند. کسانی که با فروپاشی آن نظام خانه، موقف، موتر، دفترهای لوکس، و درآمد‌های مادی شانرا از دست داده و بدون تکلیف عازم کشورهای غربی شده بودند، و از غرب هم با عینک‌های سیاه و تاریک و شکم‌های سیر از غذا‌های متنوع غربی‌ها به طرف وطن و حوادث گذشته نگریسته و پی شرمانه حقایق را کتمان نموده و می‌نمایند.

بدون شك عظیمی خار چشم آنان بود و آثار و نوشته‌های تاریخی اش تا اخیر بر چشم‌های شان تا سرحد کوری خواهد خلید.

قلم او دارای عفت برجسته بود، نتیجه طراوش‌های استعداد و قلم او حقایق تاریخی و زوایای مرموز و عمده‌ی حوادث آن سال‌ها را به کنکاش گرفت و برجسته ساخت. با برملا شدن چنین حقایق بسیاری از مخالفانش او را به خیانت به داکتر نجیب‌الله رئیس‌جمهور و رهبر حزب وطن محکوم می‌ساختند؛ ولی این محکومیت‌ها از قضاوت وجدان‌های سالم نگذشته و همه بر اساس امراض موجود در آن حزب و بصورت کل از ذهن مریض بسیاری‌ها ناشی می‌شود.

این در حالیست که سترجنرال عظیمی نسبت به هر کدام این آقایانی که امروز در گروپ ها و گروپک های حزبی چکیده از همان حزب مادر یعنی ح د خ مشروعیت مبارزه پی خود را به نمایش گذاشته اند، به رفیق نجیب نزدیکتر بود! و رنج نا بودی حزب و کشور را هر دو یکجا با هم با پوست، گوشت و استخوان خود احساس می کردند.

عظیمی در زمان حیات اش به پرسش های زیادی پاسخ داده است، این جوابها ناشی از همان حقایقی است که او نه تنها در اثرش بلکه در تمام گفتگو های روز مره به لایه های مختلف مردم نیز آنها را گفته است!

پس برای کسانی که بعد از مرگش بدون در نظر داشت حد اقل روابط انسانی دست به زیر پا نمودن تمام نورم های اخلاقی زده و به سیاه مشق هایشان ادامه دادند، جای خجالت و تاسف است و به خاطر این هم است که جرأت گفتن را در زمان حیاتش نداشتند.

زنده یاد عظیمی متعهد به افغانستان و وحدت ملی بود!

باری یکی از دوستان که نام نمی برم ولی اگر نوشته ام را بخواند خود را می شناسد، در یک صحبت تلفونی برایم اظهار نموده بود که گویا عظیمی مفکوره تباری در سر دارد، که جفنی بیش نیست.

ظهیر جمشید

کی را بایست به تسلیمی دولت متهم کرد ؟

یک فیصد از اعضای حزب به رهبری رفیق نجیب فقید مصالحه ی ساخت شوروی با مخالفان را بالای ۹۹٪ اعضای حزب تحمیل کرد. از برکتِ جانفشانی های همان فیصدی به رهبری نبی عظیمی، رفیق نجیب کم و بیش پنج سال حکومت کرد. پاداشِ داکترنجیب به این همزمان زندان بود و جبهه های جنگ.

... و دریغ که امروز سپاسِ هواخواهانش به روانِ این مردِ بزرگ دشنام است و نفرت.

عبداللہ آذر

ضایعہ بزرگ :

روح مرد کبیر، قلم بدست، شجاع و جسور، ادیب و نویسنده، ترسیم کننده حقایق روزگاہ، آینہ مصور حوادث چہاردهہ اخیر افغانستان، فاتح جنگ ہا علیہ دشمنان وطن، «جنگ جلال آباد، آسمار ننگرہار، فاتح جنگ در چہرہار ننگرہار و . . .» شاد باد.

برای تمام رفقا و دوستان و خانوادہ آن سپہسالار بزرگ و نویسنده، تسلیت عرض میدارم.

دراین روز حزب ما، کشورما وملت ما در سوگ یکی از فرزندان صدیق خود رفیق زندہ یاد سترجنرال محمدنبی عظیمی نشستہ اند.

او علاوہ براینکہ فرد باتجربہ در بخش نظامی بُد همچنان منحث یک نویسنده و ادیب در مسیر تاریخ کہ او را تعقیب داشت، از خود برازندگی نشان داد، چندین جلد کتاب و از ہمہ مهمتر کتاب بنام اردو سیاست کہ برای خوانندہ اجازہ میدہد از لابلای این انگاشته ہا واقعیت ہای رخداده شدہ را بہ قضاوت بنشیند و از اعماق حوادث و رخدادہا، ہم درون حزب دموکراتیک خلق افغانستان و ہم اردوی جمہوری دموکراتیک افغانستان و همچنان توطیہ ہای دشمنان آشنا چہرہ و مہرہ ہای اصلی دشمنان را بشناسند و آگاہی بدست آورد، بہ تحریر درآورد.

او مرد دانشمند، ادیب، و با حس وطندوستی فوق العادہ ای خود این دنیا را وداع گفت، ضایعہ ای بزرگ ہم در اجتماع سیاسی، نظامی، اجتماعی و ادبی بحساب میروہد.

سال‌ها بخاطر استواری حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان در
سنگ‌های داغ دفاع از وطن و حزب قرار داشت و با دشمنان وطن جنگید.

روحش شاد، یاد و خاطراتش جاودان باد

دکتر نظیفه توخی

رفیق عظیمی گرامی، نبود شما غم بزرگی است که ما را تاب تحمل آن نیست.

همیشه و همیشه، تا زنده هستیم در قلب ما جای خواهید داشت. و چهره تابناک و خستگی ناپذیرتان که تجسم و الگوی فداکاری، متانت و استواری است برای همیشه در صفحه قلب مان حک گردیده است.

رفیق! تو بگو غم از دست دادنت را چگونه برای مان تسلیت بگوئیم؟

پیام امتنان و سپاس گروه دیبران در گستره زنده گی از کاربران در پیوند با جاودانه گی سردبیر این برگ، زنده یاد سترجنرال محمدنبی عظیمی :

گروه دیبران بدینوسیله از کاربران گرامی این برگ، رفقا، دوستان، رفقای که در پای پیام تسلیت دسته جمعی امضا گذاشتند، مردم شریف افغانستان، مسوولان میدیای تصویری و شنوایی و همچنان مسوولان و کاربران برگ های اجتماعی، نویسندگان، دانشمندان و اهل قلم، جامعه مدنی، نظامیان و سایر دوستان که با نگارش غم نامه ها، پیام های تسلیت، ارسال ویدیو های تصویری از صحنه های مراسم به خاک سپاری، سرایش سروده ها، نگارش خاطره ها و یادواره ها و همچنان کمنت های پر از اندوه و غم، در جاودانگی سترجنرال محمدنبی عظیمی سهم گرفتند، از ژرفای قلب ابراز سپاس و امتنان می نماید.

از جناب اسدالله اسد برادر زنده یاد جنرال صاحب عظیمی که با ارسال پیام امتنانیه از سوی خود شان و خانواده بزرگ عظیمی ما رامفتخر ساختند، صمیمانه ابراز سپاس نموده و برای فامیل عظیمی گرامی تحمل و شکیبایی آرزو می نماییم.

از نشر پیام های تسلیت از سوی ریاست جمهوری، معاون اول ریاست جمهوری، کمیسیون عالی مصالحه، شورای ملی، مشاور ریاست جمهوری در امور حکومت داری خوب، کمیسیون مراسم تشییع جنازه و لوی درستیز نیز ابراز سپاس می نماییم.

کاربران و رفقای گرامی ! مراسم ویژه پی به خاک سپاری و ارسال موجی از پیام های تسلیت و غم نامه ها که شاید در بیست سال اخیر پی پیشینه باشد، نمایانگر شخصیت ملی، مردمی، فرهنگی، تاریخی و ادبی زنده یاد رفیق عظیمی می باشد که منحصیث یک شخصیت بی بدیل، مدافع مردم و میهن و مدافع ارزش های فرهنگی و ادبی و انسان پاک و بی آلایش مورد احترام همه قرار داشت و مردم قدر شناس ما با ابراز غم شریکی در این امر مهم تاریخی ثابت ساختند که قهرمانان واقعی، مدافعان و مبارزان راستین سرزمین خویشرا هیچگاه فراموش ننموده و نمی نمایند و این سهمگیری فعال مشیت کوبنده ی بود بر دهان یاوه سرایان و منتقدان رفیق عظیمی.

ما در برابر این همه قدر شناسی، احترام و غم شریکی شما سر تعظیم فرود می آوریم.

کاربران گرامی ! شاید پرسشی ایجاد گردیده باشد که چرا مطلب های که شما از طریق این برگ وزین نشر مینمایید، در این اواخر به سکتگی مواجه گردیده و نشر نمی گردد؟ در پاسخ باید گفت که نسبت جاودانگی سردبیر برگ و مراسم سوگواری، صفحه موقتاً بروی نشر مطلب های متنوع بسته گردیده بود که به زود ترین فرصت دوباره، باز گردیده و کاربران محترم می توانند به صورت آزادانه داشته های خویشرا در صفحه شریک سازند. از سکتگی در نشر داشته های شما پوزش می خواهیم.

با درود بی پایان بر روان پاک زنده یاد رفیق عظیمی و با ابراز سپاس و امتنان
از همه ی شما بزرگواران.
گروه دبیران

میر حسین اکبری،

این ضایعه بزرگ و جبران نا پذیر درگذشت شخصیت والا گهر، عزیز و عالیقدر سترجنرال محمد نبی عظیمی را به خانواده محترم و به رفقای همفکر، همسنگر و هم قلم که تا آخرین رمق حیات باوی بودند و بعد ازین هم راه اش را ادامه خواهند دادند، به دوستان و علاقمندان و هواداران شخصی و نوشته های وی تسلیت میگویم.

روح سترجنرال صاحب شاد و خاطرات شان گرامی باد.

رول و نقش سترجنرال محمد نبی عظیمی در تاریخ بیشتر از پنج دهه اخیر تاریخ معاصر افغانستان برای همیشه جاویدان و برای مورخان و نویسندگان افغانستان مایه افتخار و الگوی مبارزه، پایمردی و استقامت برای رسیدن به اهداف انسانی برای خانواده و برای دوستان و رفقای همسنگر ایشان خواهند بود

خان آقا سعید،

سترجنرال گران قدر مرحوم عظیمی از زمانیکه بریدمن بودند قلم شان در صفحات مجله اردو بر جسته بوده و زبان شیرین و سخنان پر محتوا، صداقت و پاکی دوستی و صمیمیت شان با دوستان همه را مجذوب شان فرموده و بیک سخن که در دوستی خود خیلی مردانه بود و رتبه و مقام نظامی بر آن تاثیر نداشت .

روح شان شاد به اردوی کشور خود و به خانواده گرامی و رفقای محترم شان تسلیت عرض و بخود منحهی ارادت مند شان تسلیت می گویم. روح شان شاد.

سرور حیدر زاده افشار،

درگذشت این بزرگ مرد تاریخ معاصر، سپهسالار شجاع و وطنپرست و قلم بدست توانای کشور ضایعه جبران ناپذیر است.

این غم بزرگ و اندوه جانکاه را به اعضای خانواده گرامی، اقارب، رفقا و دوستان شان تسلیت می گویم و برایشان صبر و شکیبایی آرزو می نمایم.

روح شان شاد و یاد های واقعاً تاریخی و افتخار آفرین شان گرامی باد.

میرویس محبوبی

روح این شخصیت بی بدیل، جسور، ویکی ازچهره های تاثیر گذار جریانات و تحولات پنجاه سال اخیر که بدون شک همه دوستان، رفقا و همه آنهاییکه به شکلی با جریانات سیاسی موجود دخیل اند، با کارنامه های درخشان دوره های مختلف کاری اش به عنوان یک چهره مطرح سیاسی، نظامی و فرهنگی فعال آشنایی و معرفت کامل داشتند و دارند. وی بهترین و بارزترین اوقات عمر پربار خود را وقف خدمت به مردم و وطنش نمود.

روحش شاد و خاطراتش را گرامی میداریم.

به رفقا و دوستان و خانواده عزیزش عمیقاً عرض تسلیت و غمشریکی مینمایم.

پیام گروه دبیران در گستره زنده گی

در سوگ چهلمین روز نبود دوست، رفیق، استاد و رهنمای ادبی، سپهسالار زنده یاد نبی عظیمی

از سالها و ماه های اخیر زنده گی اش می گویم، از زنده یاد نبی عظیمی، سردبیر گروه فیسبوکی « در گستره زنده گی ». به زودی پس از آنکه آن برگ روی روز را دید، آن زنده یاد آنرا به کانون تبادل اندیشه ها، توانایی های علمی، سیاسی، مسلکی، ادب و شعر و مرجع دریافت اخبار روز با تبصره ها مبدل کرد. روزنه ها چنان با مهارت تقسیم بندی شدند و در راس هرکدام کسی قرار گرفت که مدت ها آنرا با یک سازماندهی منظم، با مسوولیت و کاردانی پیش می برد. او همه را کمک، رهنمایی، حمایت، سازماندهی و بکار روشنگری تشویق می کرد. همین بود که من با دلنوشته هایش، با داستانهایش، با طرز بیان و ادای جمله هایش، با چیدن و بکار بردن واژه هایش و با ادبیاتی که در طول سالها آموخته بود، اما بنا بر دشواری های زنده گی مسلکی اش دست نخورده مانده بودند و پس از آغاز دوران غربت به یکباره گی به شگوفه نشستند و ثمر دادند، خلق کردند و گنجینه ادبی مترقی بی بدیل شدند، انس گرفتم. او را پدر معنوی خواندم، دستانش را در فضای مجازی بوسیدم و او هم بر من دست بزرگی کشید و مرا به کارهای ادبی نظم و نثر تشویق کرد. از این پیوند مجازی بزرگی/خوردی فیض ها بردم، آموختم و امروز که آن حمایت و محبت را دیگر ندارم، کمبود عجیب احساس می کنم. هنوز دلم می خواهد او برایم بگوید، « بانو نصریان، ویراستاری نثرات با من » و با واژه های نابش خامه مرا رنگین سازد، رهنمایی کند و بر آن مهر تایید بگذارد؛ اما با درد و حسرت که جایش در میان دوستانش سخت سرد و خالی است. نمی دانم چی بنویسم تا او را بطور شاسیته و در خور، تبجیل کنم. قلم یاری نمی کند.

آنچه که از خامه او اعم از خلق کردن داستان با پرسوناژهای ویژه خودش، تاریخ نگاری، واقعه نگاری و خلق نثرهای دلنشین ادبی اش، که خواننده را با خود بر موج احساسات نهفته در حکایت هایش می برد، به جا مانده، میراث گرانبهایی هست که در دل تاریخ معاصر ما حک خواهد شد. کارکردهای ادیبی/فرهنگی زنده یاد عظیمی مانند ستاره های درخشان در آسمان ادبیات و فرهنگ کشور جا گرفته اند. او امتزاج شگفت انگیز تخیل داستان پرداز را با واقعیت های زنده گی انسان ها، به ویژه در شرایط ناهموار زنده گی جامعه افغانی در نیم قرن اخیر، با استادی خاص خودش تبلور می داد. خواننده را طوری غرق مطالعه می کرد که حساب زمان از اختیارش می رفت.

درد دلی را که در سالهای اخیر زنده گی پر بارش با همقلمان خویش داشت، اظهار تاسف از آن بود که نظم و شعر را سعی کرده بود تا از گنجینه فرهنگی ذهن خویش به روی کاغذ بترآود، اما راضی نبوده و صرف نظر کرده بود. اما فریفته کلام نظم بود. به خوانش اشعار ناب دلبستگی فراوان داشت و به آنها ارج می گذاشت. سروده های جوانترها را می پسندید و تشویق می نمود.

وقتی از چاپ مجموعه ی شعری "هیبت تاریخ" برایش خبر دادم با خرسندی گفت "بگذارید تفریظی در مورد بنویسم" با افتخار پذیرفتم اما نشر کتاب بیشتر از انتظار طول کشید. سه هفته قبل از جاویدانه شدنش برایم نوشت:

"سلام فریبا جان کاکا! خوشحالم که خوب و از گزند کرونا در امان هستید. نمی دانم چاپ کتاب تان به کجارسید؟ می خواستم تفریظی را که به خاطر نشر کتاب تان نوشته بودم نشر کنم، البته اگر اجازه دهید"

گفتم متاسفانه چاپ کتاب بدلیل ممانعت های کرونا به تعویق افتاده است.

گفت: پس من فردا تفریض در مورد کتاب تانرا نشر می کنم. در حالیکه از خود میپرسیدم که این عجله برای چیست، گفتم "خواهش میکنم بزرگوام، خود صاحب اختیار هستید" و نوشته را در صفحه نشر کرد. شاید در ناخودآگاه آمادهی رفتن بود و من نمی دانستم که بانشر قبل از وقت آن تفریض داشت بامن وداع می کرد.

ای کاش عمر وفا می کرد تا ذهن بارورش بیشتر خلق می کرد و نسل جوان بیشتر فیض می برد اما:

مرگ پایان یک زندگی نیست
مرگ کوچ پرستوهاست
از دیاری ماتم زده و تاریک
به سرزمین خورشید
انگاه که افتاب پس از چندی غروب
در سوپی دگر طلوع خواهد کرد
و پرستوها آزادتر از همیشه
پرواز خواهند کرد
و نغمه ها خواهند خواند

یادش گرامی باد.
فریبا نصریان عضو گروه دبیران.

پیام‌های شخصیت‌های دولتی

پیام اشرف غنی ، رئیس جمهور افغانستان

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونصلي على رسوله الكريم

پیام تسلیت و همدردی رئیس جمهوری اسلامی افغانستان

با تاسف فراوان اطلاع یافتم که جنرال نبی عظیمی یکتن از منصب داران سابقه دار کشور، داعی اجل را لبیک گفت و به جاودانه گان پیوست.

انا لله و انا اليه راجعون

روان شاد جنرال نبی عظیمی از منصب داران برجسته اردوی سابق و از نویسندگان مطرح افغانستان بود و وفات او یک ضایعه برای کشور است.

به مناسبت وفات جنرال نبی عظیمی، مراتب تسلیت و همدردی خویش را به اعضای خانواده و دوستان مرحومی ابراز داشته، برای متوفی از درگاه ایزد منان بهشت برین مسئلت دارم.

محمد اشرف غنی

رئیس جمهور اسلامی افغانستان

پیام تسلیت امرالله صالح معاون اول رئیس جمهور

مراتب تسلیت عمیق خویش را حضور خانواده و دوستان مرحوم جنرال نبی عظیمی ابراز میدارم. من سعادت دیدار از نزدیک را با او نداشتم اما اوصاف او را از زبان نظامی های کشور- اهل قلم و سیاست و کسانی از خانواده اش که دوستان قریب و صمیمی من اند، شنیده ام. در تاریخ افغانستان کمتر نظامی ای خاطرات و چشم دید هایش را نوشته است. اثر ماندگار مرحوم جنرال عظیمی زیر عنوان اردو و سیاست ارزش بلند برای امروز و فردا های کشور دارد. پرداختن به ادبیات، تاریخ و جامعه در پهلوی داشتن شجاعت و بصیرت نظامی او را نسبت به همقطاراناش متمایز ساخته بود.

یادش گرامی

پیام شورای عالی مصالحه‌ی ملی به مناسبت درگذشت سترجنرال محمدنبی عظیمی

با تأسف و اندوه فراوان اطلاع یافتیم که سترجنرال محمدنبی عظیمی از کادرهای نیک‌نام ارتش، نظامی کارکشته و سنگردار وطن‌دوست، چشم از جهان بست و به ابدیت پیوست. روان شان شاد و یادشان گرامی باد!

روان‌شاد سترجنرال محمدنبی عظمی از نظامیان برجسته‌ی ارتش و از نویسندگان زبردست و صاحب دیدگاه بود که سال‌های زیادی از عمرش را در راه خدمت به مردم و کشورش سپری کرد. شهروندان افغانستان خدمات و فداکارهای ایشان را فراموش نخواهند کرد. مرگ ایشان ضایعه‌ی بزرگ برای کشور است.

بدین وسیله برای شادروان سترجنرال محمدنبی عظیمی بهشت برین و به اعضای خانواده، دوستان و بستگانش شکیبایی تمنا دارم.

دکتور عبدالله عبدالله

رئیس شورای عالی مصالحه‌ی ملی

پیام تسلیت میررحمن رحمانی رئیس شورای ملی

با تأسف فراوان آگاه شدم که جنرال محمد نبی عظیمی، از جنرالان پیشین ارتش کشور در دیار غربت بدرود حیات گفت.

زنده‌یاد عظیمی یک عمر در صفوف ارتش کشور، صرفِ نظر از وابستگی‌های سیاسی صادقانه خدمت کرد.

در گذشت این کادر نظامی برجسته را ضایعه‌ی بزرگ می‌دانم. برای مرحومی فردوسی برین، برای خانواده، دوستان و عزیزانش عرض تسلیت و غم‌شریکی دارم.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

الحاج میررحمن رحمانی
رئیس ولسی جرگه شورای ملی

پیام امتنان و سپاسگزاری خانواده ی زنده یاد ستر جنرال محمد نبی عظیمی :

بسم الله الرحمن الرحيم :

در گذشت ناگهانی فرزند عزیز خانواده‌ی مان ستر جنرال محمد نبی عظیمی نه تنها ما را، بلکه خانواده‌های گسترده‌ی نظامی و فرهنگی و همه مردم عزیز مان را در اندوه بی‌پایانی فرو برده است که یک فرزند عزیز و خادم صادق خود را از دست داده‌اند. ما فامیل و عزیزان روانشاد جنرال عظیمی افتخار داریم که در این اندوه بزرگ ارتحال المناک فرزند رشید وطن، خویش را تنها احساس نکرده ایم و از همان نخستین دقیق پخش اطلاعیه‌ی وفات زنده یاد عظیمی طیف گسترده‌ی هموطنان عزتمند و شریف مان اعم از ذوات محترم سیاسی، جامعه‌ی مدنی، مجامع علمی و فرهنگی و نظامی و سایر دوستان و رفقای ارجمند ما، با ارسال پیام‌های بی‌شمار تعزیت و همدردی عنوانی خانواده‌ی ما از برون مرزی و بیرون مرزی کشور عزیز، در کاهش سنگینی این کوه اندوه، در کنار ما قرار گرفتند. در مورد خدمات و کارنامه‌های ستر جنرال عظیمی که صد‌ها ستایش‌نامه‌های گسترده را، خامه‌پردازان فرهنگی ادبی مان، قلم و رقم زده‌اند و حق وی را ادا کرده‌اند در این کوتاه نویسی بیشتر بر آن نمی‌توان افزود.

اینجانب برادر و ارجمندانم امید جان و آرزو جان فرزندان آن پدر فرزانه و سایر برادران و خواهران و دیگر خویشاوندان و مربوطین خانواده‌ی زنده یاد جنرال عظیمی، از پیام تسلیت و همدردی جلالتماب محترم داکتر محمد اشرف غنی رئیس جمهور افغانستان، از توجه فراوان عالیقدر گرامی امرالله صالح معاون اول ریاست جمهوری افغانستان، جلالتماب داکتر عبدالله عبدالله رئیس شورای عالی صلح افغانستان و عالیقدر محترم رحمان رحمانی رئیس ولسی جرگه دولت ج.ا. افغانستان، دگر جنرال

ارکان حرب نورالحق علومی مشاور ارشد ریاست جمهوری، همچنان از بذل توجه و زحمات فراوان رهبری ولوی درستیز ق. مسلح افغانستان و منصوبین محترم وزارت دفاع ملی و اعضای محترم میثاق شش و نیم و نیز از زحمات فراوان کمیسیون برگزاری این مراسم و همچنین از شرکت کام ایر و رئیس کام ایر جناب محترم کامگار، ابراز سپاس بی کران می نمایم.

همچنان سپاس بی پایان خویش را خدمت هموطنان عزیز داخل و خارج کشور، فرهنگیان، خانواده‌ی رسانه‌ها، منسوبین محترم شبکه های اینترنتی، سایت های علمی و فرهنگی، دبیران محترم دانشگاه ها، دبیران محترم و کاربران دریچه ی وزین اینترنتی (در گستره زنده گی) که زنده یاد عظیمی مسوولیت آن را بر عهده داشت، دوستان و هموطنان عزیز ما مقیم شهر تاشکند که در عیادت و سایر امور تکفین برادر ما جنرال عظیمی از هیچگونه کوشش و زحمات خویش دریغ نورزیده اند، مراتب سپاس بی کران خویش را تقدیم می نمایم و با تجدید تمنیات نیک، از خداوند مهربان برای فرد فردهم میهنان عزیز خود صحت و سعادت تمنای داریم.

روان جنرال عظیمی عزیز مان شاد و خاطرات و خدمات وی جاودان باد با ارادت و حرمت فراوان، دیپلوم انجنیر غلام محیی الدین عظیمی و فامیل عظیمی

اطلاعیه وزارت دفاع ملی!

پیکر مطهر سترجنرال نبی عظیمی از ازبیکستان به کابل انتقال داده شد.

۱۶ حوت ۱۳۹۹

پیکر سترجنرال نبی عظیمی معاون اسبق وزارت دفاع ملی امروز طی تشریح خاص با حضور سترجنرال «محمد یاسین ضیا» لوی درستیز قوای مسلح از ازبیکستان به کابل در شفاخانه شهید سردار محمد داوود خان انتقال داده شد و قرار است فردا در یک مراسم خاص نظامی با حضور مقام های ارشد وزارت دفاع ملی، جنرالان و افسران و اعضای خانواده مرحومی در کابل به خاک سپرده شود.

براساس هدایت سترجنرال محمد یاسین ضیا لوی درستیز قوای مسلح یک کمیسیون خاص به منظور تشییع جنازه و برگزاری مراسم خاکسپاری سترجنرال «نبی عظیمی» معاون اول اسبق وزارت دفاع ملی تعیین شده است.

رهبری وزارت دفاع ملی بار دیگر مراتب تسلیت و همدردی خویش را به اعضای خانواده، دوستان و نزدیکان مرحوم سترجنرال عظیمی ابزار داشته و برای او از درگاه الله متعال جنت الفردوس میطلبد.

وزارت دفاع ملی

مراسم تشییع جنازه‌ی ستر جنرال محمد نبی عظیمی با شرکت معاون اول رییس جمهور و لوی درستیز قوای مسلح برگزار شد

۱۷ حوت ۱۳۹۹

در مراسم تشییع جنازه‌ی ستر جنرال «محمد نبی عظیمی» معاون اول اسبق وزارت دفاع ملی و یکی از کدرهای نظامی و نویسنده‌ی مطرح کشور، امرالله "صالح" معاون اول رییس جمهور، ستر جنرال محمد یاسین "ضیا" لوی درستیز قوای مسلح کشور، ستر جنرال محمد شریف "یفتلی" لوی درستیز اسبق، جنرالان و افسران وزارت دفاع ملی و نزدیکان مرحومی در شفاخانه شهید سردار محمد داود خان شرکت داشتند.

ستر جنرال محمد نبی عظیمی در سال ۱۳۲۲ هـ ش در ولسوالی بگرامی ولایت کابل زاده شده و در بست‌های مختلف رهبری قطعات نظامی ایفای وظیفه نموده است.

او همچنان، در کنار نوشتن کتاب «اردو و سیاست» مقاله‌های علمی متعدد نگاشته است.

ستر جنرال محمد نبی عظیمی سرانجام در سن ۷۷ سالگی بر اثر مریضی در شهر تاشکند ازبیکستان به روز ۱۳ حوت ۱۳۹۹ هجری خورشیدی درگذشت.

رهبری وزارت دفاع ملی و ستر درستیز برای مرحومی از بارگاه ایزدمنان بهشت برین می‌طلبد و برای اعضای خانواده و نزدیکانش صبر جمیل استدعا دارد. وزارت دفاع ملی

د ستر جنرال محمد نبي عظيمي د جنازې مراسم د ولسمشر د لومړي مرستيال او د وسله وال پوځ لوی درستيز په گډون تر سره شول

د ۱۳۹۹ د کب ۱۷ مه

د ملي دفاع وزارت د پخواني لومړي مرستيال د هېواد نظامي کدر او مطرح ليکوال ستر جنرال "محمد نبي عظيمي"، د جنازې په مراسمو کې د ولسمشر لومړي مرستيال امرالله "صالح"، د وسله وال پوځ لوی درستيز ستر جنرال محمد ياسين "ضياً"، پخوانی لوی درستيز محمد شريف "يفتلي"، د ملي دفاع وزارت جنرالانو، افسرانو او د مرحوم د کورنۍ غړو او خپلوانو گډون درلود.

ستر جنرال محمد نبي "عظيمي" په ۱۳۲۲ هـ ش کال کې د کابل ولايت په بگراميو ولسوالۍ کې زيږيدلی او د پوځي قطعاتو د مشرتابه په بيلابيلو بستونو کې دنده تر سره کړې ده.

همدا راز نوموړي د اردو او سياست تر نامه لاندې د کتاب ليکلو سريره يو شمېر علمي مقالې هم ليکلې دي.

ستر محمد نبي "عظيمي" د ۷۷ کلونو په عمر د ورپېښې ناروغۍ له امله د ازبیکستان په تاشکند ښار کې د ۱۳۹۹ کال د کب په ۱۳ مه له دې فاني نړۍ سترگې پټې کړې.

د ملي دفاع وزارت او ستر درستيز مشرتابه؛ مرحوم ته د لوی څښتن تعالی له درباره د جنت الفردوس، کورنۍ او خپلوانو ته يې د زړه صبر هيله کوي.

د ملي دفاع وزارت

وزارت عدلیه ج ۱۱!

ریاست بررسی و ثبت جمعیت ها و احزاب سیاسی
شورای عالی اجتماعی انسجام جنرالان و افسران متقاعد اردوی ملی
ریاست دارالانشاء

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام تعزیت و تسلیت شورای عالی اجتماعی جنرالان، افسران متقاعد
اردوی ملی به مناسبت درگذشت ستر جنرال محمد نبی (عظیمی) معاون
پیشین وزارت دفاع ملی کشور!

قوای مسلح دولت جمهوری اسلامی افغانستان، علی الخصوص اردوی
ملی کشور، بزرگترین فرزند شمشیر، و قلم و علامه نظامی خود را در سلک
نظامی و نبرد از دست داد.

ستر جنرال محمد نبی (عظیمی) یک جنرال با تدبیر، نترس و یک نظامی
کارگشته بود که علاوه بر خصایل متهورانه نظامی اش، سیاست ورز با
بصیرت، نویسنده چیره دست، خردگرای هوشمند و آرمانی بود که در
متنحولات چند دهه ای اخیر، خودش را من حیث یکی از مهره های تاثیر
گذار نظامی کشور تثبیت نموده بود.

چون در کار فضا جز تسلیمی به رضای حق تعالی چاره ای نیست، شورای
عالی اجتماعی جنرالان و افسران متقاعد اردوی ملی کشور، از این طریق با
ابراز صبر و تسلیت به فامیل و نزدیکان این فرزند رشید و خانواده نظامی
افغانستان، جایگاه ابدی اش را از بارگاه الهی بهشت برین و جنتالفردوس
استدعا میدارد.

خاطراتش سبز و کارنامه هایش جاویدان باد
انا لله و انا الیه راجعون.

با احترام اعضاء و هیت رهبری شورای عالی جنرالان و افسران متقاعد
اردوی ملی!

آدرس دفتر ناحیه هفدهم شهر کابل. ت تماس: ۰۷۹ ۱۶ ۸۱۶ ۵۵ و



وزارت عدلیه ج. ا. ا.
ریاست انسجام ، بررسی و ثبت جمعیت
ها و احزاب سیاسی
شورای عالی اجتماعی انسجام جنرالان
و افسران متقاعد اردو ملی
ریاست دارالانشا



ج. ا. ا. عدلیسی وزارت
د سیاسی گوندونو او جمیعونو ثبت
بررسی انسجام ریاست
د ملی اردو متقاعد جنرالان او افسران
اجتماعی انسجام عالی شورا
د دارالانشا ریاست

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام تعزیت و تسلیت شورای عالی اجتماعی جنرالان و افسران متقاعد اردوی ملی به
مناسبت درگذشت سترجنرال محمد نوری (عظیمی) معاون پیشین وزارت دفاع ملی کشور !

قوای مسلح دولت جمهوری اسلامی افغانستان ، علی الخصوص اردوی ملی کشور ،
بزرگترین فرزند شمشیر ، قلم و علامه نظامی خود را در سلک سیاست و نبرد از دست داد .
سترجنرال محمد نوری (عظیمی) یک جنرال با تدبیر ، شرس و یک نظامی کارکننده بود که
علاوه بر خصایل منحورانه نظامی اش سیاست ورز با بصیرت ، نویسنده چیره دست ،
خردگرایی هوشمند و آرمانی بود که در متن تحولات چند دهه ای اخیر ، خودش را منحیت
یکی از چهره های تاثیر گذار نظامی کشور تثبیت نموده بود .

چون در کار فضا جز تسلیمی به رضای حق تعالی چاره ای نیست ؛ شورای عالی اجتماعی
جنرالان و افسران متقاعد اردوی ملی کشور ، از این طریق با ابراز صبر و تسلیت به فامیل
و نزدیکان این فرزند رشید و خانواده نظامی افغانستان ؛ جایگاه ابدی اش را از بازگاہ الهی
بهشت برین و جنت الفردوس استعدا میدارد .

خاطرانتش سبز و گارنامه هایش جاودان باد .

اللله و انالیه راجعون

با احترام



اعضا و هیئت رهبری شورای عالی جنرالان و افسران متقاعد اردوی ملی کشور

پته: info@ministryofdefense.afgov.af | شماره تماس: ۰۰۹۸۱۲۱۶۵۵ | آدرس دفتر: بلوکه مصلح ، شهر کابل | ۰۰۰۰۹۹۹۹۹۹

دوستان گرامی گروه دیران در گستره زنده گی درود بر شما!

مجموعه پیام‌ها و یادواره‌ها را که به همکاری شما عزیزان گرامی در يك مجموعه بسیار با ارزش تهیه شده را می‌خواندم، هماندم خاطرات گوناگونی از پدرم در ذهن من زنده می‌شدند، اما کدام یادواره ام را از میان هزاران هزار انتخاب کنم؟

به هر حالت یکی از آن خاطرات دوران نوجوانی ام را و یا زمانی را که بسیار خورد بودم و می‌کوشیدم راه رفتن موزون و با قامت استوار پدرم را تقلید کنم، ولی نمی‌شد و کنترل از دستم می‌رفت.

و یا زمانی را که پس از فروپاشی نظام جمهوری به مسکو آمده بود و هر شب به بهانه قدم زدن بیرون از خانه می‌رفت و پنهان از ما برای وطن، مردم و زادگاهش اشک می‌ریخت، و من که هنوز هژده ساله نشده بودم تلاش می‌نمودم از دور مراقبش باشم.

سرانجام با این حالت و فضای پیش آمده طاقت نیاورد و دوباره به کابل برگشت.

یا زمانی که کتاب اردو و سیاست، یا سایه‌های هول و واهمه‌های زمینی را می‌نوشت و هر شب ساعت یازده مرا صدا می‌زد و صفحات همان روز را که نوشته بودند با صدای رسای شان برایم می‌خواندند و می‌پرسیدند آیا برای شما جوانان نیز قابل درك است و یا چطور؟

ها یادم آمد بگذارید خاطره ای بسیار جالب و فراموش ناشدنی دوران مکتبم را همان وقت‌های که پدرم قومندان گارنیزیون و با اقتدار بود و من متعلم صنف نهم مکتب بودم.

باری مدیر مکتب مرا نزد خود خواست و گفت، چرا موهایت را تراش نکردی؟

من در جواب با بسیار آرامش و اطمینان گفتم: خوب شما می‌دانید که من پسرکی هستم و فکر نکنم مرا بتوانید مجبور به تراشیدن موهایم کنید. مدیر چیزی نگفت و با اشاره سر مرا رخصت کرد. سرشار از اینکه چی جواب جانانه‌ای داده ام طرف خانه روان شدم، همین که خانه رسیدم متوجه شدم که موتر جیب منتظرم است. گفتم کجا؟ سریاز گفت: حرف نزن داخل شو و موتر مستقیم طرف غند ۷۱۷ حرکت نمود و قبل از اینکه سوالی کنم خود را در نوبت زندانی‌های که منتظر تراشیدن سرهای شان در صف ایستاده بودند یافتم و تا بخود آمدم موهایم با پاکی آنهم کند توسط سلمانی غند تراشیده شد. با صد ناله و افسوس و سری از چند جای داغان بخانه برگشتم.

شب شد بابه آمد طرفم نگاه کرد، نگاهی که در آن فلسفه بود، نگاهی که درس داشت همراه با شفقت و مهربانی و حکمت. و هنوز که هنوز است نیز قبل از اینکه کاری کنم و یا تصمیمی بگیرم همان نگاه به سویم می‌نگرد.

در خاتمه اینجانب به صفت فرزند آن انسان صادق و مرد مدبر و با احساس بر خویش واجب می‌دانم که هزاران درود و سپاس‌مندی خود و فامیلم را به خاطر این همه لطف و مهربانی‌های که شما اعضای محترم گروه دیران در گستره زنده گی بمنظور گردآوری پیام‌های دوستانی که لطف

نمودند و بخاطر درگذشت پدرم همدردی نمودند به زیور چاپ آماده نمودید.

و همچنان از همین طریق میخواهم از جناب محترم قاسم اسمایی گرامی و صفحه وزین راه پرچم که در تدوین دیجیتال ان زحمت کشیدند و آن را بدست نشر سپردند ، سپاسگزاری نمایم.
موفق و کامگار باشید.

با احترام
امید عظیمی

آرزو عظیمی دختر زنده یاد عظیمی

هنوز باورمان نمی شود که چهل روز از رفتن ناگهانی بابۀ قندم گذشته است
هنوز سخت است بپذیریم آن لبخندها و مهربانیها، هم چون دانه های
در زیر خاک خفته است.

اما یقین داریم یادش جوانه خواهد ماند و نام و نشانش، درختی سبز و
تناور خواهد شد... و همیشه در قلب ما خواهد ماند و همیشه عاشقانه
دوستت خواهیم داشت

گل های بهشت سایبانت بابۀ قند
یک دسته ستاره ارمغانت بابۀ قند
دیگر چه کسی چشم به راهم باشد
قربان نگاه مهربانت بابۀ قند
آرزو عظیمی

بابۀ قندم سنگ مزارت را به آه و ناله می بوسم
به عشق و زحمت چندین و چندین ساله می بوسم
اگر دنیا شود گلشن گلی جز تو نمی یابم
ز چشمم ژاله می ریزد تو را چون لاله می بوسم
آرزو عظیمی

این گوهر گم گشته به دنیا بابۀ قندم بود

محبوب همه یار همه تاج سرم بود
هرجا که ز من نام و نشانی طلبیدند
آوازه همه نامش سند معتبرم بود
آن کس که مرا روح و روان بود بابه قندم بود
آن کس که مرا فخر زمان بود بابه قندم بود
افسوس که رفت از سرم آن سایه رحمت
آن کس که برایم نگران بود بابه قندم بود
آرزو عظیمی

پیام اسدالله اسد، برادر زنده یاد جنرال نبی عظیمی

با درودها و جهانی سپاس و شکران از فرهیختگان دانشمند برگ نشراتی "درگستره زنده گی" به ویژه از داکتر حیدر عدل گرامی و جناب قاسم آسمایی خردمند و راه پرچم که با زحمات فراوان، برگ‌های پراگنده‌ی ستایش‌نامه‌ها و یادواره‌ها و کارمایه‌های آن عزیز از دست رفته‌ی مان را در این مجموعه گردآوری نموده اند و به مناسبت چهلمین روز درگذشت آن فرزند پرافتخار و سربلند میهن و متعهد به آرمان‌های مشترک شان، زحمات فراوان را متقبل شده اند به نمایندگی از فامیل عظیمی سر حرمت فرود می آوریم و مهر و ارادت و عرض تسلیت خویش را به پیشگاه هر یک این دوستان و رفقای وفادار به ویژه، جناب محترم دستگیر صادقی، محی‌الدین صادقی گرامی، داکتر صاحب بانو نظیفه توخی، بانوی فرهیخته انجیر فهیمه عریف و جناب گرانمایه غفار عریف، و فرد فرد عزیزان بزرگوار دیگر که پرتو احساسات و مهرورزی‌های شان در آیین‌های این مجموعه می‌درخشد تقدیم می‌نماییم.

بی‌گمان اینهمه دعاها و الطاف و تداعی‌های نیک دوستان و رفقای با وفای راه دشوار و پرفراز و نشیب مبارزه و پیکار مشترک شان که هر کدام تا پای جان برای آزادی و عدالت مردم و آزادی میهن خویش رزمیده اند، سبب شادی و خوشنودی روح و روان روانشاد جنرال عظیمی و تسکین سنگینی کوه اندوه مان نیز خواهد شد.. با درودها و سپاسمندی‌های بیکران و دوباره، فامیل عظیمی

در خلوت روشن با تو گریسته ام

برای خاطر زنده گان،

و در گورستان تاریک با تو خوانده ام

بهترین سرودها را

زیرا که مرده گان این سال

عاشق ترین زنده گان بوده اند ..
احمد شاملو .

یادواره پی برای بزرگداشت چهلم روز درگذشت آن عزیز دل های همه ی
مان :

قراربود زنده گی نامه پی برایت می نوشتم از بستر کودکی تا واپسین نفس های
زنده گی که پا به پای تو بودم با آنهمه چیزهای دیده و از آن همه گپ های
شنیده اما گفتم مگر تو خود ، زنده گی نامه ی خود را و حوادث جامعه ات
را در ده ها کتاب و صدها مقال و هزارها برگ ننوشته ای ویا درسوزهای
ده ها داستان، که بتوان در چند برگ سیاه پی آن همه را باز نوشت؟! ...
باری، امروز روز چهلم است، چهل روز از رفتن بپیرگشت، چهل روز از
سفر پی وداع و چهل روز از پدروود جاودانگی اش. هرچند سرشک در چشم
و رشحه در قلم، برای بازتاب سوگ و خاموشی سنگین فریادهای آن
مصیبت پی درمان، خشکیده و واژه ها، گنگ و ناتوان از بیان شکسته اند
اما، بایگان یادم، پراست از هفتاد سال همدلی و همری از آن عزیز همیشه
زنده ، دردل هزاران هزار دوست داران مردم، عاشقان میهن هم زمان
عدالت و آزادی .. ، بایگان خاطراتم لبریزاز یادها و خاطره های شاد و
ناشادیست که تا دیده می بندم طنین صدای صمیمی اش را می شنوم و
سیمای مهرانگیزش را می بینم .. پس بگذارید، دیباچه پی بنویسم از آن
لایه های بایگانی و انبار شده در ذهنم ، یکی را بکشایم و هرچه برآمد برای
این سوگنامه ۱ ، رقمی بسازم نه حرفی کم و نه واژه پی زیاد . یادواره ها و
نکته هایی که حتا خودش نیز در هیچ جایی نوشته نکرده و با هیچ کسی از
آن ها سخنی نزده است، انگار که آن رویدادها را آنقدر عادی و عادی
دانسته که از نظرانداخته و از یادش برده باشد..!

شام تاریک بود و آغاز روز های تاریک تا امروز، خانم عظیمی پیام داد که
ترا خواسته و زود بیا . . رفتم و ساعتی بعد که پس از چندین شب به خانه
می آمد ، آمد و به مجرد سلام علیکی در حالی که از سر و رویش خستگی

می‌بارید و کلاه اش را از سر برمی داشت با برافروختگی گفت : «اسد بچیم با ما خیانت کردند و گرنه پدر کسی نمی توانست از کمربندهایی که به دور شهر افزاز کرده بودیم بگذرد و هر کسی دعوی مالکیت کند ، اوضاع به شکل "دراماتیک" (این واژه را دقیقاً به کار برد) روبه خرابی است، خوب شد آمدی تا از رفقای که می آیند با یک چایی چیزی پذیرایی کنی ..» .

همانا تا به سالن نشستیم زنگ در به صدا درآمد که جنرال صاحب آصف دلاور بود .. او نیز دود کرده و سخت خسته و کوفته معلوم می شد .. دقایق بعد دوباره در زده شد و جنرال صاحب عبدالفتاح ق.ع. هوایی آمد.. و همچنان بود یک جنرال دیگر نیز آمد که نام او فراموشم شده است . دانستم که این رفقا ، دور از زمان رسمیات در منزل شخصی با هم جمع شده اند تا آخرین عهد و پیمان عشق به میهن شان را تازه کنند که چگونه از این کوچه ی بن بست بگذرند...! هنوز لب به چای تر نکرده بودند که زنگ تیلیفون بلند شد، جنرال عظیمی برخاست و رفت گوشی را برداشت و بعد از شنود، به طرف گفت منتظر باشید .. گوشی را که گذاشت ناگهان از حالت عادی به جمع نظام میدان تعلیم برگشت انگار ، با قدم‌های موزون و شمرده چند قدم به جانب رفقا به ویژه رو به جانب جنرال صاحب آصف دلاور برداشت و به حالت تیاری بعد از اشاره ی سلام با سر ، برای شان گفت . «قومندان انضباط شهری جنرال گل احمد راپور داد که حزب اسلامی با تبانی قومندان حوزه، حوزه یازده را اشغال کرده اند. رفقا ، چه هدایت و مشوره می دهید...؟!»

و در حالت تیاری منتظر ایستاد .. جنرال دلاور بهت زده رفت تا چیزی بگوید جنرال فتح خان اما گفت ، «از وزیر داخله پکتین باید پرسید که همین حالا برای من اطمینان داد که شما از جانب حوزه ها و دیگر نقاط شهر خاطر جمع باشید ..!»

دلاور صاحب گفت: «ما باید تا آخرین حد متوجه باشیم که آغازگر فیر اول نباشیم .. .» عظیمی برگشت و به جنرال گل احمد هدایت داد که حوزه را محاصره کنید تا هدایت ثانی .. و باقی ماجرا ...! . منظورم از تداعی

آن خاطره، تمثیل و مراعات کردن انضباط و دسپلین نظامی و سلسله ی مراتب آن نظام بود که جنرال عظیمی با رگ و خون خود آن را عجین کرده و پرورش داده بود که وقتی لباس نظامی بر تن داشتند حتی در منزل شخصی اش نیز به سختی آن را پاس می‌داشت و از عدم مراعات آن به شدت نفرت می‌ورزید ..

امروز هرچند از آن روزان و شبان، چندین دهه می‌گذرد اما تداعی آن را آوردم تا آگاهان و دوستان فرزانه آن را بشکافند که اگر جنرال عظیمی در میدان‌های نبرد، پیروز بودی چرا بودی؟! .. روان اش شاد و یادش با مهر و عشق همراه باد، زیرا که تا زنده بود عاشقانه عشق ورزید و عاشق زیبایی، هنر، مردم و آزادی میهن اش بود. با استغنا زیست و حتی پیش از نیاز به طبیبان انگار، مرگ شیرین را لبیک گفت .

دریغ، هرچند که بارها مرگ را به هیچ گرفته بود و هرگز از آن نهراسیده بود ولیکن چون هنگام ناهنگام آن در رسید همچون قطره اشکی از سرمزگان چکید و رفت بی هیچ آهی و سوزی و هیچ پیامی، انگار اگر هر گفته و ناگفته‌بی بود در هزاران برگ گفته بود و دیگرهیچ نمانده بود برای گفتن و برای ماندن اما چرا دوست عزیز عینهو به تقلید خانم عزیزت بانو زرین تاج نازنین چرا .. با این شتاب چرا! .. دریغ و درد که تودیکر با ما نیستی .. اما تا دوباره با توبودن دیرن خواهیم کرد برادر ..
با درود پدرود .

اردو و سیاست

(در سه دههء اخیر)

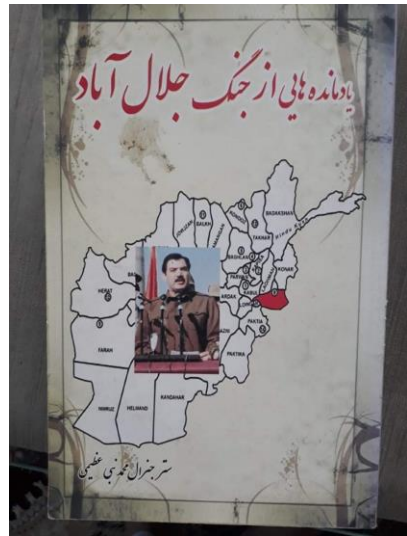
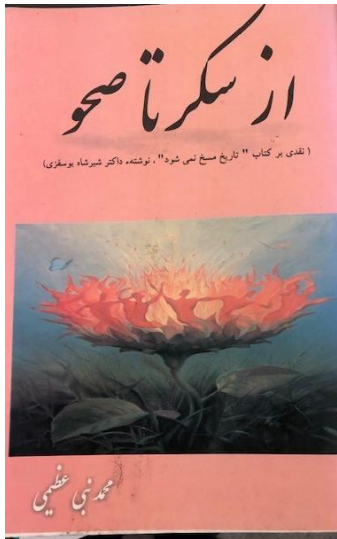
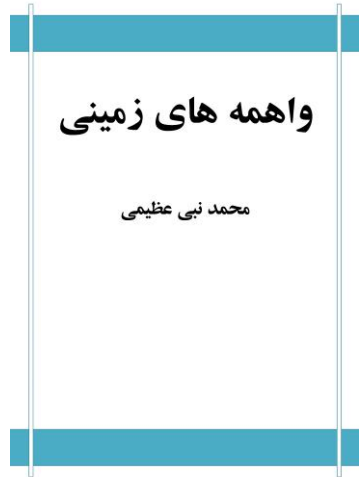
- با اضافات و تصحیحات -

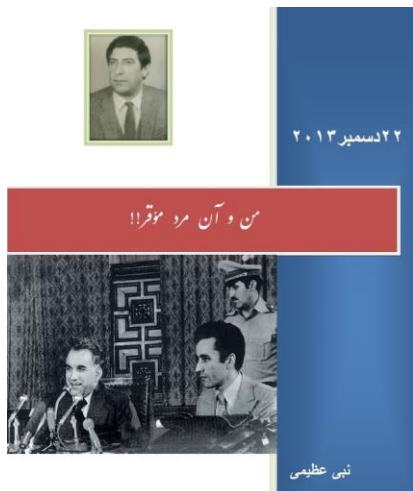
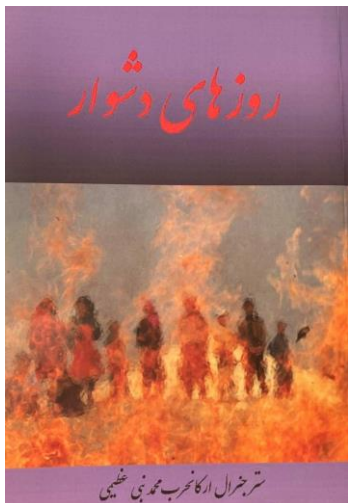
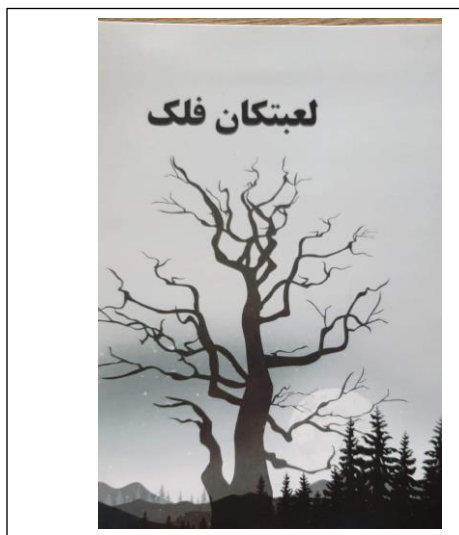
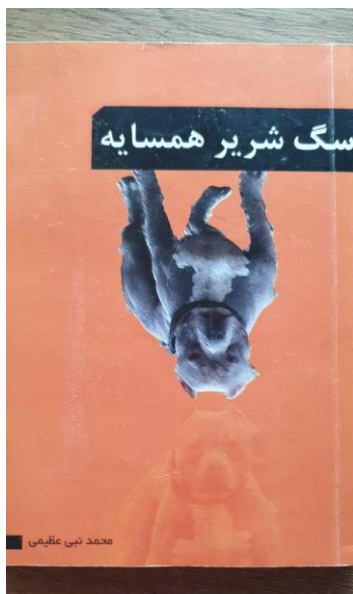
جلد اول و دوم

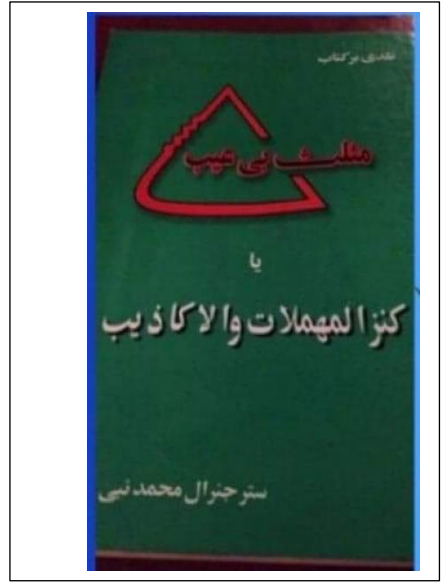
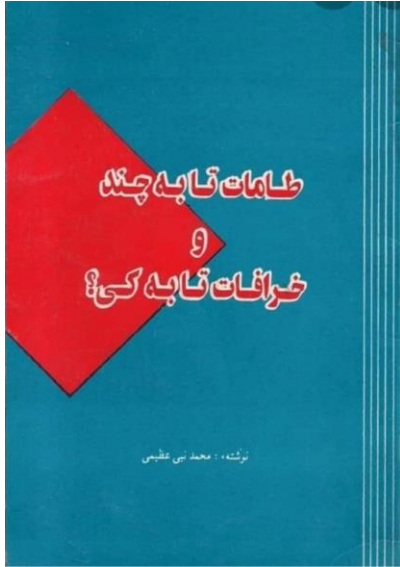


نویسنده: ستر جنرال محمد نبی عظیمی

بازتایپ و تدوین دیجیتال: محمد قاسم اسماعیلی
باز پخش انتشارات راه پرچم







دانلود آثار زنده‌یاد عظیمی از کتابخانه تارنمای راه پرچم

۱. کتاب اردو و سیاست در سه دههء اخیر افغانستان:

<https://rahparcham1.org/%d8%b7%d8%b1%d8%ad-%d8%aa%d8%a7%d8%b2%d9%87%e2%80%ac%d8%a1-%d8%af%db%ac%d8%ac%db%ac%d8%aa%d8%a7%d9%8e-%da%a9%d8%aa%d8%a7%d8%a8-%d8%a7%d8%b1%d8%af%d9%88-%d9%88-%d8%b3%db%ac%d8%a7%d8%b3%d8%aa/>

۲. سایه های هول:

<https://rahparcham1.org/%da%a9%d8%aa%d8%a7%d8%a8-%d8%b3%d8%a7%db%ac%d9%87-%d9%87%d8%a7%db%ac-%d9%87%d9%88%d9%8e-%d9%86%d9%88%db%ac%d8%b3%d9%86%d8%af%d9%87-%d8%b1%d9%81%db%ac%d9%82-%d9%85%d8%ad%d9%85%d8%af-%d9%86%d8%a8/>

در آینده آثار دیگری زنده یاد نبی عظیمی از طریق راه پرچم همگانی و به شکل دیجیتال در اختیار علاقمندان قلمش قرار خواهد گرفت.